

مشهد از نگاه سیاحان

از ۱۶۰۰ تا ۱۹۱۴ میلادی

با تأکید بر منابع ترجمه شده به فارسی

بهروز طاهرنیا



«مردم مشهد زود آشنا، احساساتی، بی کینه، زودرنج و در دوستی و رفاقت قرص،
محکم و پابرجا هستند.»

یکی از منابع با ارزش در مطالعات تاریخی «سفرنامه‌ها» هستند که با روشهای
متفاوت و با در نظر گرفتن اهمیت و محتوا به انواع مختلف تقسیم می‌شوند.
نگاهی به تاریخ شهر مشهد، دگرگونیها و تغییر ساختار درونی شهر آنچنان که مسافران
این شهر در سفرنامه‌هایشان ذکر نموده‌اند و تطبیق گفته‌ها و نوشته‌هایشان با کتابهای
تاریخی و حتی پرداختن به روحیات، خصوصیات، آداب و رسوم، طوایف و عشایر خراسان و
بالاخص مردم مشهد از جمله نکات برجسته این اثر می‌باشد.



ISBN 964-434-052-3



9 789644 340529

۶۰۰۰ ریال

مشهد از نگاه سیاحان

خراسان
و سیستان

۱

۴

۱۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اسکی شد

مشهد از نگاه سیاحان

از ۱۶۰۰ تا ۱۹۱۴ میلادی

« با تأکید بر منابع ترجمه شده به فارسی »

نگارش

بهرز طاهر نیا

طاهرنیا، بهروز

مشهد از نگاه سیاحان از ۱۶۰۰ تا ۱۹۱۴ میلادی «با تأکید بر منابع ترجمه شده به فارسی»
/ نگارش بهروز طاهرنیا. - مشهد: آستان قدس رضوی، مؤسسه چاپ و انتشارات. ۱۳۷۶.
۲۴۰ ص: نقشه. - (مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی ۳۲۸).
شابک ۹۶۴-۴۳۴-۰۵۲-۳
کتابنامه: ص. ۲۳۱-۲۴۰، همچنین بصورت زیرنویس.

۱. مشهد- تاریخ. ۲. مشهد سیر و سیاحت- تاریخ. الف. آستان قدس رضوی،
مؤسسه چاپ و انتشارات. ب. عنوان.

DSR ۲۱۲۱

۹۵۵ / ۸۲۲

م ۲۸۱ ط

فهرست نویسی پیش از انتشار: مؤسسه چاپ و انتشارات با همکاری کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی



۳۲۸

مشهد از نگاه سیاحان از ۱۶۰۰ تا ۱۹۱۴ میلادی

«با تأکید بر منابع ترجمه شده به فارسی»

نگارش بهروز طاهرنیا

ویراسته امیر سلمانی رحیمی

چاپ اول / ۱۳۷۶

۲۰۰۰ نسخه- وزیری

امور فنی و چاپ: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

ص. پ ۱۵۷-۹۱۷۳۵

شابک ۹۶۴-۴۳۴-۰۵۲-۳

حق چاپ محفوظ است

توزیع: شرکت به نشر (انتشارات آستان قدس رضوی)

دفتر مرکزی، مشهد: تلفن و دورنویس ۴۹۲۹۲، ۸۱۹۸۱۰، ۸۳۴۸۰۰، ۸۱۷۸۰۰

دفتر تهران- ۶۵۵۹۸۲، ۶۵۲۳۰۱، ۶۵۰۶۲۰ دفتر اصفهان- ۶۷۳۶۷۶، ۶۷۲۵۰۲

دفتر قم- ۷۴۲۱۸۳ دفتر تبریز- ۶۸۳۰۸ دفتر بیروت- ۲۷۳۴۴۹-۰۰۹۶۱۱

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۹	آغاز سخن
۱۳	مقدمه
	بخش اول: سفرنامه‌ها (۱۷-۳۲)
۱۹	فصل اول: اهمیت، محتوا و نوع
۲۵	فصل دوم: ایران در سفرنامه‌ها
	بخش دوم: خراسان از نگاه سیاحان (۳۳-۷۰)
۳۵	فصل سوم: اوضاع طبیعی
۴۰	فصل چهارم: تقسیمات سیاسی ایران (با تأکید بر ایالت خراسان)
۴۹	فصل پنجم: راههای مهم بازرگانی ایران (از قرن دهم هجری به بعد)
۴۹	۱- راه در عصر صفویه

- ۵۵ ۲- راه در عصر افشاریه و زندیه
 ۵۷ ۳- راه در عصر قاجار
 ۶۳ ۴- راههای عمده خراسان
 ۶۷ فصل ششم: کاروان و کاروانسرا در ایران
 ۶۷ ۱- تشکیلات کاروانها
 ۶۹ ۲- کاروانسراها

بخش سوم: ایرانیان از نگاه سیاحان
 (۷۱-۹۶)

- ۷۳ فصل هفتم: ایران و ایرانی، دیدگاهها
 ۷۹ فصل هشتم: تعلیم و تربیت ایرانیان
 ۸۲ فصل نهم: آداب و رسوم رایج در شهرهای مذهبی
 ۸۲ ۱- زیارت
 ۸۵ ۲- دفن مردگان
 ۸۹ ۳- لقبها و عنوانها
 ۹۲ ۴- بست و بست نشینی

بخش چهارم: مشهد و سیاحان عصر صفویه و افشاریه
 (۹۷-۱۲۹)

- ۹۹ فصل دهم: اقوام و طوایف خراسان
 ۱۰۴ فصل یازدهم: رونق و گسترش شهر مشهد
 ۱۱۲ فصل دوازدهم: اخلاق و روحیات مردم مشهد
 ۱۱۷ فصل سیزدهم: مشهد از نگاه سیاحان در عصر صفویه
 ۱۱۹ فصل چهاردهم: مشهد از نگاه سیاحان در عصر افشاریه
 ۱۲۶ فصل پانزدهم: رونق اقتصادی مشهد در عصر صفویه
 ۱۲۶ ۱- فرآورده‌ها
 ۱۲۸ ۲- معادن

بخش پنجم: مشهد و سیاحانِ عصر قاجار
(۱۳۱-۱۵۳)

۱۳۳	فصل شانزدهم: اوضاع شهر
۱۴۱	فصل هفدهم: رونق اقتصادی
۱۴۱	۱- تولیدات و محصولات مشهد تا پایان حکومت فتحعلشاه قاجار
۱۴۲	۲- تولیدات و محصولات مشهد در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی
۱۴۷	۳- صنعت قالیبافی
۱۴۹	۴- معادن
۱۵۱	۵- تجارت

بخش ششم: سیمای مشهد و سیاحان قرن ۱۷ تا سال ۱۹۱۴ میلادی
(۱۵۵-۲۱۷)

۱۵۷	فصل هجدهم: استحکامات دفاعی شهر
۱۵۷	۱- حصار
۱۶۳	۲- دروازه‌ها
۱۶۵	فصل نوزدهم: تصویری از درون
۱۶۵	۱- محله‌ها و خانه‌ها
۱۶۷	۲- خیابانها
۱۷۱	۳- بازارها
۱۷۵	۴- کاروانسراها
۱۷۸	۵- مدرسه‌ها
۱۸۳	۶- ارگ سلطنتی
۱۸۴	۷- جمعیت
۱۹۰	۸- حمامها و تأسیسات بهداشتی
۱۹۳	۹- تأمین آب
۱۹۶	فصل بیستم: سیمای مذهبی

۱۹۶	۱- مصلّای شهر
۱۹۷	۲- مسجدها
۱۹۹	۳- قبرستانها
۲۰۳	فصل بیست و یکم: موسسات جدید
۲۰۳	۱- گمرکخانه، بانک شاهنشاهی، هتل، مغازه برناردی، انجمن محلی...
۲۰۴	۲- کنسولگریهای روس و انگلیس
۲۰۶	فصل بیست و دوم: مکانهای دیدنی
۲۰۶	۱- خواجه ربیع
۲۰۹	۲- شهر طوس
۲۱۰	۳- مقبره نادرشاه افشار و رضا قلی میرزا
۲۱۱	فصل بیست و سوم: بست و حرم مطهر از نگاه سیاحان
۲۱۹	نقشه‌ها و تصویرها
۲۳۱	کتابنامه

تقديم :

به تمام بزرگوارانی که در راه به انجام رسانیدن این مقصود همراهیم کردند و تقديم به همسر گرامیم که با بردباری خود یار و همدل من بودند.

آغاز سخن

پی بردن به اهمیت سفرنامه‌ها به عنوان یکی از منابع مهم بررسی و مطالعه تاریخی در سالهای اخیر، و نیز گسترش و رشد ترجمه و تحلیل این منابع، باعث تحول جدیدی در فن «تاریخننگاری» و روشن شدن نقاط تاریکی از گذشته تاریخی ما گردیده است. در راستای تحقق این مهم، بر آن شدیم که نگاهی بر این مطالب و یادداشتها، خاطره‌ها و سفرنامه‌ها بیفکنیم و با بضاعت علمی اندک خود، خوشه‌ای از این خرمن معرفت برچینیم. با بررسی و مطالعه منابع و مآخذ نگاشته شده در خصوص خراسان درمی‌یابیم که جز يك كتاب به نام «جغرافیای تاریخی خراسان از نگاه سیاحان» به قلم آقای «ابوالقاسم طاهری» که به معرفی و نقد چند سفرنامه از جمله «سیاحتنامه شاردن» پرداخته‌اند، کتاب دیگری در خصوص خراسان و نیز تختگاه آن مشهد - پس از کاهش رونق شهر هرات - از نگاه سیاحان به رشته تحریر در نیامده است.

این امر باعث ترغیب هر چه بیشتر این جانب گردید که به انتخاب موضوعی در این خصوص که همانا «مشهد از نگاه سیاحان، از ۱۶۰۰ تا ۱۹۱۴ میلادی» باشد روی آورم. بومی بودن و آشنایی با فرهنگ و تمدن مردم خراسان مخصوصاً شهر مشهد را نیز باید از دلایل دیگر علاقه به تحقیق در این موضوع دانست که بسیاری از موانع در راه رسیدن به هدفم را از میان برمی‌داشت.

در این مجموعه که در شش بخش شکل گرفته، هر آنچه که در منابع ترجمه شده به فارسی در مورد مشهد و گاه در محدوده وسیعتر، یعنی خراسان به قلم سیاحان

درآمده، گردآوری شده است.

در بخش اول سعی بر آن شده است که به جهت مقدمه و تهیه پیش ذهنی برای خوانندگان، اهمیت و خصوصیات سفرنامه‌ها در هر دوره‌ای و نیز اهمیت ایران به لحاظ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برای اروپائیان و تعدد سفرنامه‌های مربوط به ایران را یادآور شوم. و در پایان به اهمیت و چگونگی سفر در نزد مردم مشرق زمین و مقایسه آن با دیگر ملل پردازم.

بخش دوم را که باید سرآغاز کار دانست، با بررسی و تحقیق دربارهٔ اوضاع طبیعی، تقسیمات سیاسی و سپس راههای بازرگانی در دوره‌های مختلف و چگونگی رفت و آمد در این راهها و بالطبع تشکیلات کاروانها و کاروانسراها از نگاه سیاحان و به قلم مسافرانی که با هدفهای گوناگون به کشور ما آمده‌اند شروع نموده و با مقایسهٔ دوره‌های مختلف با یکدیگر به اتمام رسانده‌ام. در این بخش و نیز بخشهای دیگر سعی شده است تا مطالب با تکیه و تأکید بر گفته‌های سیاحان گردآوری شود. که در این راستا گاه برای رفع ابهام در خصوص موضوعی و یا تصحیح نوشته‌های سیاحان از کتب و منابع دیگر نیز استفاده شده تا هر چه بیشتر مطالب به واقع نزدیک و از ابهامات موجود کاسته شود.

در بخش سوم دیدگاهها و آراء مختلف سیاحان در مورد ایرانیان بخصوص ویژگیهای اخلاقی آنها ذکر شده است، در این بخش همچنین به پاره‌ای از آداب و رسوم ایرانیان اشاراتی شده است که بیشتر به سبب محدودهٔ کار به آداب زیارت و دفن مرده‌ها و القاب و عناوین و سنت بست و بست‌نشینی از نگاه سیاحان پرداخته‌ام.

در بخش چهارم به اقوام و طوایف موجود در خراسان اشاره شده و بی‌فایده ندانستم که از تأثیر عقاید و رفتار و آداب و رسوم آنها بر مردم مشهد و نیز اختلاط نژادی که از این میان حاصل شده، مطالبی چند بیاورم که البته دیدگاه سیاحان و مطالب آنها بر سراسر بحث سایه گسترده است.

همچنین در بخش چهارم به اوضاع شهر مشهد چه از زمان رونق گرفتن آن در عصر صفوی و چه از نظر اهمیت یافتن این شهر به عنوان تختگاه نادر در عصر افشاری و چه به لحاظ شکوفا شدن این شهر - از نظر موقعیت سیاسی و اقتصادی و نظامی - در عصر قاجار نکاتی از نوشته‌های سیاحان برگرفته و بررسی شده است. همچنین با رونق

شهر مشهد سعی گردیده تا روحیات و اخلاق مردم این شهر در گذر زمان مورد بررسی قرار گیرد و مطالب و نوشته‌های سیاحان در این خصوص ذکر گردد. در فصول دیگری از بخشهای چهارم و پنجم روند تکامل شهر مشهد از صفویه تا قاجاریه مورد بحث قرار گرفته و در این رهگذر صنایع و معادن، تولیدات و محصولات شهر مشهد و تغییرات آنها از نظر کمی و کیفی با گذشت زمان مورد توجه بوده است.

بخش ششم که معرفی سیمای شهر مشهد و تغییر و تحولات این شهر را در گذر زمان و از عصر صفوی تا ابتدای جنگ جهانی اول (۱۹۱۴م) به تصویر می‌کشد، از بخشهای مهم این مجموعه است؛ این بخش که از تشکیلات دفاعی شهر شروع شده تا وضعیت داخلی و مذهبی شهر مشهد و همچنین مکانهای دیدنی اطراف شهر را نیز با تمام تغییرات حاصل در آن با گذشت زمان در برمی‌گیرد.

بدین ترتیب با مقایسه پاره‌ای از گفته‌های سیاحان و گاه استناد به کتب تاریخی دیگر سیمای نسبتاً روشنی از مشهد حاصل می‌گردد، که این مطالب با تصویرها و نقشه‌های ضمیمه شده در انتهای بحث تا حدودی به خوانندگان کمک می‌کند تا شهر مشهد و تغییرات آن را از چشم مسافران بررسی نمایند.

در این قسمت سعی شده است که درباره «حرم مطهر» و سیاحانی که از این مکان دیدن کرده و سفرنامه‌ای از خود به یادگار گذاشته‌اند، که گوشه‌ای از آن اختصاص به ذکر مطالب مربوط به «حرم مطهر» دارد سخنی به میان آورده شود و نامها و سال ورود آنها به مشهد و چگونگی دیدارشان از این شهر ذکر گردد. که با مطالعه آثار آنها - که متأسفانه اندکی از آن خیل تا به حال به فارسی ترجمه شده است - براحتی می‌توان به زیبایی و اهمیت و ارزش این بنای مهم در نزد اروپاییان پی برد.

در پایان مفید می‌دانیم چند نکته را در مطالعه این مجموعه برای راهنمایی و مطالعه سهلتر یادآور شویم.

۱ - در این نوشتار سعی بر آن شده است که هر آنچه از مطالب سیاحان و مسافران به عنوان خاطره یا یادداشت در خصوص شهر مشهد نوشته شده - هر چند مختصر - تا آنجا که بدان دست یافته‌ایم، ذکر کنیم.

۲ - تعداد زیادی از سفرنامه‌های نوشته شده در خصوص ایران - متأسفانه - به فارسی ترجمه نشده است و ما مجبوریم به گوشه‌هایی از مطالب این سفرنامه‌ها که در

کتب تاریخی دیگر آمده، اشاره داشته باشیم. از آن جمله می‌توان به کتابهای سیاح مشهور «فریزر» که درباره ایران عصر قاجار به نگارش در آمده است اشاره نمود^۱

در کتاب سفرنامه خراسان مطالب مهمی در باره شهر مشهد آمده، که به سبب ترجمه نشدن کتاب مذکور، ما مجبور به استفاده از کتاب مطلع الشمس نوشته محمد حسن خان اعتمادالسلطنه شدیم چه اینکه در این کتاب قسمتهای زیادی از سفرنامه خراسان نوشته «فریزر» به صورت نقل قول آورده شده است.

۳- در این مجموعه سعی شده است سال یا سالهایی که سیاحان مذکور در ایران بوده‌اند در مقابل نامشان به شکل میلادی ذکر شود، تا خواننده سلسله توالی زمان ورود سیاحان را از دست ندهد. و برای تکمیل این مهم گاهی حتی شغل سیاح مذکور نیز در کنار نامش نوشته شده است، بعنوان مثال: «پولاک» پزشک مخصوص ناصرالدین شاه (۶۰-۱۸۵۱ م / ۱۲۶۷ هـ).

۴- گاهی برای تکمیل بخشهایی که در این مختصر نمی‌گنجیده و باعث طولانی شدن مطلب و نیز دور شدن ما از بحث اصلی بوده است، در کنار کلمه یا بحث مربوط شماره و علامت (*) درج گردیده و در زیرنویس همان صفحه مطلب مورد نظر با همان شماره و علامت (*) ذکر شده است.

در پایان لازم دیدم از کلیه سرورانی که با راهنماییهای خود مشوق من بودند بخصوص آقایان دکتر لقمان دهقان و دکتر مسعود فرنود کمال تشکر را نموده، سپاسگزاری نمایم.

ای خدای پاک و بی انباز و یار	دست گیر و جرم ما را در گذار
گر خطا کردیم، اصلاحش تو کن	مصلحتی تو، ای تو سلطان سخن
کیمیا داری که تبدیلش کنی	گر چه جوی خون بود، نیلش کنی

(مولوی)

۱- سفرنامه‌های فریزر عبارتند از: سفرنامه خراسان که در سال ۱۸۲۱ میلادی تألیف و قسمتهایی از آن به فارسی ترجمه شده است. سفر زمستانی که در سال ۱۸۲۸ میلادی تألیف و چندی پیش به فارسی ترجمه شد.

مقدمه

سفر و هجرت از جایی به جایی دیگر، تنها لازمه‌اش برداشتن توشه راه نیست و تنها نباید اندیشه رسیدن به مقصد را در سر داشت.

سفر در خود، نکاتی پنهان دارد، که می‌تواند در روح هر مسافری متجلی گردد. لازمه هر سفر تنها شناخت راه نیست، بلکه دل‌کندن از تمدن و راهی شدن به سمتی است که در جهت کمال باشد، پس هجرت تمدن ساز است.

سفر از دیدگاه هر فرد تعبیری دارد که این تعبیر در نزد مردم يك سرزمین به یکدیگر نزدیک و با سرزمین و یا مردم همجوار خود در آن سوی مرزها دورتر به نظر می‌رسد. سفر، رهایی است، رهایی از قیدها و بندهایی که هر کس به دور خود پیچیده، ولی در وقت سفر، حتی يك نفر از هزار نیست که بتواند این قید و بندهای تمدن را به دور اندازد، بندها و راحتیهای ناشی از عاداتی که در اثر استفاده طولانی به آنها خو گرفته‌ایم. «ولی با این حال لحظاتی هست که روح محبوس آرزوی رهایی دارد.»^۱

این رهایی به چه نیتی و به کجا، مسلم است که بعضی برای به سر بردن در بهترین میهمانخانه‌ها، دنیا را زیر پا می‌گذرانند. و مثلاً با شور و شوق از سفر اخیر خود در سراسر روسیه سخن می‌گویند، ولی چون از آنان سؤالی می‌کنید، پی می‌برید که چیزی برای گفتن ندارند. جز آنکه در مسکو واقعاً به همان راحتی بوده‌اند که در خانه خود هستند و حتی با تجملی بیشتر، چون در سر سفره میزبانان، سه نوع گوشت شکار بوده است.

۱ - گرترویدل، تصویرهایی از ایران، ترجمه بزرگمهر ریاحی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳، چاپ

برخی هم توجه خاص به خصوصیات زندگی خارجی‌ان دارند و می‌توانند با محکوم کردن آنها در جایی که با آداب و سنن خودشان متفاوت است، احساسات میهن پرستانه خود را ارضا کنند.

برای بعضیها هم مسافرت تنها پشت سر گذاشتن چندین کیلومتر راه است. و مهم نیست که حتی يك وجب زمین، یا يك چیز جالب توجه در خاطرشان مانده باشد. چون آنها قاره‌ای را زیر پا گذاشته‌اند، پس جهانگردند.

این جهانگردان، تنها نام جاهایی را که دیده‌اند با خود آورده‌اند. ولی علاقه دارند، تا آنجا که ممکن است این فهرست طولانیتر باشد، از آب می‌گذرند و قدم در «اسکله» می‌گذارند، تنها برای این که بگویند در آسیا هم بوده‌اند. و از این سر تا آن سرهند می‌روند تا بتوانند ادعا کنند که همه مقابر و معابر هند را دیده‌اند.

کمال مصلحت را در آن می‌بینند که سختیهای راهی را که زیباییهای هیچ لطفی برایشان ندارند، سبکتر سازند.

با غرور سبدهای بزرگ غذایشان را نمایش می‌دهند و به غذای ساده و قمقمه کوچك شما لبخند تحقیرآمیز می‌زنند.

اینها و بسیاری دیگر، به معنی واقعی کلمه جهانگرد نیستند. ممکن بود در خانه بمانند و کتاب جغرافیا بخوانند، یا آشپزهایی از ملل مختلف در خدمت خود بگیرند.

اما جهانگرد واقعی با هدف به سرزمینی ناآشنا قدم می‌گذارد. در این رابطه امام محمد غزالی (۴۰۵ - ۵۰۵ هـ. ق) فیلسوف بزرگ ایرانی هدف مردم از سیر و سیاحت و مسافرت را چنین بر می‌شمارد:

سفر بر پنج قسم است:

اول: سفر در طلب علم که این سفر فریضه است، و خود بر سه نوع است.

نوع اول: سفر برای آموختن علم شرع است.

نوع دوم: سفر برای خویشتن شناسی است.

نوع سوم: سفر برای سیر آفاق و انفس و دیدن عجایب بر و بحر و اقالیم و

حیوانات و نباتات و اسرار کشورهاست.

دوم: سفر برای عبادت است، همچون حج.

سوم: سفر برای فرار از اسبابی است که به حال دین مضر است، همچون جاه و

مال و ولایت و شغل دنیا.

چهارم: سفر برای تجارت و طلب دنیا است، که شرعاً مباح است.

پنجم: سفر تماشا و تفرج است، این سفر مباح است.^۱

غزالی همچنین در کیمیای سعادت مردم را به مسافرت و سیر آفاق و انفس ترغیب می‌کند و می‌نویسد:

در سفر، علم و دانش آدمی فزونی می‌گیرد و هر کس در طول مسافرت به خلق و خوی خویش و محاسن و معایب خود پی می‌برد و از این راه می‌تواند به رفع معایب و نقایص اخلاقی خود توفیق یابد.^۲

قرنها بعد ویل دورانت در تأیید نظر غزالی می‌نویسد:

«اگر پیشداوریهای خود را کنار بگذاریم، مسافرت قسمت عمده تربیت را تشکیل می‌دهد.»^۳

لازم به ذکر است که وی بعد از مسافرت بهترین صورت تربیت را «مطالعه تاریخ» که به منزله مسافرت به گذشته است، می‌داند.

حال بد نیست به گذشته برگردیم و با مرور اوراق ایام، به این مطلب پی ببریم که ایرانیان با مشکلات فراوانی که در امر سفر با آن مواجه بوده‌اند، با چه انگیزه‌ای به سفر می‌رفتند و قصدشان از سفر برداشت و رسیدن به چه هدفی بوده است؟ پاره‌ای معتقدند که بی‌گمان ایرانیان برای تفریح و سرگرمی دست به مسافرت نمی‌زدند. اکثر ایرانیانی که به سفر می‌روند اهل داد و ستد و کار آزادند، یا کارشان بار و مسافرکشی در جاده است و یا به داد و ستد و انتقال کالا به مقصدهایی گوناگون اشتغال دارند.

سایر مسافران، زائرانی عازم شهر یا زیارتگاهی مقدسند، یا بیمارانی می‌باشند که به بیمارستان در شهرهای دیگر برده می‌شوند. از این رو در می‌یابیم که بسیاری از افراد

۱ - ابو حامد محمد غزالی، کیمیای سعادت، جلد اول، تهران، کتابخانه و چاپخانه

مرکزی ۱۳۴۵، چاپ سوم، ص ۳۵۸ - ۳۶۱؛ به اختصار.

۲ - همان منبع، ص ۳۶۲ - ۳۶۵؛ به اختصار.

۳ - ویل واری یل دورانت، تاریخ تمدن (آغاز عصر خرد)، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، کتاب

هفتم، تهران، ناشر اقبال، ۱۳۴۸، ص ۴۲۷.

هرگز شهر یا روستای خود را ترك نمی‌کنند.^۱

البته عده‌ای هم با این نظر چندان موافق نیستند و این گونه پاسخ می‌دهند:
«ایرانیها غالباً از دورترین نقاط کشور در حالی که تنها هدفشان دیدار دوستان است، به آن سوی کشور سفر می‌کنند.

اما مسافرتها‌یی که ترجیح می‌دهند و از نظر شرعی هم توصیه شده، سفرهای زیارتی است. بیشتر این قبیل سفرها از جمله زیارت مشهد، اردبیل و مرقد امام حسین [ع] و حضرت علی [ع] در عراق عرب الزامی نیست و غالباً از روی بیکاری و یا به منظور تفریح صورت می‌گیرد.

ولی در مورد سفر مکه موضوع کاملاً فرق دارد، بطوری که هر کسی مختصر تمولی داشته باشد، باید دست کم یکبار در دوران زندگیش آن را انجام دهد^۲.
البته ذکر این نکته لازم است که نویسنده این سطور از میزان اعتقاد و خلوص قلبی، و ارادت باطنی شیعیان نسبت به مرقد‌های مطهر ائمه معصومین با خبر نبوده و زیارت این اماکن را تنها به دلیل تفرج دانسته، که این خود اشتباهی فاحش است.
نکته‌ای که در هر دو نظر پوشیده مانده است، مسافرتها‌یی ایرانیان از جهت تحصیل و تدریس و یا رسیدن به کشف و شهود است. ایرانیان از زمانهای دور به دانش دوستی شهره جهانیان بوده‌اند و به همین جهت از دوران باستان صاحب مدارس و دانشگاههایی بزرگ همانند دانشگاه جندی شاپور و یا نظامیه‌ها بودند که افراد برای تحصیل در این مدارس و دانشگاهها مجبور به سفر از شهر و دیار خود می‌شدند.
پس جاده‌های ایران مملو از کاروانهای گوناگون و کاروانسراها پر از مسافران مختلف بوده‌اند. که هر کدام در پی هدفی، مشکلات سفر را بر خود هموار می‌کرده‌اند.

۱ - کلارا کولیوردرایس، زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد،

انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶، ص ۱۶۴.

۲ - گاسپار دروویل، سفر در ایران، ترجمه منوچهر اعتماد مقدم، تهران، انتشارات شبانویز،

۱۳۶۴، چاپ اول، ص ۲۲۷.

بخش اول

سفر نامه ها

فصل اول

اهمیت، محتوا و نوع

سفرنامه‌ها یکی از مهمترین منابعی می‌باشند که در سالهای اخیر مورد توجه و نقد و بررسی محققان و پژوهشگران قرار گرفته‌اند.

اهمیت و ارزش سفرنامه‌ها گذشته از مسائل ادبی - که از دید ادب دوستان به لحاظ شیوه و سبک نگارش مورد نظر است - در نظر محققان و مورخان نیز جایگاهی خاص یافته است.

در سفرنامه‌ها می‌توان راههای تجاری، موقعیت جغرافیایی، خصوصیات اخلاقی، آداب و رسوم قوانین حقوقی و قضایی، آب و هوا و منابع طبیعی، صادرات و واردات، اوضاع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی جوامع گوناگون را در زمانهای مختلف از نگاه دیگران مورد بررسی قرار داد و آنها را شناخت، و مهم آنکه از مطالعه سفرنامه‌ها - البته با دید انتقادی - شاید بتوان نکات تاریکی از تاریخ را روشن ساخت و به حقایق تازه‌ای دست یافت. به عبارتی سفرنامه‌ها و کتابهایی که جهانگردان یا دیگر نویسندگان خارجی در مورد کشوری می‌نویسند؛ در حقیقت مانند پرده‌ای نقاشی شده از مناظر مختلف زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آن کشور است.

گاهی به سبب غرض ورزی، هدفهای سیاسی و یا در نتیجه اشتباهات و استنباطهای نادرست نویسندگان، که بیشتر اوقات ناشی از عدم تسلط آنها به زبان و دور بودن آداب و سنن مسافر از سرزمین مورد نظر است، تصاویر فوق با آنچه در آن کشور وجود داشته، اختلاف پیدا می‌کند.

به هر حال باید توجه داشت که ارزش اطلاعات و قضاوت سیاحان یا دیگر نویسندگان خارجی یکسان نیست و تفاوت سطح فرهنگ و منافع گوناگون سیاحان در آثار آنها منعکس شده است.

«با تمام این اوصاف، بدون تردید مطالعه سفرنامه‌های سیاحان یا دیگر نویسندگان خارجی از اسناد و مدارک مهم برای تحقیق در اوضاع و احوال اجتماعی، سیاسی و اقتصادی کشور ما می‌باشد»^۱.

از آنجا که این نویسندگان، خارجی بوده‌اند غالباً از زوایای دیگر و با دید و بینش کاملاً متفاوت درباره بسیاری از اوضاع و احوال گذشته ما سخن گفته‌اند.

و چون بسیاری از آن گونه قیود و گرفتاریهایی که مورخان و نویسندگان ما در اوضاع جاری مملکت خویش با آنها روبرو بوده‌اند، گریبانگیر آنان نبوده است، آثارشان خالی از فایده نیست. ضمن آنکه با مقایسه بین آنها می‌توان بسیاری از ادعاهای گزاف و دروغ و بی‌اساس خودشان و نیز نوشته‌های مورخان قدیم را نیز تصحیح و اصلاح کرد و تصویری کم و بیش روشن را از گذشته‌های دور ترسیم نمود.

مورخان قدیم ایران غالباً به تاریخ جنگ و صلح فرمانروایان پرداخته‌اند.^۲ حال آنکه در کتب سیاحان بیشتر آداب و رسوم، مسکن مردم، شکل لباس و خوراک و چیزهایی که بیشتر به زندگی مردم این سرزمین تعلق دارد، به رشته تحریر درآمده است.

اروپاییان از دوران کهن با کشور ایران به لحاظ قدمت و دیرینگی تاریخ این مرز و بوم آشنا بوده و نیز به اهمیت ایران در عرصه بین‌المللی در اعصار مختلف معترفند. مخصوصاً در قرن هفدهم میلادی که به لحاظ سیاسی و اقتصادی قدرت ایران با کشورهای اروپایی مقابله و مقایسه می‌گردید.

ظاهراً از قرن هفدهم میلادی به بعد است که توجه اروپاییان به علل سیاسی، به برقراری روابط تجاری با ایران معطوف شده است. بدین لحاظ سفرنامه‌نویسی و انتشار سفرنامه‌ها هم از لحاظ کمیت و هم کیفیت در قرن هفدهم میلادی گسترش یافت.

۱- عزیزالله بیات، کلیات تاریخ، تهران، مؤسسه میراث ملی، ۱۳۷۰، چاپ اول، ص ۴۳۴.

۲- قمر، آریان، ایران و سیاحتنامه‌ها، مجله راهنمای کتاب، تهران، آبان ۱۳۴۲، سال ششم، شماره ۸، ص ۵۱۵.

گسترش روابط و ورود سیاحان - با هدفهای گوناگون - از نقاط مختلف دنیا به ایران و انتشار سفرنامه‌های متعدد آنها، روشن می‌سازد که سفرنامه‌ها را باید به عنوان منابع تازه‌ای برای مطالعه تاریخ ایران و چگونگی روابط ایران و اروپا در نظر داشت.

نگاهی گذرا به فهرست مجموعه‌ها، که در اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم میلادی از سفرنامه‌ها به رشته تحریر درآمده است، همچنین نگاهی به فهرست کتب جدید، وسعت عمل و تعدد سفرنامه‌ها را در قرن هفدهم میلادی نشان می‌دهد. که باید اذعان داشت که در هیچ دوره‌ای از دوران تاریخی ایران به اندازه دوره صفویه، اروپاییان درباره ایران مطلب نوشته‌اند.^۱

از عمده‌ترین دلایل این مهم، اکتشافات جغرافیایی، سیاست از میان برداشتن امپراتوری عثمانی، رسیدن به آبهای خلیج فارس و رسیدن به ثروت بیکران هند و تمایل به تأسیس امپراتوریهای استعماری توسط اروپاییان است. تا آنجا که بی‌شک سفر در این قرن [قرن هفدهم میلادی] یک پدیده اجتماعی شده بود زیرا سیاحان دسته دسته به طرف ایران و هند سرازیر شدند.

ذکر این نکته نیز لازم است که اگر گفته‌ها و نوشته‌های مسافران متعدد اروپایی وجود نداشت مطالعه تاریخ سیاسی و اقتصادی ایران در عصر صفوی خالی از ابهام نبود.^۲ در حقیقت قرن هفدهم میلادی را می‌توان «قرن سفرنامه‌ها» دانست. بخصوص که تغییرات اساسی در فرم و محتوای سفرنامه‌ها پیدا شد.

ویژگیهای اصلی سفرنامه‌های قرن هفدهم میلادی را باید به شرح زیر دانست:

الف - سفرنامه‌ها براساس مشاهدات خود سیاحان به رشته تحریر درآمده بود.

ب - بررسی همه جانبه کشور یا کشورهای مورد بازدید یکی از برنامه‌های اساسی جهانگرد بود.

۱ - غلامعلی همایون، اسناد مصور اروپاییان از ایران، جلد اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸، ص ۲۰۴ و ۲۰۵ به اختصار.

۲ - چند تن از خاورشناسان فرانسوی، تمدن ایرانی، ترجمه دکتر عیسی بهنام، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶، ص ۳۱۸ به اختصار.

ج- برای اولین بار در سفرنامه‌ها انتقاد وارد مرحله عمل شده بود. از جمله جهانگردانی مانند «اولتاریوس» سعی داشتند حقایق را بطور انتقادی به رشته تحریر درآوردند.
د- نوشتن افسانه وار منسوخ گردید و سعی در این می شد که حقایق را به اروپاییان نشان بدهند.

توفانی که از انتشار روزافزون سفرنامه‌ها در اروپای قرن هفدهم میلادی به پا شده بود، ناگهان در قرن هجدهم میلادی بطور کلی یا از بین رفت و یا دچار رکود شدید گردید، اما دوباره در نیمه دوم قرن هجدهم بتدریج از رکود بیرون آمد.
این رکود شاید به دو عامل کلی خارجی و داخلی بستگی داشت. عامل خارجی ناشی از رفتار عمومی حکمرانان اروپایی، و عامل داخلی ناشی از هرج و مرج و ناامنی ایران قرن هجدهم بود.

هر چند که انگیزه مسافرت در هر دوره با دوره دیگر متفاوت است اما باید به این نکته توجه داشت که در اروپای قرون وسطی مسائل مذهبی و تجاری از دلایل اصلی سفر به شمار می آمد، حال آنکه در دوره رنسانس مسائل سیاسی و تجاری بیشتر مدنظر بود.
در قرون هفدهم و هجدهم نیز سیاست، تجارت، علم و هنر، از اهم دلایل سفر سیاحان به نقاط مختلف دنیا محسوب می شد.
در اواخر قرن هجدهم نیز علتی به دلایل ذکر شده افزوده گردید و آن عبارت بود از «باستان شناسی» علمی که تازه نضج گرفته بود.
بطور کلی هدف سفر و مشخصات سفرنامه‌ها را در قرون هفدهم تا نوزدهم به شکل ذیل می توان دسته بندی نمود.

الف- هدفهای مذهبی

بسیاری از راهبان و مبلغان مسیحی به ایران سفر کردند تا مذهب مسیح را تبلیغ کنند. آنها بدین منظور حتی در بعضی از شهرهای ایران همانند تبریز کلیسا و دیر نیز ساختند.

ب- هدفهای تجاری

تجار اروپایی از خیلی پیش یعنی در اوایل قرن سیزدهم میلادی به ایران رفت و آمد

می‌کردند. آنها در اوایل قرن هفدهم در اغلب شهرهای بزرگ ایران نمایندگی تجاری داشتند. از این جهت تجارت با ایران برای اروپاییان بسیار مهم بود زیرا ایران به عنوان کشور ترانزیت و واسطه تجارت اروپا با هند و چین نیز به‌شمار می‌رفت.

ج- هدفهای سیاسی

ایران در جنگهای خود با عثمانیها بار بسیار مهمی را از شانه اروپاییان برداشته بود.^۱ در زمان شاه اسماعیل اول (۹۰۷ - ۹۳۰ هـ. ق) در سده شانزدهم که ایران دوباره به صورت يك قدرت سیاسی درآمده و قویترین رقیب امپراتوری عثمانی شده بود، علاقه سیاسی و علمی اروپاییان مجدداً متوجه قلمرو صوفی - اصطلاحی که دولت صفویان در غرب بدان نامیده می‌شد - گردید. ضمن آنکه در قرن هجدهم ایران به منزله فاتح و همسایه هندوستان از لحاظ سیاسی مورد توجه اروپاییان قرار گرفت.

د- هدفهای ماجراجویانه

در قرن شانزدهم و هفدهم عده‌ای از مردم اروپا به جهت کنجکاوی و نیز توضیحاتی که از کشور هزار و یکشب (ایران) از دریانوردان، تجار و مسافران شنیده بودند و یا به منظور دست‌یافتن به معادن غنی طلای هند که وصف آن را از دیگران شنیده بودند راهی مشرق شدند؛ تا شاید بدین گونه برای خود کسب موقعیت کرده و حس کنجکاوی خود را ارضا نمایند.

ه- هدفهای علمی و هنری

در ابتدا از سفرنامه‌ها اطلاعاتی عمومی به دست می‌آمد، ولی در سده‌های هفدهم و هجدهم سیاحان در سفرنامه‌هایشان چنان از علوم مختلف و هنر ایران صحبت می‌نمودند که هر متخصص فنی از قسمتهای مختلف علم و هنر می‌توانست با مراجعه با آن اطلاعات لازم را کسب نماید.

سیاحانی که برای تحقیق آثار باستانی به کشور ما آمدند، در عین حال شغل‌های دیگری

۱ - غلامعلی همایون، پیشین، صص ۲۰۶ - ۲۰۹؛ به اختصار.

نیز داشتند. توماس هربرت و آدام اولتاریوس [که در سال ۱۶۳۶ م وارد ایران شدند. [هر دو منشی هیأت‌های نمایندگی کشورهای خود بودند.

سیاحان دیگری نیز به ایران آمده‌اند که صرفاً اهل دانش و علم بودند، همچون کمپفر، نیبور و گملین^۱.

عده‌ای نیز مانند: شاردن، بازرگان بوده و یا این که مانند سانسون کشیش بوده‌اند ولی همه آنها کم و بیش علاقه به کارهای هنری داشته و طرح‌های زیبایی از خود بر جای گذاشته‌اند^۲.

۱- اس. جی. گل‌من که تلفظ نام وی در کتاب ایران و قضیه ایران «لرد کرزن» چنین آمده در سالهای

۷۲-۱۷۷۱ م در ایران حضور داشته است.

۲- همان منبع، صص ۲۱۰-۲۱۲؛ به اختصار.

ایران در سفرنامه‌ها

«کمتر کشوری [مانند ایران] تا این اندازه کم مسافر داشته، [و] این همه زیاد کتاب و آثار راجع به آن تصنیف شده است.»^۱

اولین سفرنامه‌ای که توسط يك نفر اروپایی راجع به ایران نوشته شده، مربوط به بنیامین دولودل^۲ است او در قرن دوازدهم میلادی به ایران آمد و از کلیمیان مقیم «شوش» دیدن کرد، از آنجا به «کردستان» رفت و پس از آن از راه «بصره» به «عدن» مسافرت نمود.^۳

همان‌طور که قبلاً توضیح داده شد، مسافرت علمی اروپاییان به ایران از قرن هجدهم آغاز می‌شود و در سال (۱۷۰۰ - ۱۷۰۱ م) يك گیاه شناس فرانسوی به نام پتیون دو تورنفر^۴ از طرف يك مؤسسه کشاورزی دولتی پاریس به ایران آمد و تحقیقاتی انجام داد.^۵

از زمانی که ایران توجه سیاحان خارجی را جلب نموده متجاوز از دهها جلد کتاب و مقاله درباره این کشور نوشته شده است، که بعضی از آنها به مناسبت تسلط زیاد نویسنده به

۱ - جرج، ن. کُرن، ایران و قضیه ایران، ترجمه ع. وحید مازندرانی، جلد دوم، تهران، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹، ص ۳۷.

2 - Benjamin Deludele

۳ - ژان، اوین، مسافران اروپایی در ایران، ترجمه سیف الله وحیدنیا، ماهنامه وحید، تهران، اردیبهشت ۱۳۴۳، سال اول، شماره پنجم، ص ۲۹۳.

4 - Pittonde Tournefort

۵ - جرج، ن. کُرن، پیشین، ص ۳۶۶.

نوشتن و اطلاع او به جزئیات زندگی مردم ایران، ارزش خاصی دارد؛ مانند سفرنامه‌های شاردن و تاورنیه*^۱

شاردن می‌گوید:

«در تمام جهان کشوری مانند ایران برای سیاحت و جهانگردی وجود ندارد، خواه از لحاظ قلت خطرات، از لحاظ امنیت طرق که مواظبت دقیقی در این مورد به عمل می‌آید و خواه از جهت کمی مخارج که معلول کثرت تعداد عمارات عمومی مخصوص مسافری در سرتاسر امپراتوری در بلاد و بیابانهاست.

در این عمارتها به رایگان سکونت اختیار می‌کنند. به علاوه در نقاط صعب العبور پلها و جاده‌های مسطحی وجود دارد که برای کاروانها و کلیه کسانی که برای کسب نفع خود در حرکتند تعبیه شده است.^۲»

برخی مسافران خارجی که از ایران دیدار کرده‌اند، ناخدا، بازرگان و یا حادثه جویانی بودند که دست تصادف آنها را به کشور ما کشانیده بود. این اشخاص برای سفرهایی از این دست، هیچ آمادگی قبلی نداشته و یا آموزش مخصوصی ندیده بودند و به‌علاوه کنجکاوی ایشان نیز بسیار اندک بود. آنها به امید نفع مادی و یا کسب شهرت بود که روی به این راه می‌نهادند و منظور اکثر آنان جستجوی بازار فروش خوب و کالاهای پرفایده بود. اما چون توقف ایشان در بندرها کوتاه بود، فرصت کافی نداشتند که به مردم بومی نزدیک شوند و از زندگی و آداب و رسوم ایشان مطلع گردند. و نظر به این که زبان محل را نمی‌دانستند از ظاهر حرکات و رفتارهای ساکنان که آن هم از دور به چشم ایشان می‌خورد قضاوت و نتیجه‌گیری می‌کردند. سفرنامه‌های این اشخاص پر از ملاحظات نادرست و نتیجه‌گیریهای عجولانه است.

از سوی دیگر فرهنگ هر يك از آنها در قضاوتشان تأثیر کلی داشت و او را از دیگران

* - تاورنیه در ۱۶۲۹ م در ایران حضور داشته است. (برگرفته شده از مقدمه کتاب سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری).

۱- آلکسیس، سولتیکف، مسافرت به ایران، ترجمه دکتر محسن صبا، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶، ص ۱۱.

۲- ژان، شاردن، سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، جلد چهارم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶، ص ۱۷۱.

متمایز می‌ساخت. موضوع اخیر علت اساسی وجود اغلب مطالب ضد و نقیض در سفرنامه‌های پیش از قرن هفدهم میلادی می‌باشد. علاوه بر اینها به نظر می‌رسد که در بیشتر موارد نویسنده به هنگام شرح چگونگی آمارهای خویش از مخاطرات گوناگون خود را مجبور به اختراع داستانهایی می‌دید که به کارهای خیالی او جنبهٔ قهرمانی بیشتری می‌داد. به این ترتیب در آثار نخستین مسافران خارجی که به کشور ما راه یافتند مطالب غیر واقعی و نادرست متعدد یافت می‌شود که بیشتر به افسانه شبیه است.^۱

گرترو دبل می‌گوید:

«در فضای ایران جادوی خاصی است که به همهٔ کسانی که از آن دیدار می‌کنند، شعر و افسانه الهام می‌کند و توضیح این امر کار آسانی نیست. زیرا که ایران کشوری است که امروز آثار بسیار کمی از جلال و شکوه گذشتهٔ خود را به خاطر مسافر خطور می‌دهد.»^۲

اما آنان که بعدها یعنی در قرن هفدهم میلادی و به خصوص در نیمهٔ دوم آن قرن به ایران مسافرت کردند برای این کار آمادگی داشتند و پرورش لازم را یافته بودند. آنان از ارزش مشاهدات، ملاحظات، بررسیها و گواهیهای خود کاملاً آگاه بودند و می‌خواستند که در گزارشها تا سرحد امکان از مبالغه پرهیز کنند.

هدف ایشان برخلاف گذشتگان سرگرم ساختن خواننده نبود، بلکه انتشار اطلاعاتی به منظور بالا بردن سطح معلومات مردمی بود که تشنهٔ دانستن مطالبی جدی در مورد شرق بودند، و به خاطر این بود که جهانگردان خارجی قرن هفدهم میلادی، کنجکاوی نشان می‌دادند تا بدانند زندگی ایرانیان چگونه می‌گذرد؟

همان گونه که در قرن هفدهم میلادی به پیش می‌رویم، گزارشهای جهانگردان کاملتر و پر ارزشتر می‌شود.

معلومات دقیقی نیز دربارهٔ شکل و شمایل، آرایش سر و ریش، طرز غذا خوردن و یا

۱- محمد، غروی، یادى از جهانگردان بنام خارجی و سفرنامه‌های ایشان تا اوایل قرن ۱۸ میلادی، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات علوم انسانی تبریز، تبریز، سال بیست و سوم انتشار (۱۳۵۰ ش)، چاپخانهٔ شفق تبریز، ص ۳۱۷ و ۳۱۸، به اختصار.

۲- گرترو دبل، تصویرهایی از ایران، ترجمهٔ بزرگمهر ریاحی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳، چاپ اول، ص ۶.

لباس پوشیدن ایشان همراه با تصاویری که نویسنده به منظور تأیید مطالب متن ضمیمه ساخته است، به دست می‌آید.

با وجود این به خاطر دلایل فراوان در سفرنامه‌های این قرن نیز ملاحظات ضد و نقیض بسیار، که نشان دهنده بی‌اطلاعی و یا کم‌دانشی نویسندگان است، دیده می‌شود. علاوه بر اینها اکثر ایشان زبان کشور ما را نمی‌دانستند و بنابراین از عهده درک کامل آنچه شنیده، یا خوانده‌اند بر نمی‌آمدند.

مدت اقامت عده‌ای از آنان کافی نبود تا معلومات صحیح و دقیقی به دست آورند. شرایط دیدار از ایران هم برای همه یکسان نبود زیرا در دوره‌های مختلف وضع کشور ما تغییر می‌یافت.

مثلاً کسانی که ایران را در اواخر قرن هفدهم میلادی و اوایل قرن هجدهم دیده بودند طبعاً نمی‌توانستند نسبت به بی‌نظمی ناشی از ضعف شاه سلطان حسین (۳۵-۱۱۰۵ هـ.) آخرین پادشاه صفوی، بی‌تفاوت بمانند و در آن مورد چیزی ننویسند. از سوی دیگر هر يك از این جهانگردان پرورش خاص یافته بودند و سلیقه شخصی و محیط رشد آنان موجب می‌گردید تا هر چیز را از زاویه دید مخصوص خود ببینند و تنها از چیزهایی صحبت کنند که مورد علاقه‌شان می‌باشد.

بدین سبب جهانگردی که در کارهای خود توفیق یافته بود و یا دست تصادف برای او حوادث خوشی در ایران پیش آورده بود نسبت به ایران و ایرانیان نظر محبت‌آمیز می‌یافت و در سراسر نوشته‌های خود مدام به مدح و ستایش ایشان می‌پرداخت. از آن جمله باید از خانم «گرترو دبل» و یا «سرپرسی سایکس» و «ادوارد براون» نام برد. اما جهانگرد دیگری که برخلاف اولی در کارهایش شکست خورده و یا در ایران با رفتار خوشی که انتظار داشت برخورد نکرده بود، در کتاب خود به ایرانیان حمله می‌کرد و به ایشان ناسزا می‌گفت^۱. که از آن جمله نیز باید از رابرت گرانٹ واتسن و گوینو نام برد.

هر يك از این سیاحان اطلاعاتی در مورد ایران داده‌اند که برای ما بسیار مفید است. تنوع این قبیل اطلاعات به ما اجازه می‌دهد که آنها را با هم مقایسه کنیم و نقاطی تاریک از

۱- محمد غروی، پیشین، ص ۳۱۹ و ۳۲۰؛ به اختصار.

گذشته را روشن سازیم. ولی به هر حال مجموع نوشته‌های مسافران در ایران، یکی از غنی‌ترین و دلپذیرترین نوشته‌های نوع خود می‌باشد.

در کتاب تمدن ایرانی به نکات جالب دیگری برمی‌خوریم که ذکر آن خالی از فایده نیست. مؤلف کتاب می‌گوید:

اخیراً یکی از دانشمندان جوان ایرانی، آقای بهرامی^۱ در رساله خود راجع به روابط کشورش [ایران] با اروپای غربی در زمان صفویه از خود سؤال کرده است، که به چه علت اروپاییان به شناختن ایران علاقه پیدا کرده‌اند؟

او خود به این پرسش پاسخ می‌دهد که علت مهم این امر وضع سوق الجیشی خلیج فارس، که در دست پرتغالیها بوده است، می‌باشد تا این که شاه عباس (۹۹۶-۱۰۳۸ هـ.) پس از عقد قراردادی با انگلیسها آن را از دست پرتغالیها بیرون آورد؛ و نیز اهمیت تجارت ایران با هندوستان از یک طرف و با اروپا از طرف دیگر را خاطر نشان می‌کند.

ولی در این صورت فقط مؤلف این رساله^۲ [آقای بهرامی] جنبه مادی موضوع را در نظر گرفته است، زیرا ایران در قرن یازدهم هجری در اروپا به صورت کشوری معرفی شده بود که نه تنها قهرمانان داستان هزار و یکشب در آن مسکن داشتند؛ بلکه اجتماع آن گشاده‌تر و مهمان‌نوازتر از سایر ممالک مشرق زمین بود و به همین علت نزدیکتر از ممالک دیگر به اروپا به حساب می‌آمد.

یک انگلیسی عهد سلطنت الیزابت و یک فرانسوی آشنا به دربار «ورسای» و یک «رومی» خود را در دربار شاه عباس بزرگ غریب حس نمی‌کردند.

به علاوه در زمانی که علوم دقیقه هنوز به حداکثر پیشرفت خود نرسیده بود، یک طرز زندگی مشترک بین اروپا و مشرق زمین وجود داشت و امکان ایجاد روابط و مبادلات موجود بود.

به این طریق صنعت و هنر اروپا در صنعت و هنر ایران تأثیر کرد و این عامل به دست

۱- بنا به گفته آقای دکتر عیسی بهنام مترجم کتاب تمدن ایرانی منظور دکتر خانابابا بیانی بوده است که توسط

مؤلف اشتباهاً بهرامی ذکر شده است. (تمدن ایرانی، ص ۳۱۸).

۲- مؤلف، عنوان رساله آقای بهرامی (خانابابیانی) را ذکر نکرده است.

شرقیها انجام گرفت که کاملاً می‌توانستند آن را بپسندند و با هنر خود وفق دهند.^۱ ولی باید اذعان داشت که تأثیر و تأثر شرق از غرب و غرب از شرق يك مبادله دوجانبه بوده است، به همین خاطر به تأثیر ایران در اروپا از آنچه درباره نفوذ ایران در «بیزانس» و سهم ایران در تمدن اسلامی و سرایت آن تمدن به اروپا گفته شده می‌توان تا اندازه‌ای پی برد. تأثیر ایرانیان در عقاید مذهبی اروپا نیز زیاد بوده است، چه از نظر نفوذی که ادیان ایران باستان در اروپا داشته و چه از جهت اقتباسهایی که اروپاییان از اسلام ایرانیان نموده‌اند.

بطور خلاصه لااقل تا ۱۷۰۰ م خاور زمین برای اروپا منبع فیض و روابط فرهنگی شرق با غرب تقریباً بطور کامل يك طرفه بوده است، (یعنی از شرق به غرب) آقای دکتر تقی نصر از قول «موريس زنيكين» یکی از محققان شرق شناس می‌گوید: «تأثير مشرق در مغرب بدون شك تا ۱۷۰۰ میلادی قویتر از تأثیر مغرب در مشرق بوده است. (بعد از اسکندر) برای دو هزار سال آسیا می‌داده و اروپا می‌گرفته است.^۲ آمد و شد مسافران بین اروپا و ایران در اواخر قرون وسطی و در دوره بیزانس سبب شد که هر دو ناحیه بیشتر به یکدیگر آشنا شوند. همان‌طور که چند نفر از اروپاییان به دربار صفویه آمدند، چند نفر از صنعتگران ایرانی نیز در سده‌های پانزدهم و شانزدهم میلادی به ایتالیا رفته و در شهر «ونیز» اقامت گزیدند.

از جمله شخصی به نام «محمود الکردی» است. او بانی مکتب «ایران ونیزی» بود مکتبی که در هنرمندان دیگر نفوذ کرده و آثار آن از «ونیز» به نقاط دیگر اروپا - حتی به انگلستان - رسیده و در کار صنعتگران زمان ملکه الیزابت نیز به چشم می‌خورد. پس از آن که اروپاییان به خلیج فارس و شبه جزیره هندوستان رسیدند بیشتر تحت تأثیر فرهنگ و هنر ایران قرار گرفتند. مثلاً در «لیسبون» پایتخت پرتغال به آسانی می‌توان تأثیر معماری ایران در درها و پنجره‌ها و کاشیها و گچ‌بریهای جنوب ایران را دید. در شهر «برازیلیا» پایتخت نوساز «برزیل» بر روی دیواره‌های مرمر سفید سرسرای

۱ - چند تن از خاورشناسان فرانسوی، تمدن ایرانی، صص ۳۱۸ - ۳۲۳؛ به اختصار.

۲ - سید تقی نصر، ابدیت ایران از دیده خاورشناسان، تهران، چاپخانه کیهان، ۱۳۵۰، چاپ دوم، ص ۴۱۲.

بسیار بزرگ وزارت خارجه سنگتراشیهایی شده، که آقای دکتر تقی نصر نگارنده کتاب ابدیت ایران از دیده خاورشناسان یقین دارد که طراح آن از ردیفهای سربازان کاخ تخت جمشید الهام گرفته است. و نیز مؤلف از قول «آربری» یکی دیگر از محققان می‌گوید:

«آثار ذوق و تربیت و تمدن ایران خود سزاوار آن بود که یکسره به دلهای اهل اروپا راه یابد، ولی افسوس که به واسطه دلبستگی مغرب زمین به مادیات جز از راه سود و تجارت نمی‌توان به قلب مردم فرنگ راه یافت»^۱ حتی از تأثیر زبان و ادبیات فارسی بر اروپاییان نباید بسادگی گذشت. زبان درباری پادشاهان مغول هندوستان فارسی بود و لذا کارگزاران انگلیسی که در کمپانی هند شرقی خدمت می‌کردند سعی نمودند تا زبان فارسی را بیاموزند و در نتیجه غیر مستقیم با ادبیات غنی ایران بویژه با سعدی و خیام آشنا شوند.

در سده‌های هفدهم و هجدهم میلادی هلندیها و انگلیسها و فرانسویها و آلمانیها و دیگر مردم باختر زمین شماری از کتابهای فارسی را به زبانهای خود ترجمه کردند.^۲

در قرن نوزدهم ترجمه و تفسیر نوشته‌های ایرانیان و علاقه به جمع‌آوری آثار هنری ایران در اروپا بیشتر و نفوذ افکار و ادبیات ایران در کار بسیاری از بزرگان دانش و هنر اروپا قوی‌تر شد.^۳

این کارها جز با توسعه ارتباط ملتها و جامعه‌های مختلف با یکدیگر که نمود آن در سفرنامه‌ها متجلی است ممکن نبود و براحتمی می‌توان از میان آنها این ارتباط و نقاط مشترك را استنتاج نموده و شناخت جوامع را از یکدیگر به حد کمال خود رسانید.

حال باید دید که موانع موجود بر سر راه شناخت ایران توسط دیگر ملتها به اصطلاح «سیاحان» قرن هفدهم میلادی چه چیز می‌تواند باشد؟

بطور قطع مهمترین عاملی که در آن عهد مانع شناخت کامل ایران بوده همان وضع و موقعیت جغرافیایی کشور شهریاران صفوی است.

۱- همان منبع، ص ۴۱۳.

۲- ر. ک، نصر الله نیک‌بین، منتخبی از زیباترین شاهکارهای نظم و نثر از ادبیات آلمان، تهران، انتشارات فرض، ۱۳۵۰، صص ۴۳۱-۴۳۴.

۳- ر. ک، دکتر ذبیح الله صفا، حماسه سرایی در ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹، صص ۲۲۵-۲۲۷.

اکنون دیگر دورانی که شاهنشاهی ایران مستعمراتی در آسیای صغیر و یونان داشت، سپری شده است. ایران قرن هفدهم میلادی از جهان حوزه مدیریتانه دور گردیده و دیگر ارتباط مستقیم با آن ندارد.

ایران، به علت وجود دولتهای امپراتوری عثمانی و ممالیک - که تحت فرمان اعراب مصری می‌باشند - از این حوزه جدا شده است و بدین جهت خط سیرهای سفر به ایران طولانی و مشکلات این سفر بسیار است^۱.

در سده‌های بعد هم موقعیت جغرافیایی، ماهیت استبدادی حکومتها، عدم ثبات سیاسی، اقتصادی و رقابتهای سیاسی و تجاری بیگانگان را می‌توان از مهمترین عوامل عدم شناخت ایران زمین دانست. با این حال نباید تصور کرد که این موانع باعث شده است که سیاحان از سفر به ایران منصرف شوند. این گفته را فهرست نام کسانی که از سالهای ۱۶۰۰ تا ۱۸۰۰ م به ایران سفر کرده‌اند، و نامشان در کتاب لرد کرزن آمده است برای ما به‌خوبی روشن می‌سازد. به عبارتی نگاهی به اسامی و ملیتهای مختلف و تعدد سیاحان اهمیت ایران را نزد بیگانگان به نمایش می‌گذارد^۲.

۱- ژان شیبانی، سفر اروپاییان به ایران، ترجمه سید ضیاءالدین دهشیری، تهران، ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳،

ص ۱۹.

۲- جرج. ن. کرزن، ایران و قضیه ایران، صص ۳۹-۴۸.

بخش دوم

خراسان از نگاه سیاحان

اوضاع طبیعی

خراسان در ناحیه معتدل شمال شرقی ایران واقع شده و دارای آب و هوایی متغیر است. فصل بارش عمده در اواخر فصل پاییز و زمستان و اوایل بهار می باشد. در تابستان هوا گرم و خشک، و زمستانها نسبتاً سرد، و اختلاف دمای روز و شب زیاد است. تقسیمات آب و هوایی خراسان به شرح زیر است:

۱- آب و هوای سرد کوهستانی.

۲- آب و هوای معتدل کوهستانی.

۳- آب و هوای نیمه بیابانی ملایم (کوهپایه ای).

۴- آب و هوای گرم و خشک بیابانی.

بنابراین باید اذعان داشت که خراسان از تنوع آب و هوایی و تنوع محیطی بسیاری برخوردار است. اما در این تحقیق، سعی شده اوضاع طبیعی خراسان از نگاه سیاحان - هر چند مختصر - مورد بررسی قرار گیرد.

درک بهتر و شناخت کامل تر سنتها، آداب و رسوم، مسایل اقتصادی و سیاسی هر قومی به آشنایی با محیط جغرافیایی و طبیعی آن قوم بستگی دارد. زیرا تمامی مسایل بشری رابطه نزدیکی با محیط اطرافشان دارد و «بطور قطع مهمترین عاملی که مانع شناخت کامل ایران است، همین وضع جغرافیایی آن است.»^۱ و بیقین آنچه در گذر زمان ایران را به عنوان

۱ - ژان شبانی، سفراروپاییان به ایران، ص ۱۹.

کلید پیروزی و پل فتح معرفی می‌کند، موقعیت جغرافیایی آن بوده است. در سفرنامه اوژن فلاندن^۱ (۴۱ - ۱۸۴۰ م) ایران از نظر جغرافیایی به این گونه تقسیم‌بندی شده است:

«ایران به دو قسمت کاملاً مساوی تقسیم می‌گردد که یکی پرجمعیت و آباد و دیگری لم‌یزرع و غیر مسکون است. در این مملکت بزرگ تقریباً نصف اراضیش خشک و بی آب و علف و سرتاسر نمک‌زار است. از این سبب هیچ کس بدان جا پا نمی‌گذارد و همه از او دوری می‌جویند.

این سرزمینها بیشتر در مشرق یعنی بیابانهای خراسان یزد و کرمان است که به عکس نواحی غربی که پر آب و مسکونند، لم‌یزرع و بیابانی می‌باشد.^۲ در این میان خراسان نیز این تنوع محیطی را داشته و از این قاعده کلی مستثنا نیست. ساموئل گرین ویلر بنیامین (۸۵ - ۱۸۸۳ م)^۳ در اثر خود می‌نویسد:

کمتر محالی از محالات ایران به قدر خراسان، اختلاف مناظر دارد. يك قسمت وسیع آن عبارت از صحاری و اراضی نمک‌زار است که از دور مانند سراب به نظر می‌آید و آب در آنجا کمیاب است و گور و آهو در آنجا به هم می‌رسند. در انتهای افق، سلسله جبال ممتدی قرار دارد که اسباب حیرت مسافر می‌گردد، چه قله‌های آن مستور در برف است. از جهات گوناگون می‌توان استنباط نمود که این قسمت خراسان در قدیم دریا بوده و پس از مدت طولانی خشک شده است ... در محال خراسان خشکی فوق‌العاده اراضی، به یکباره به سبزه و نبات دلکش مبدل می‌شود و به واسطه تباین اوضاع، صفای مخصوصی به هم می‌رسد... و

۱ - سیاح معروف فرانسوی که در رأس يك هیأت سیاسی به دربار محمد شاه قاجار آمده است و مدتی با يك معمار فرانسوی به نام «پاسکال کست» در بیشتر شهرها و نقاط دیدنی ایرانی اقامت گزید. وی در پایان سفر کتابی به نام سفرنامه اوژن فلاندن به ایران در سالهای ۴۱ - ۱۸۴۰ م بر جای گذاشت.

۲ - اوژن فلاندن، سفرنامه اوژن فلاندن، ترجمه حسین نورصادقی، اصفهان، چاپخانه روزنامه نقش جهان، ۱۳۲۴، چاپ دوم، ص ۳۳۴.

۳ - ساموئل گرین ویلر بنیامین خاطرات سفر خود به ایران را در کتابی به نام «ایران و ایرانیان» جمع‌آوری کرده است. او نخستین سفیر آمریکا در ایران در سالهای ۸۵ - ۱۸۸۳ میلادی بوده است. ساموئل در سال ۱۸۸۳ میلادی از راه بر دو - مارس - استانبول و باکو وارد تهران شد.

مشهد هم که شهر مقدس و بهترین زیارتگاه ایران است از باغهای بسیار باصفا احاطه شده است ... و [شاید] همین تباین باشد که اسباب نگارش اشعار ممتاز بعضی از شاعران ایران گردیده است.^۱ با کمی دقت به هر دو نظر خواهیم دید که در ایران به طور کلی و در خراسان به تبع آن از هر نوع مناظر طبیعی و یا آب و هوایی در هر قسمت و منطقه‌ای به تناسب اوضاع طبیعی موجود است. و به اصطلاح امروز ایران دارای شرایط آب و هوایی و اقلیمی است که چهار فصل کامل را داراست. در هر گوشه از این کشور پهناور تنوع خاصی به چشم می‌خورد که به محیط زیستی آن زیبایی خاصی می‌بخشد.

آب و هوای متنوع بر پوشش جانوری ایران نیز تأثیر بسزایی داشته که موجب شده است این کشور به لحاظ حیوانات وحشی و اهلی و پرندگان کمیاب و گونه‌های خاص جانوری دارای غنایی ویژه باشد.

در این باره اورسل (۱۸۸۳ م)^۲ می‌نویسد:

«حیوانات وحشی ایران انواع خاص و کمیابی دارند اگرچه تعدادشان کم است ولی از این انواع در ماوراء قفقاز و حتی در هندوستان پیدانمی‌شود ... اسبهای خراسان، کردستان و مخصوصاً «ترکستان» خیلی معروفند. شترهای خراسان نیز به اندازه سه برابر شترهای معمولی بار می‌برند و سرعشان نیز فوق العاده است، ولی به پای سرعت جمازه‌های معروف سیستان نمی‌رسد.»^۳ اورسل از اسبهای خراسانی یاد می‌کند که خود نشانگر موقعیت تجاری و راههای بازرگانی مهم این منطقه می‌باشد که ضرورت پرورش اسبها و شترهای بسیار کارآمدی را ایجاد می‌نموده است این حیوانات همچنین به عنوان یکی از اقلام مهم صادراتی خراسان به کشورهای دیگر به حساب می‌آمده‌اند.

همچنین شرایط، پوشش گیاهی و جانوری بر پوشش انسانی در ایران بی‌تأثیر نبوده است.

۱ - ساموئل گرین ویلر بنیامین، ایران و ایرانیان، ترجمه رحیم رضازاده ملک، تهران، انتشارات گل بانگ،

۱۳۶۳، چاپ اول، ص ۱۹۰.

۲ - ارنست اورسل در سال ۱۸۵۸ م در بلژیک به دنیا آمد و در رشته حقوق دکتر گرفت. او در سال ۱۸۸۲ م از

پاریس راهی مشرق گردید و از طریق باکو و انزلی به ایران آمد، حاصل این سفر کتاب «سفرنامه اورسل» است.

۳ - ارنست اورسل، سفرنامه اورسل ۱۸۸۲ م، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، انتشارات زوار، ص ۲۳۹.

بدین شکل قسمتهایی از ایران جمعیتی زیاد و مناطقی دیگر، که بیشترین میزان را نیز در مقیاس سطح به خود اختصاص می‌داده‌اند جمعیتی اندک داشته است. این تضاد و تنوع حتی بر نحوهٔ امرار معاش و شیوهٔ زندگی مردم نیز موثر بوده و بطور مشخص تأثیراتی بر فرهنگ مردم هر ناحیه داشته است.

اما اینکه این تأثیر گذاری تا چه حد بوده، خود زمینهٔ بحثی جداگانه است. ابن خلدون (۷۳۲-۸۰۸ هـ. ق) دانشمند مسلمان نیز اهمیت بسیاری برای تأثیر محیط جغرافیایی بر خصوصیات بشری قائل است.

مطالعهٔ آثار بزرگان علم و ادب به وضوح این تأثیر پذیری و الهام گرفتن از طبیعت را نشان می‌دهد؛ و چه بسا که همین طبیعت دست نخورده و متنوع یکی از علل ورود سیاحان به ایران بوده است.

بار تولد در اثر خود مردم مشهد را در مقایسه با مردم سایر بلاد ایران تندرست‌تر دانسته و علت آن را موقعیت مناسب شهر می‌داند. زیرا شمال سلسله جبال شمالی این شهر مانع نفوذ بادهای گرم صحرا به آن است.^۱

همهٔ این تعابیر نشان از اهمیت موقعیت طبیعی و تأثیر گذاری آن بر دیگر عوامل دارد. اما می‌بینیم که ایران با همهٔ این قابلیت‌های طبیعی که به قول دورانند^۲ (۱۸۸۹ م) «قابلیت تبدیل شدن به بهشت را نیز دارا بوده است».^۳ از امکانات موجود استفادهٔ لازم و کافی نگردیده و همه چیز به اصطلاح به سهل انگاری گذشته است. البته این امر به دلایل گوناگون داخلی و خارجی در گذر زمان و در دوره‌های مختلف بستگی دارد.

نه تنها موقعیت شهر مشهد و هوای خوب و زمین مناسب آن، بلکه تمام سرزمین ایران

۱- و. بارتولد، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمهٔ حمزه سردادور، تهران، انتشارات قدس، ۱۳۵۸، چاپ دوم، ص ۱۳۵.

۲-۱. ار. دورانند همسر «سرمرتیمردورانند» وزیر مختار انگلیس در اواخر عهد ناصرالدین شاه و اوایل دوره مظفرالدین شاه بود (۱۸۹۴-۱۹۰۰ میلادی). وی سفرش را به ایران در حدود ۱۸۸۹ م ذکر می‌کند و خاطرات آن سفر را با نام سفرنامه دورانند به چاپ می‌رساند.

۳-۱. ار. دورانند، سفرنامه دورانند، ترجمهٔ علی محمدساکبی، خرم آباد لرستان، انتشارات محمدی، ۱۳۴۶، ص ۳۳.

از موقعیت استثنایی برخوردار است. منابع طبیعی سرشار، موقعیت جغرافیایی خاص، وجود خصوصیات متنوع منطقه‌ای مجاورت با هند و بعدها با «افغانستان» و «خوارزم» و «ترکمنستان» همه و همه باعث گردیده که در قرون متمادی ایران توجه سیاحان متعدد را بخود جلب و به عنوان کشوری با اهمیت در نزد آنان خود نمایی کند.

تقسیمات سیاسی ایران (با تأکید بر ایالت خراسان)

چگونگی تقسیم و مرزبندی هر ناحیه و منطقه‌ای در داخل کشور و بررسی این تقسیم‌بندی در طول دوره‌های گوناگون نه تنها اهمیت نواحی مختلف، چگونگی مرزبندیها و چگونگی اداره هر ناحیه را برای ما روشن می‌سازد. بلکه، تغییرات کمی و کیفی، جغرافیای انسانی و نیز چگونگی توزیع جمعیت در این نقاط را نیز بازگو می‌کند.

شناخت هر منطقه بدون توجه لازم به تقسیمات و جغرافیای سیاسی آن منطقه کامل و کافی به نظر نمی‌رسد، و ایران نیز از این قاعده کلی مستثنا نیست.

تاورنیه (۱۶۲۹ م) در سفرنامه خود تقسیمات سیاسی ایران در عصر صفوی را این چنین بیان می‌کند.

ایران به شانزده ایالت تقسیم می‌شود:

- | | |
|--------------------------|--------------------------------------|
| ۱ - ارمنستان کبیر. | ۶ - شیروان و آذربایجان. |
| ۲ - دیار بکر. | ۷ - گیلان و مازندران. |
| ۳ - کردستان (آشور قدیم). | ۸ - استرآباد. |
| ۴ - عراق عرب. | ۹ - مملکت تاتار ازبک. |
| ۵ - عراق عجم. | ۱۰ - خراسان (آری قدیم). ^۱ |

۱ - آری یا آریا، نام ایالت قدیم ایران که مشتمل بر خراسان شرقی و سیستان است و نام کرسی آن در قدیم. «آرتاکوآنا» بوده است و اسکندر شهری به نام اسکندریه (آره ایا) در کنار هری رود بنا کرد و جمعیت آباد آن را بدین شهر که شاید هرات امروز باشد تحویل کرد. [لغت نامه دهخدا، ص ۷۹، حرف آ].

۱۱ - زابلستان. ۱۴ - مکران.

۱۲ - سجستان. ۱۵ - کرمان.

۱۳ - آراشوسیه (سرحد هند). ۱۶ - فارس^۱.

آدام اولتاریوس (۱۶۳۶ م) که در عصر صفوی و چند سال پس از تاورنیه به ایران آمده درباره تقسیمات و چگونگی اداره این ایالات، گوید:

«ایران چون سرزمین وسیع و پهناوری است و ایالات و ولایات آن غالباً فاصله زیادی از پایتخت دارند، شاه ایران، این ایالات و شهرهای آنها را به وسیله نمایندگانی از طرف خود که خان، سلطان، کلانتر، داروغه، وزیر و نایب الحکومه نامیده می شوند، اداره می کند. این خانها را شاه خود از میان افراد مورد علاقه و اعتمادش انتخاب کرده و به آنها لقب خانی و اشرافی می دهد ... معمولاً در هر ایالتی یک خان و یک کلانتر از طرف شاه وجود دارد که در بزرگترین شهر آن ایالت اقامت دارند. خان که در حقیقت حاکم و فرمانروای آن ایالت است وظیفه اش اداره امور، حفظ امنیت و عدالت و صدور حکم مجازات است. کلانتر وظیفه اش جمع آوری مالیاتها و عوارض از مردم است که باید آنها را یا به خان پرداخته و یا برای شاه بفرستد.»^۲

علاوه بر اینها وظایف دیگری نیز بر دوش کلانتر بوده است. مؤلف تذکرة الملوك می نویسد:

«تعیین کدخدایان محلات و ریش سفیدان اصناف با کلانتر است. کلانتر باید به شکوه رعیت گوش فرا داده و به دادرسی میان رعیت اقدام نماید و اگر موضوع مناقشه و دادخواهی حل نگردید به وکلاء دیوانیان عرضه نماید»^۳.

آدام اولتاریوس در ادامه می افزاید:

۱ - ژان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، تصحیح دکتر حمید شیرانی، اصفهان، انتشارات کتابخانه سینائی و کتابفروشی تأیید اصفهان، بی تا، ص ۳۰۹.

۲ - آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ترجمه مهندس حسین کردبچه، جلد دوم، انتشارات کتاب برای همه، ۱۳۶۹، ص ۷۴۰؛ به اختصار.

۳ - میرزا سمیع، تذکرة الملوك، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، بی تا، ۱۳۳۲، ص ۴۷؛ به اختصار.

«داروغه مسؤول حفظ امنیت و اداره شهر است و نایب الحکومه هم چند ده و قصبه را اداره می نماید... در عده‌ای از ایالات خانها بایستی مخارج تجهیز و نگهداری عده مشخصی سرباز را عهده‌دار شوند که از این سربازان در زمان جنگ و مواقع ضروری دیگر استفاده شده و خود «خان» با سربازانش می بایستی به اردوی شاه پیوندند. این قبیل ایالات که همه آنها دارای خان هستند از پرداخت مالیات سالانه به شاه معاف بوده و فقط عوارض کمرگی را باید پرداختند. و در اوایل سال نو و نوروز نیز هر خان می بایستی هدایای ذی قیمتی را که شامل پول و جواهرات می شود به شاه تقدیم نماید.

ولی عده‌ای دیگر از ایالات و شهرها که خان ندارند و سرباز هم نگهداری نمی کنند مانند قسمتهایی از گرجستان، قزوین، اصفهان، کاشان، ری، همدان، مشهد، کرمان و هرمز می بایستی مالیات زیادی را به شاه بدهند. امور این شهرها در دست داروغه است که خود او هم مسؤول پرداخت مالیات می باشد.^۱

سانسون که در زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی و در حدود سالهای (۱۶۸۳ م) در ایران حضور داشته است درباره تقسیمات سیاسی ایران و چگونگی اداره ایالات و ولایات این گونه اظهار نظر می کند.

«در ایران شش نوع حاکم وجود دارد که عبارتند از: والی، بیگلربیگی، قول بیگی، وزیر، سلطان، داروغه.

والیها از اولاد و بازماندگان سلاطینی هستند که پادشاه ایران، کشورهای آنها را گرفته و آنها را به زور مطیع و فرمانبردار خود ساخته است. ولی حکومت آن نواحی را برای خودشان باقی گذارده است. این کشورها که ده ناحیه می باشند عبارتند از: گرجستان، لرستان، هویزه، بختیاری، زیتون اردلان^۲، مازندران، چرکس، هرات، قندهار، کرمان.

والیها در جلسات هیأت دولت در میهمانیهای شاه بلافاصله بعد از شش رکن الدوله یا وزرای اصلی می نشینند... علاوه بر این والیها دوازده بیگلربیگی وجود دارد که بر ایالت

۱- آدام اولتاریوس، پیشین، ص ۷۴۱؛ به اختصار.

۲- دهی از شهرستان ایلام در نزدیکی کرمانشاه، [و با اردلان به مفهوم کردستان متفاوت است]. از سفرنامه سانسون ترجمه دکتر تقی تفضلی، زیرنویس ص ۵۸.

تبریز، کرج^۱، لار، اردبیل، مشهد، استرآباد، کرمانشاه، همدان، شوشتر، گنجه، شماخی^۲ و ایروان حکومت می‌کنند.

خانهای که حکومت شهرستانها و نواحی کوچکتر به عهده آنهاست «قول بیگی» نامیده می‌شوند. قول بیگی به معنی یار و مددکار یا دستیار خان می‌باشد، و در امور نظامی به خان جهت تجهیز قوا کمک می‌کنند. دو وزیر یا نایب السلطنه در ایران وجود دارد: یکی نایب السلطنه شیراز که در مقر سلطنت شاهان قدیم ایران حکومت می‌کند و دیگری نایب السلطنه یا وزیر رشت که بر تمام گیلان (هیرکانی) حکومت می‌نماید. در بین بزرگان دولت ایران همچنین دو نفر «سلطان» نامیده می‌شوند: یکی سلطان که در سلطانیه زیر نظر بیگلربیگی تبریز حکومت می‌کند و دیگری سلطان بروجرد که زیر نظر بیگلربیگی خرم آباد می‌باشد^۳. صاحب تذکرة الملوك نیز حاکمان ایران را به دو گروه تقسیم می‌کند.

«اول - امراء غیر دولخانه که آنها را امراء سرحدی می‌نامند و این نوع خود بر چهار قسم است:

الف - والیان. ب - بیگلربیگیان. ج - خوانین. د - سلاطین.

که «والیان در مرتبه منصب و اعتبار زیاده از بیگلربیگیان می‌باشند و رتبه بیگلربیگیان بیشتر از خوانین و در هر سرحدی که بیگلربیگی نشین است جمعی که در حوالی و اطراف مملکت او حاکم می‌شوند تابع و «قول بیگلربیگی» همان سمت و به عرض بیگلربیگی معزول و منصوب می‌گردند. و به این نسبت سلطانه‌های هر سرحدی تابع خوانین همان سرحد می‌باشند.

دوم - امراء دولخانه مبارکه که شامل اول قورچی باشی دوم قوللر آقاسی سوم ایشیک آقاسی باشی چهارم تفنگچی آقاسی. که این اشخاص بیشتر در دربار و به کارهای درگاه نظم و نظام می‌داده‌اند.^۴»

۱ - کرج محلی است در نزدیکی تفلیس معجم البلدان، جلد ۴، ص ۲۵۱.

۲ - شماخی سابقاً کرسی ایالت شروان در قفقاز و محل اقامت شروانشاهان بوده است.

۳ - سانسون، سفرنامه سانسون، ترجمه دکتر تقی تفضلی، تهران، ۱۳۴۶، ص ۵۸ - ۶۰؛ به اختصار.

۴ - میرزا سمیع، تذکرة الملوك، ص ۴ و ۵.

پس از عصر صفوی و هجوم افغانها در تقسیمات و چگونگی اداره کشور تغییراتی حاصل شد که این تغییرات چندان عمیق نبود. با روی کار آمدن نادر همان عنوانهای عصر صفوی مورد استفاده قرار گرفت و بر اهمیت و رونق خراسان و بخصوص شهرهای مشهد و کلات افزوده شد. و بار دیگر با اغتشاشات پس از مرگ نادر این امنیت و آرامش نسبی در کشور از دست رفت. در عصر زندیه نیز همانند افشاریه، بیشتر فعالیتها در ناحیه فارس مستقر بود و شیراز پایگاه و محل فرماندهی زندیان گردید. پس از حکومت کریم خان و جانشینان او وارث عنوانهای باقیمانده از دوران صفوی و کمی نیز افشاریه، و قاجاریان شدند. با گذشت زمان در تقسیمات سیاسی و مرزبندیها و نیز القاب و عنوانها و چگونگی اداره این ایالات تغییراتی حاصل گردید.

کنت دوسرسی^۱ که در حدود سالهای (۴۰-۱۸۳۹ م) در ایران حضور داشته درباره این تقسیمات و تغییرات در اداره ایالات ایران می نویسد: «این مملکت به ده ایالت تقسیم شده، در رأس هر کدام از این ایالات حاکمی با اختیار مطلق مردم را می چابد. او بوسیله نمایندگان یا مأمورانش مالیات را جمع می کند و هنگام جنگ سربازان را نزد شاه روانه می نماید. در واقع این شخص اختیارات بسیار گسترده ای دارد تا روزی که از کار بیفتد و مورد غضب شاه قرار گیرد ... در کشورهایی که حکومت مطلقه برقرار است این عاقبت کار اشخاص با قدرت است. یعنی بالاترین مقامی که به آنها تفویض شود نابودیشان را به دنبال خود اهدداشت.

نام این ده ایالت که بنا بر میل شاه یا امتیازی که برای حاکم آن قائل است وسعتش تغییر می کند، به قرار زیر است:

- ۱- آذربایجان مرکز آن تبریز ۲- گیلان مرکز آن رشت ۳- مازندران مرکز آن بارفروش
- ۴- عراق عجم مرکز آن تهران ۵- فارس مرکز آن شیراز ۶- کرمان مرکز آن شهر کرمان
- ۷- خراسان مرکز آن مشهد ۸- گرگان مرکز آن استرآباد ۹- کردستان مرکز آن کرمانشاه

۱- کنت دوسرسی سفیر فوق العاده فرانسه میباشد که برای يك مأموریت سیاسی در حدود سالهای ۱۲۵۵ هـ. ق/

۱۸۳۹ م در زمان محمد شاه قاجار به ایران آمده است. او خاطرات سفر خود را تحت عنوان «ایران در سالهای ۱۸۳۹-۱۸۴۰ م» به چاپ رساند.

۱۰- خوزستان مرکز آن شوشتر.

این ایالات به بخشهای متعدد دیگر تقسیم شده‌اند. مانند منطقه، ناحیه، شهر و دهکده که هر کدام از طرف شاه به صورت تیول یا امتیاز به بزرگان مملکت داده می‌شود.^۱

اوژن فلاندن نیز که از همراهان دوسرسی بوده و از خود نیز سفرنامه‌ای به جای گذاشته در تقسیمات ایران به ده ایالت اشاره می‌کند که همگی با گفته‌های دوسرسی مطابقت دارد.

به جز در يك ایالت که فلاندن آن را لارستان نامیده و دوسرسی به گرگان اشاره دارد. گفته دوسرسی صحیح‌تر به نظر می‌رسد. زیرا لار و توابع آن زیر نظر والی ایالت فارس و استرآباد به مرکزیت گرگان بخشی مستقل بوده است.

همچنین فلاندن بزرگترین شهرهای ایران را تبریز، رشت، ساری، کرمانشاه، اصفهان، مشهد، شوشتر، شیراز، کرمان و لار می‌داند^۲، و ذکری از شهر گرگان به میان نمی‌آورد.

دکتر پولاک پزشک مخصوص ناصرالدین شاه (۶۰-۱۸۵۱م) که مدتی در دربار قاجار به سر برده و با تغییرات و سیستم سیاسی ایران و تقسیمات کشوری به دلیل نزدیکی به دربار آشنا بوده است می‌نویسد:

«مملکت [ایران] فعلاً به بیست حاکم نشین یا ولایت تقسیم می‌شود» مؤلف قید کلمه فعلاً را نیز می‌آورد، زیرا تا چندی پیش طبق گفته فلاندن و دوسرسی ده ایالت نام برده شد و این تغییرات فراوان در مرزهای داخلی کشور جای تعجب دارد و خبر از هرج و مرج در سیستم اداره کشور می‌دهد، همچنین به وجود آمدن تغییرات بعدی را ممکن می‌نماید.

پولاک در ادامه بیست ایالت مورد نظر را این گونه معرفی می‌کند:

۱- آذربایجان ۲- خمسه مرکز آن زنجان ۳- همدان ۴- قزوین ۵- تهران ۶- قم ۷- کاشان ۸- اصفهان ۹- شیراز ۱۰- یزد ۱۱- کرمان ۱۲- ملایر ۱۳- خراسان

۱- کنت لوزان دوسرسی، ایران در ۴۰-۱۸۳۹ م، ترجمه دکتر احسان اشراقی، تهران، انتشارات مرکز نشر

دانشگاهی، ۱۳۶۲، ص ۱۰۸-۱۰۹؛ به اختصار.

۲- اوژن فلاندن، سفرنامه اوژن فلاندن، ص ۳۳۶.

مرکز آن مشهد ۱۴ - عربستان (خوزستان) مرکز آن شوشتر. ۱۵ - کرمانشاه ۱۶ - کردستان ۱۷ - استرآباد ۱۸ - گیلان ۱۹ - مازندران ۲۰ - بروجرد. به گفته او هر ولایت به بلوکهایی چند و هر بلوک به شهرها، قصبه‌ها، قصبچه‌ها و ده‌ها تقسیم می‌شده‌اند.

ریاست شهر با کلانتر و ریاست محلات با کدخدا است. عشایر و چادرنشینان از نظر قضائی و حقوقی تابع والیان نیستند بلکه از رؤسای خود که «ایلخانی» نامیده می‌شوند، تبعیت می‌کنند. «ایلخانی» مقامی در عرض و هم‌شان حاکم داشته، از «ارکان دولت» به‌شمار می‌آید.^۱

با دقت در تقسیمات سیاسی که در سفرنامه‌ها توسط سیاحان نگاشته شده است، نکات جالبی به‌دست می‌آید.

نخست این‌که در تمامی دوره‌ها (از صفویه به بعد) خراسان به عنوان یکی از استانهای بزرگ و از ارکان اصلی کشور محسوب می‌شده است. قبل از عصر صفوی شهرهایی همانند هرات، نیشابور، بلخ و مرو به عنوان مرکز خراسان یاد شده‌اند. ولی در عصر صفوی و از زمان شاه‌عباس اول به دلایل سیاسی، اقتصادی و مذهبی شهر مشهد مورد توجه قرار گرفت - که در بخشهای بعد به تفصیل به دلایل اهمیت شهر مشهد خواهیم پرداخت.

و از آن تاریخ به بعد روزه‌روز بر وسعت و اهمیت شهر مشهد افزوده گردید و این شهر در ارکان سیاسی و تقسیمات ایالتی کشور جایگاه ویژه‌ای پیدا کرد.

دیگر آنکه در دو عصر افشاریه و زندیه هم به دلایل گوناگون در تقسیمات سیاسی کشور تغییری حاصل نشد، اما به اهمیت خراسان و شهر مشهد بویژه در عصر افشاریه افزوده گردید. نادر این شهر را به عنوان پایتخت خود برگزید: این انتخاب به عنوان کرسی کشور در عصر نادری بر پایه دلایلی بود که نزدیک بودن مشهد به مرزهای هند، دور بودن از محل تمرکز صفویان و هواداران‌شان یعنی اصفهان، جلوگیری از اغتشاشات ازبکها و نزدیکی به گنجخانه نادر در کلات که به‌طور طبیعی از آن ایالت نیرو می‌گرفته و حمایت می‌شده است از جمله این دلایل‌اند.

۱ - یاکوب ادوارد پولاک، سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱.

در عهد قاجار هم، خراسان و مخصوصاً شهر مشهد به عنوان مرکز خراسان اهمیت خود را حفظ نمود. و هر روز به دلیل سیاسی، اقتصادی و مذهبی و رقابت‌های کشورها و دولت‌های اروپایی بر سر ثروت هندوستان، این شهر گسترش و رونق ویژه‌ای پیدا کرد و در تقسیمات سیاسی در ردیف شهرهای مهم کشور قرار گرفت.

لازم به ذکر است که این تقسیمات تقریباً در تمام دوره‌ها به شکل جزمی مدنظر نبوده، و به اراده پادشاه در نوع اداره یا وسعت ایالات و ولایات تغییر پیدا می‌کرده است.

ترکیب و یا تجزیه ایالات با یکدیگر همیشه به قصد پیشبرد اهداف سیاسی و به خاطر مصالح سیاسی کشور نبوده، و بیشتر مواقع سودجویی پادشاه در این تغییرات نقش اساسی را بازی می‌کرده است.

ترکیب و به هم پیوستن ایالات را نمی‌توان تنها در یکپارچه شدن آنها دانست بلکه با گماردن يك حاکم بر سه ولایت مختلف این هدف (سودجویی) برای پادشاه فراهم می‌شده است، اگر چه حکومت يك حاکم بر سه ولایت به جای يك ولایت، خود به خود و ناخواسته ترکیب و برداشته شدن قلمرو و مرز جغرافیای سیاسی را دربر داشته است.

با این وجود خراسان به عنوان يك کرسی مهم در ایران و در همه دوره‌ها مطرح بوده است. و هر کس که بر خراسان تسلط داشته، بی‌گمان بر کل ایران هم نفوذی فراوان می‌یافته است، بنابراین ذکر تقسیمات داخلی این ایالت ضروری به نظر می‌رسد.

تاورنیه خراسان را مملکت «آری قدیم»^۱ و قسمتی از باختر دانسته، شهرهای مهم آن را «هری» یا هرات، مشهد، نیشابور، تون و ... می‌داند.^۲

وی در عصر صفوی هرات را با اهمیت‌تر از مشهد ذکر می‌کند که این امر شاید بدین لحاظ باشد که این ایالت در گذشته یکی از چهار بخش عمده خراسان را تشکیل می‌داده است همچنین این شهر همواره در طول تهاجمات به هند، کلید دروازه هندوستان به‌شمار می‌رفته است. همه مهاجمانی که به شمال هند رخنه کرده‌اند - که اغلب ارتشیان امپراتوری ایران محسوب می‌شده‌اند - چه از طریق شمال خراسان فعلی و چه از سوی غرب افغانستان

۱- آری بمعنی سرزمین آریائیا است. [ر. لک، به توضیح ص ۴۰].

۲- ژان بائیست تاورنیه، پیشین، ص ۳۵۹.

کنونی از شهر هرات گذشته‌اند.

از نظر تجاری هم هرات بر سر راههای شرق و غرب و شمال و جنوب این منطقه قرار داشته و از دوران باستان محل عبور کاروانهای بازرگانی و نظامی و فرهنگی بوده است. که با گذشت زمان و تغییر راههای تجاری از اهمیت این شهر کاسته شد.

کلنل سی. ام مک گرگر که در عصر قاجار، سال (۱۸۷۵ م) از خراسان دیدن نموده است. تقسیمات سیاسی این ایالت را بدین گونه بر می‌شمارد: ۱- شاهرود- بسطام ۲- بجنورد ۳- قوچان ۴- درگز ۵- کلات نادر ۶- مشهد ۷- نیشابور ۸- سبزوار ۹- ترشیز (کاشمر) ۱۰- تربت ۱۱- جام ۱۲- خواف ۱۳- طبس و تون ۱۴- قاین و سیستان^۱.

این تقسیم بندی که به زمان معاصر خیلی نزدیکتر می‌نماید، مشخصات دقیقتری از شهرهای خراسان به دست می‌آید و در ضمن تغییر راههای تجاری و از اهمیت افتادن تعدادی از شهرهای قدیمی و نیز جدا شدن و تجزیه شهرهای مهم خراسان بزرگ که بر سر راه هند واقع شده‌اند- از جمله هرات- را نشان می‌دهد.

۱- سی. ام. مک گرگر، شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان در ۱۸۷۵ م، ترجمه اسدالله

توکلی طبسی، جلد دوم، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸، ص ۱۱۹.

راههای مهم بازرگانی ایران (از قرن دهم هجری به بعد)

۱- راه در عصر صفویه

پیدایش راه در ایران و تأسیسات مربوط به آن سرگذشتی بسیار کهن دارد. راهها و معابر کنونی ایران که خاور را به باختر و شمال را به جنوب و کشور را به سرزمینهای بیرون از مرز آن پیوند می دهد با اندکی تغییر که علم و صنعت جدید در این اواخر به وجود آورده، همان مسیرهای قدیمی است. راههایی که ساختمان طبیعی این آب و خاک آن را ایجاب کرده و از روزگاری که سرزمین ایران به عنوان مسکن برگزیده شد مورد استفاده قرار گرفته است.

برای درك بهتر اهمیت این مسیرها و تغییراتی که در گذر زمان رخ داده است باید چند عامل مؤثر را مورد بررسی قرار داد.^۱

الف- عامل طبیعی

باید در نظر داشت مقصود از عامل طبیعی تأثیراتی است که ساختمان و شکل جغرافیای خاص فلات ایران بر مسیر راهها و شکل گیری و تغییرات این مسیرها گذاشته است.

فلات ایران سرزمین وسیع و مرتفعی است که اطراف آن را رشته کوههای بلند

۱- محمد کریم پیرنیا، کرامت الله افسر، راه و رباط، تهران، انتشارات آرمین، ۱۳۷۰، چاپ دوم، ص ۱۰.

فراگرفته و رودهای بسیاری در آن جریان دارد، که با تغییر مسیر این رودخانه‌ها و دره‌هایی که از این تغییرات به وجود آمده، شکل پاره‌ای از راههای تغییر کرده است.

به عنوان نمونه «راههای آذربایجان و کردستان به بین النهرین و نواحی شمال آن از طریق دره رودخانه‌های «زاب بالا» و «زاب پایین» و «دیاله» و «اروند رود» انجام می‌گیرد و راه دسترسی فارس و کرمان به سواحل خلیج فارس و دریای عمان از دره‌هایی می‌گذرد که به وسیله رودخانه‌های این نواحی به وجود آمده است.^۱

وجود کوه‌ها که همانند حصاری سراسر فلات ایران را در بر گرفته تنها راه نفوذ به داخل فلات را از طریق دهلیزهایی که از میان آنها گذر می‌کند، ممکن می‌سازد و این یک مسیر اجباری طبیعی را برای ما به وجود می‌آورد.

ب- عامل انسانی

در تغییر راه‌ها و ساختمان آنها نمی‌توان تأثیر عامل انسانی را از عوامل طبیعی کمتر دانست. عامل انسانی به دو شکل تأثیرگذار است:

نخست تغییرات سیاسی در داخل مرزهای یک کشور و دیگر، تحولات بین‌المللی و اکتشافات جدید در جهت تحقق هدفهای گوناگونی که منجر به تغییر راه‌ها یا کشف راههای جدید می‌شود.

تغییرات سیاسی در داخل مرزها را می‌توان به تغییر سلسله‌ها و بالطبع تغییر پایتختها نسبت داد، که با تغییر آنها مراکز عمده سیاسی و تجاری نیز تغییر یافته و پایتخت جدید خود به عنوان یک پایگاه تجاری و مرکز توجه مطرح شده، و به دنبال آن راههای منتهی به پایتخت جدید مجدداً بازسازی و ترمیم و از اهمیت ویژه‌ای به دلیل مبادلات سیاسی و تجاری برخوردار می‌گردیده است.

این امر نه تنها در مورد پایتختها بلکه در مورد تمام شهرهای مورد علاقه پادشاهان صادق است. به عنوان مثال راههای منتهی به شهرهایی مثل اصفهان، اردبیل، مشهد و تبریز در عصر صفوی به دلایل سیاسی، مذهبی و تجاری رونق دو چندان یافت. در عصر نادری

۱- همان منبع، ص ۱۶.

هم راههای منتهی به خراسان و بویژه شهر مشهد به دلیل توجه نادر معمور گردید. تأثیر تحولات بین‌المللی و کشف فضاهای جغرافیایی نیز در این میان کم‌اهمیت نیستند. شاید بتوان یکی از آثار افتتاح راه جدید دریایی یعنی کانال سوئز را دلیل از رونق افتادن شهر تبریز دانست. زیرا کمی پیش از افتتاح این کانال تبریز حدود ۳۵۰۰۰۰ نفر جمعیت داشته است اما رونق گرفتن راه دریایی جدید که نیمه جنوبی ایران را به تصرف خود درآورد شکست فوق‌العاده‌ای به تبریز وارد کرد. و راههای تجاری زمینی تغییر یافت.^۱

روی کار آمدن امپراتوری عثمانی و حایل شدن آن میان تجارت اروپا با ایران و هند موجب شد که خلیج فارس و راههای جدید آبی اهمیت ویژه‌ای پیدا کنند و راههای زمینی که در گذشته از این امپراتوری عبور می‌کرد، از رونق افتاده یا ناچار از تغییر مسیر خود به شکلی دیگر گردند.

همچنین باید اذعان داشت که وضع جغرافیایی طبیعی خاص ایران باعث شد که در گذشته بیشتر سیاحان از وضع جاده‌های ایران راضی و خشنود نباشند. زیرا آب و هوای متغیر، پوشش گیاهی و مناطق و نواحی متفاوت باعث گردید که ایران از نداشتن جاده‌های شوسه و صاف محروم باشد. در این باره مؤلف کتاب «زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان» می‌گوید: هر چند که ایرانیان برای جاده ارزش خاصی قائلند، اما جاده‌های ایران از حالت مطلوب و دلخواهی برخوردار نیست.^۲ و این مسأله آن‌قدر بغرنج می‌شود که حتی «لرد کرزن» اساساً تسطیح و شوسه کردن راهها در کشورهای شرقی را معمول نمی‌داند.^۳

شاید بتوان علت آن را در عدم ثبات سیاسی حکومت‌های شرقی و تغییرات پیاپی در سلسله‌های حکومتی و ناامنی ناشی از این تغییرات جستجو کرد. اوضاع طبیعی فلات ایران که ایجاد راههای زمینی را با مشکل مواجه می‌ساخته است، نیز جزء عوامل کم‌توجهی ایرانیان به راه شوسه می‌باشد.

۱- سون‌ه‌دین، کویرهای ایران ترجمه پرویز رجبی، بی‌محل، انتشارات توکا، ۲۵۳۶، چاپ اول، ص ۱۲۲.

۲- کلارا، کولپور ریس، زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان، ترجمه دکتر اسدالله آزاد، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶، ص ۱۶۵.

۳- جرج، ن. کرزن، ایران و مسأله ایران، ص ۱۱۲.

به هر حال ایران در طول تاریخ به عنوان پل و کشور ترانزیت کالا و عبور و مرور میان شرق و غرب عالم مطرح بوده است. بخصوص از دوران صفوی به بعد که گسترش روابط با اروپا رونق چشمگیری یافت.

دولت صفویه بطور عمده با استفاده از زیرکانه از تغییر عمده‌ای که در اواخر قرن پانزدهم میلادی در موازنه تجارت جهانی روی داد به این رونق بی نظیر دست یافت. می‌توان دو چیز را عامل این رونق دانست. نخست تشکیل امپراتوری عثمانی که مانع تجارت اروپا با شرق شد. دیگر کشف راه جدید دریایی که به تبع آن پدید آمد.^۱

به سبب اهمیت این مبادلات برای اروپاییان و مانع شدن امپراتوری عثمانی بین ایران و اروپا و ایجاد خلل در کار تجارت غرب با شرق بالاخره در سال ۹۲۷ هـ / ۱۴۸۷ م «ماژلان» از دماغه آمیدنیک عبور کرد و از این به بعد راههای دریایی برای رسیدن به شرق نزدیک و شرق میانه و دور بر راههای زمینی رجحان یافت، که در انتها به رقابت شدید تجاری میان هلندیها پرتغالیها و انگلیسها در خلیج فارس و اقیانوس هند منجر و توسعه روابط دیپلماتیک بین ایران و غرب را باعث گردید.^۲

در برابر برتری راههای دریایی بر راههای زمینی که موجب کاهش درآمدهای ملی می‌شد پادشاهان ایران در عصر صفوی کوشش کردند، چاره‌ای بیندیشند. و برای جبران، به‌وجود آمدن صنایع جدید را تشویق کرده و وسایل تسهیل رفت و آمد در راههای کشور را فراهم نمایند.

به منظور تحقق این هدف، در طول راهها ساختمانهای زیادی را برای اطراق مسافران به‌وجود آوردند. به گونه‌ای که امروز با نخستین نگاه به خرابه‌ای در میان راههای کشور قضاوت آن است که از بقایای کاروانسراهای شاه عباسی می‌باشد.

تقریباً در این زمان راهی بدون پلهای مستحکم دیده نمی‌شد. حتی در کوره راههای کوهستانی هم اقداماتی برای تعریض راهها یا زیرسازی، در نقاطی که زیرسازی آن مناسب نبود و یا سنگ فرش نمودن پاره‌ای از راههای کویری انجام می‌گرفت. در قسمتهایی از راه

۱ - راجر سیوری، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ص ۱۹.

۲ - همان منبع، ص ۹۷.

هم که مردابهایی مانع رفت و آمد کاروانها بود، از تخته سنگهای بزرگ استفاده می نمودند.^۱ چنین به نظر می رسد که در آذربایجان و خراسان عصر صفوی تشکیلات منظمی برای رفت و آمد کاروانهای بازرگانی وجود داشته است، زیرا تعدّد کاروانسراها در این مناطق بیشتر می باشد. و به طور معمول راههای بزرگی که این کاروانسراها در مسیر آنها واقع شده بودند از مرزها شروع می شدند مانند راه بوشهر به بغداد و بنادر دریای سیاه. این راهها از آن جا به نقاطی مانند: خراسان، سیستان، ایالت اصفهان و غیره که تولیداتی داشته اند، امتداد می یافته است.^۲

به طور کلی سیاست داخلی شاه عباس را - که نویسندگان وی را بزرگترین پادشاه عصر صفوی و همچنین پادشاه «راه و بازرگانی» در ایران نوشته اند^۳ - باید مبتنی بر ایجاد حکومت مرکزی قوی و مبارزه با قدرتهای محلی دانست.^۴ این سیاست باعث رونق تجارت داخلی، که از امنیت راهها نیز نشأت می گرفت، گردید.

شاه عباس (۹۹۶ - ۱۰۳۸ هـ) به خوبی به اهمیت این موضوع آگاه بود. او طی فرمانی حکام و راهداران را مسؤول امنیت راهها دانست و اعلام کرد که در صورت سرقت کالا در راهی مسؤول مربوط باید بهای اموال مسروقه را بپردازد.^۵

او همچنین برای جلب نظر تجار خارجی فرمانی صادر کرد که بخشی از آن چنین است: «امر مطلق و اراده و میل ماست که از امروز تمام قلمرو کشور ما بر روی تمام ملل مسیحی و تمام آنهایی که این مذهب را دارند باز باشد به طوریکه هیچ کس نتواند در هیچ حال با آنها اهانت آمیز صحبت کند و به پای این دوستی که من با شاهزادگانی که پیرو مسیح

۱ - ماکسیم سیرو، کاروانسراهای ایران و ساختمانهای کوچک میان راهها، ترجمه عیسی بهنام، قاهره، انتشارات

سازمان ملی حفاظت آثار باستانی، ۱۹۴۹ م، ص ۲۶.

۲ - همان منبع، ص ۲۶، به اختصار.

۳ - نجفقلی معزی، راههای ایران، تهران، انتشارات وزارت راه، ۱۳۲۲، ص ۳۵.

۴ - حسین سلطانزاده، تاریخ ایران، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۴، چاپ اول، ص ۲۳۴.

۵ - همان منبع، ص ۲۳۵.

هستند دارم به تمام تجار مسیحی برای تجارت و داد و ستد در تمام قلمرو کشور خودم اجازه می‌دهم بدون این که از طرف هیچ کس - حاکم، شاهزاده، خان و یا افسر و یا از متابعین من هر چه باشد شغل و مقام آنها آزار ببیند.

تمام مال التجاره‌هایی که آنها وارد می‌کنند از پرداخت مالیات معاف خواهد بود و هر کس در هر مقامی که باشد حق ندارد که مزاحم آنها باشد.^۱

البته این بدان معنا نیست که در این زمان (عصر شاه عباس اول) تجارت ایران با شرق به حالت رکود درآمده بلکه ایران به عنوان کشور ترانزیت نقش واسطه بین غرب و شرق را داشت.

بدین لحاظ از سوی دولتمردان صفوی همچون شاه عباس اول این گونه امکانات فراهم و فرمانهایی صادر می‌شد که به این نقش گسترش بیشتری می‌داد.

به عنوان مثال اولتاریوس در سال ۱۶۳۸ م / ۱۰۴۷ هـ. در سفرنامه خود می‌نویسد: در کاروانسراهای متعددی که در شهر اردبیل وجود داشت به دو بازرگان چینی برخوردیم که محصول خود را که عبارت از لاک و ظروف چینی بود عرضه می‌داشتند.^۲

اما تقریباً تمام تجارت صادراتی ایران در آن موقع از طریق خلیج فارس و بنادر جنوب این کشور مانند جزیره هرمز و بندرعباس، به وسیله شرکت‌های نیرومند تجاری انگلیسی و هلندی و بعضی از بازرگانان ثروتمند فرانسوی، انجام می‌گرفت.^۳ برای نمونه هلندیها انحصار خرید و فروش و صادرات چرم‌های ایران را در دست داشتند و آنها را جمع‌آوری کرده و به هندوستان می‌فرستادند.^۴

تا سده هجدهم میلادی بر اثر توجه و کاردانی بعضی از پادشاهان صفوی - بویژه شاه عباس اول - و برقراری امنیت کامل و تشویق‌های دیگر، امور کشاورزی و صنعت و بالاخره بازرگانی رونق زیادی پیدا کرد. تا جایی که در ۱۷۶۲ م شرکت خاور هند (ایست اواندیا)

۱ - دکتر احمد تاج بخش، ایران در دوره صفویه، تبریز، انتشارات کتابفروشی چهر، ۱۳۴۰، ص ۱۰۳.

۲ - ماکسیم سیرو، کاروانسراهای ایران و ساختمانهای ...، ص ۲۷، (به نقل از آدام اولتاریوس)

۳ - همان منبع، ص ۲۷.

۴ - ژان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۲۴۴.

معادل ۲۲ هزار بار پارچه ابریشمی و ابریشم خام که بهای آن بیش از ۱۰ تا ۱۲ میلیون فرانک بود، از ایران صادر کرد.

در روزهای آخر سلطنت صفویه خرابی دربار ناشی از لابی‌گری و تن‌پروری پادشاهان آخر آن سلسله موجب سرکشی و طغیان بعضی ایلات گردید و در نتیجه قسمتهایی از کشور به صورت ملوک الطوائفی درآمد.^۱ راهها ناامن و تجارت ایران به مبادلات با روسیه از طریق شمال و پاره‌ای رفت و آمدها از طریق بنادر جنوب انحصار یافت، بدین سبب دیگر راهها تعمیر نمی‌شدند حتی در حفظ آنها نیز کوششی به عمل نیامده و راهها رو به خرابی نهاد.

۲- راه در عصر افشاریه و زندیه

برای پی بردن به وضع راههای ایران در عصر نادری لازم است اوضاع ایران در این دوره بررسی شود. به طور اجمال در اوایل سده هجدهم میلادی اوضاع ایران بدین قرار بود؛ «میرویس» غلزائی با همدستی رؤسای ایل گرگین خان، حکمران قندهار را کشته و مدعی استقلال شده بود. او شهر «شماخی»^۲ را که یکی از مراکز مهم تجارت با روس بود نیز غارت نمود.

سرداران پطر کبیر بادکوبه را به توپ بسته، گیلان و مازندران را متصرف شدند و تقریباً تمام ایالات بحر خزر را به دست آوردند. عثمانیها با استفاده از وضع فراهم آمده کردستان، ایروان، نخجوان، مراغه و تبریز را تصرف کرده به طرف همدان و کرمانشاهان شتافتند.

«طهماسب میرزا» سفرای مخصوصی به دربار روسیه و عثمانی روانه و تقاضا کرده بود که در اخراج افغانها به او کمک کنند و در قبال این مساعدت آنچه را که در تصرف خود دارند از آن ایشان باشد. بنادر جنوب نیز در معرض ترك تازی اعراب عمان بود.

در خاك بختیاری، شوشتر، کرمان، فارس و بلوچستان هم افرادی به عنوان بستگی با

۱- نجفقلی معزی، راههای ایران، ص ۴۸ به اختصار.

۲- نام شهر حاکم نشین شیروان است، فرهنگ نفیسی، جلد سوم، ص ۲۰۷۵.

خانواده صفوی قیام کرده بودند.

با چنین اوضاع آشفته‌ای، امنیت راهها و در پی آن تجارت از میان رفت، منزلگاهها متروک و آسایشگاهها روبه خرابی گذاشت و عبور کاروانها با مشکلات بی‌شماری مواجه شد.

«نادر» در چنین موقعیتی که مملکت دچار پریشانی و آشفتگی گردیده بود وارد میدان شد و در مدت کمی اشخاص خودسر و طوایف و قبایل داخلی را تنبیه و مطیع خود کرد. او برای تسهیل کار لشکرکشی و عبور دادن توپخانه نه تنها به تعمیر راههای سابق پرداخت بلکه قسمت زیادی از تنگه‌های سخت و سنگی را اصلاح کرده و راهها را تسطیح نمود.

در لشکرکشی به هندوستان نیز پلهای آسیب دیده را مرمت کرد و به ساختن پلهای موقت و دائمی مبادرت ورزید. او در صدد ایجاد راههای دریایی نیز برآمد و در لشکرکشی به ترکمنستان تعداد زیادی (حدود ۱۱۰۰ کشتی) کشتی باری ساخت.

نادر در خلیج فارس کارخانه‌های کشتی سازی دایر کرد و موجبات کشتیرانی بین بنادر ایران را فراهم نمود. و در طول راههای زمینی نیز میل‌هایی که بیشتر جنبه راهنما برای مسافران به لحاظ بُعد «مسافت» و «جهت» به سوی مقصد یا شهر موردنظر را داشت، ساخت که به «میل‌های نادری» مشهورند. از آن جمله میل‌های زیادی را در مسیر راه کرمان به زاهدان، موسوم به «شوره گز»، ساختند یا تعمیر اساسی نمودند. این راه به طول تقریبی ۲۸۰ کیلومتر در کنار «لوط» معروف است.

تنها تسطیح نمودن راه یا ساختن آسایشگاه و تعمیر کاروانسراها برای نادر مورد توجه نبود بلکه او در هر کجا و به اقتضای محل، آنچه را که مناسب و لازم بود انجام می‌داد^۱. و در این میان راههای منتهی به «مشهد» و گنجخانه^۲ او (کلات) و راههای منتهی به هند از اقبال بیشتری برخوردار بودند.

با مرگ نادر (۱۱۶۳ هـ.) بار دیگر در تمام ایران هرج و مرج آغاز شد و امرا و شاهزادگان برای رسیدن به قدرت و ثروت با یکدیگر به نزاع پرداختند. ملوک الطوایفی در ایران تجدید گردید. و خاندان زند در ایالت فارس از قدرت بیشتری برخوردار شدند.

۱ - همان منبع، صص ۴۹ - ۵۱؛ به اختصار.

دودمان زند که از ۱۱۶۳-۱۲۰۹ هـ. ق/ ۹۴-۱۷۴۹ م بر ایران حکومت می کردند بیشتر به مرمت و تعمیر راههای منتهی به ایالت فارس به خصوص باز کردن کتل های سخت مانند: کتل ملاوی، کتل دختر و کتل پیره زن توجه کردند. در این دوران پاره ای از راههای منتهی به شهر شیراز وسیع گردید و تعداد کاروانسرا در مسیر راههای مهم ساخته شد.^۱

اما با وجود این کار مهم و فراگیری در مورد راهها انجام نگرفت.

۳- راه در عصر قاجار

با مرگ کریم خان زند (۱۱۹۳ هـ) بار دیگر جنگهای داخلی بر سر جانشینی او آغاز شد، این جنگها در صفحات مازندران و گرگان و کرمانشاهان و سایر قسمتهای جنوب و مشرق بین طایفه زندیه و خانهای قاجار و آزادخان و غیره با شدت وجود داشت، و تا به وجود آمدن يك دولت مقتدر مرکزی امنیت متزلزل و به طور طبیعی بازرگانی و کشاورزی نیز از رونق افتاد. تا آنکه آقا محمد خان قاجار توانست در انجام مقصود، پیشرفتی نموده و در بازگرداندن امنیت موفقیتهایی را به دست آورد. او در مسافرتهای جنگی و لشکرکشی های خود برای رفع نیاز راههایی را تسطیح و پلهایی را بنا کرد. پل «خدا آفرین» بر روی رود «ارس»، بازسازی پل دیگری در نزدیکی شهر «آمل» و ساختن پل در دو معبر عمده رودخانه جاجرود نیز به دستور وی از جمله آنهاست.^۲

ظاهراً به خاطر حضور ایل و طایفه قاجار در استرآباد و مازندران این پادشاهان به راههای این ناحیه توجهی خاص داشته اند هر چند که در راه رسیدن به هدفهای سیاسی و نظامی خود از ترمیم دیگر راهها در گوشه و کنار کشور نیز فروگذار نکرده اند.

ناصرالدین شاه نیز در سال ۱۲۶۴ به اروپا مسافرت نمود و با مشاهده اوضاع کشورهای غربی به فکر اصلاح امور لشکری و کشوری افتاد. افسران و مهندسانی را از اتریش و آلمان به ایران دعوت کرد تا راهها را برای عبور وسایل چرخ دار آماده کرده و پلهای

۱- ماکسیم سیرو، کاروانسراهای ایران و ساختمانهای، ص ۲۷؛ به اختصار.

۲- نجفقلی معزی، راههای ایران، ص ۷۴.

لازم را با اسلوب تازه و سبک نوین بسازند.

یکی از این مهندسان اتریشی میسوکاستکر نام داشت این شخص در راههای مازندران و راه مخصوص چالوس کارهایی انجام داده و تا اندازه‌ای که سوار به آسانی قادر به گذشتن از آن می‌باشد، آن را تسطیح و آماده نمود.

در این زمان، راههای داخل کشور به مرزها بیشتر سنگلاخ و ناهموار و تنها برای عبور چهارپایان به کار می‌آمد و با اصلاحاتی که برای تسهیل و تسریع امور بازرگانی و حمل کالا با وسایل تندرو در نظر بود مناسبتی نداشت. بنابراین به امر شاه و مباشرت امین السلطان راه تهران به قزوین و تبریز و از آنجا به جلفا و کنار ارس دایر شد که در نهایت به راه کالسکه و قفقاز اتصال یافت. و مقرر شد که بتدریج مازندران تا مشهد^۱ را اصلاح نماید که راه تهران تا ساحل بحر خزر و راه تهران به فارس همه جا ارباب‌رو باشد و همچنین در موقع مسافرت ناصرالدین شاه به عتبات راه تهران به عربستان با نظارت معیر الممالک ساخته و تسطیح گردید همچنین نظر این بود که به مرور تمام راههای مرکز به مرزها شوسه شود. و در راههای تهران به قزوین و قم و بالاتر، مهمانخانه‌ها و چاپارخانه‌هایی ساخته شود.

از طرف امین السلطان، آقا باقر سعد السلطنه مباشرت مستقیم داشت تا برای توسعه راهها و استفاده بیشتر، روسها را به تحصیل امتیاز ترغیب نماید و چند سال بعد روسها وارد میدان شدند؛ و امتیاز ساختن راه انزلی تا قزوین در تاریخ ۲ ذیحجه ۱۳۱۰ هـ. ق / ۱۸۹۳ م از طرف ناصرالدین شاه به شرکت روسی «بیمه حمل و نقل در ایران» داده شد. تا ظرف مدت ۹۹ سال با سرمایه ایرانی و روسی راه مزبور را بسازند^۲.

بنابراین در مورد راههای ایران باید دست بیگانگان را در راستای تحقق مقاصد سیاسی و تجاری خود از نظر دور نداشت زیرا در این دوره رقابتهای سیاسی و تجاری بین روسها و انگلیسها که بعدها حتی به تقسیم ایران (قرار داد ۱۹۰۷ م) و جدایی نواحی از شمال و شرق خراسان از ایران و استقلال افغانستان به جهت حفظ منافع این دولتها در هند نیز

۱ - مشهد سر همان بابل سر کنونی است.

۲ - نجفقلی معزی، راههای ایران، ص ۷۴.

منجر گردید باعث شد که راههای شمال ایران را روسها و راههای جنوب ایران را انگلیسها در جهت منافع خود تسطیح و ترمیم نمایند.

در این دوره ارتباط با قاره اروپا از راه «طرابوزان» صورت می گرفت. شهرهای مرزی آذربایجان مانند: اردبیل، جلفا و تبریز بیش از دیگر شهرهای ایران مورد توجه بازرگانان قرار گرفته بود و شهر مشهد هم به واسطه نزدیکی به هرات و مرز افغانستان و هند ویژگی خاصی از نظر سیاسی نزد انگلستان و دولتهای رقیب پیدا کرده بود.

«پولاک» پزشک مخصوص ناصرالدین شاه راههای مهم ورود کالاهای خارجی به ایران را در این زمان اینگونه بر می شمارد:

۱) از «قسطنطنیه» راههای کاروان رو از طریق طرابوزان، ارزروم، خوی به تبریز.
 ۲) از «نیژنینوگورود» از راه ولگا و دریای خزر به بندر انزلی و از آنجا به بغداد.
 از راه زمینی به رشت و تهران یا به بندر مشهدسر و از آنجا به بار فروش. (بابل کنونی).

فقط کالای مختصری که به «مشهد» باید حمل شود در استرآباد پیاده می شود که ترکمنها نیز کالای مبادله ای خود مانند پوست بره، ابریشم، نمک و غیره را به همان جا می آورند.

۳) از بمبئی از طریق بوشهر و شیراز یا از مسقط به بندرعباس.

۴) از طریق بغداد به اصفهان.

لازم به توضیح است که تهران به هیچ وجه در این زمان شهر تجاری محسوب نمی شده است، فقط چند شعبه ای برای خرده فروشی از طرف تجارتخانه های تبریز در آنجا دایر بوده است.^۱

این بود مختصری از چگونگی راههای عمده ایران در دوره های، مختلف ولی با این حال تعداد راهها در ایران بسیار زیاد است، به علاوه تعدادی از خط سیرها را نویسندگان قدیم مانند یعقوبی، مقدسی، مستوفی، ابن بطوطه و غیره معرفی نموده اند و جهانگردان

۱- یاکوب ادوارد پولاک، سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاووس جهانگیری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱، چاپ اول،

دوران اخیر نیز از شرح احوال راههایی که از آن عبور نموده‌اند خودداری نکرده‌اند.^۱ در عین حال ما نیز خط سیرهای مهم ایران را بطور کلی بر می‌شماریم.

الف- راههای زاگرس

که خود به راههای جزئی‌تر تقسیم می‌شود.

(۱) راه بهبهان به شیراز: این یکی از راههای بسیار قدیمی است که قسمتی از آن مورد استفاده اسکندر مقدونی قرار گرفته است.

(۲) راه بهبهان به یزدخواست: این راه یکی از راههای بسیار قدیمی است که ایستگاههای میان آن در کوهستان شناخته شده‌اند. این راه در زمانهای کهن و در عهد صفویه بسیار مورد استفاده بوده است.

(۳) راه شوشتر به اصفهان: این راه از راههای دوران هخامنشی بوده و حتی در عهد اشکانیان و ساسانیان نیز معمور بود، در قرن نوزدهم نیز مورد استفاده بازرگانان قرار گرفته است.

(۴) راههای لرستان.

(۵) راه پشت کوه: این ناحیه در مشرق زاگرس و در دامنه آن قرار گرفته است و در قدیم راههای چند از آن عبور می‌کرده است که معروفترین آنان راه «شاهی» دوران هخامنشی است که از شوش شروع شده و از طریق بابل به شهر «سارد» در آسیای صغیر می‌رسیده است.

(۶) راههای عراق عجم.

(۷) راههای کردستان.

ب- خط سیر البرز:

(۱) ناحیه اردبیل به قزوین: که از مراکز عمده بازرگانی بوده و چند راه از طریق این ناحیه به روسیه می‌رفته است.

۱- ماکسیم سیرو، کاروانسراهای ایران و ساختمانهای ...، ص ۳۰.

۲) ناحیه قزوین دماوند: این ناحیه شامل کوههای مرتفعی است که هنگام زمستان از برف پرشیده شده و عبور از راههای واقع در آن بسیار مشکل بوده است. از نظر بازرگانی این راهها اهمیت فوق العاده‌ای نداشته‌اند.

۳) ناحیه فیروز کوه به شاهرود: از فیروز کوه راهی به دشت ساری و راه دیگری به طرف سمنان می‌رود. این راهها از راههای مورد استفاده در عصر صفوی بوده و شاه عباس اول در این راهها، کاروانسراهای متعدد ساخته است.

ج - راههای عمده بازرگانی فلات ایران

۱) خط سیر تبریز تا مشهد: از تمام راههایی که به تبریز پایان می‌یابد، راهی که از جلفا می‌گذرد دارای اهمیت بیشتری بوده است، به دلیل اهمیت شهر تبریز در این مکان بازارها و کاروانسراهای شهری بسیاری برپا گردیده بود که بیشتر آنها متعلق به پادشاهان صفوی است.

۲) راه زنجان به ری.

۳) راه ری به شاهرود.

۴) راه شاهرود به مشهد: از شاهرود به بعد بر تعداد راههای بین شاهرود تا مشهد افزوده می‌گردد.

در دوران مغول و بدون شك تا زمان صفوی رفت و آمد بازرگانان از راه بسطام، رباط و جاجرم انجام می‌گرفت و از مکان اخیر راهی به طرف نیشابور وجود داشت.

۵) راههای ماوراء مشهد: راهی بود که از مشهد شروع و از شاه‌گنبد و سرخس گذشته و به طرف بلخ می‌رفت.

۶) راه بغداد از قصر شیرین و ری: این بزرگترین راهی است که جلگه بین‌النهرین را به فلات ایران متصل می‌نماید و از زمانهای بسیار کهن مورد استفاده قرار گرفته و اکثر مؤلفان از آن یاد کرده‌اند. این راه مورد استفاده مادها، آشوریان، پیکهای هخامنشی، اسکندر مقدونی، اشکانیان و ساسانیان بوده است و کاروانسراهای زیادی هم در عصر صفوی در این راه بنا گردیده است.

۷) راه از شیراز به بوشهر: برای پایین آمدن از بلندیهای فلات به طرف دریا از کتل‌های سختی عبور می‌کردند، که عبور از آنها همواره موجب وحشت مسافران بوده است، راه

مزبور بیشتر مورد استفاده بازرگانان قرار می‌گرفت ولی رفت و آمد در آن از زمان زندیه روبه‌فزونی نهاد. بنابراین ساختمانهایی که در آن راه دیده می‌شود بیشتر متعلق به دوران زندیه و قاجاریه است.

د- راههایی که از میان صحراها می‌گذشتند

- (۱) راه ورامین (ری) به اردستان.
- (۲) راه دهبید به یزد و شاهرود.
- (۳) راه شیراز به کرمان.
- (۴) راه یزد به نیشابور: در این راه رفت و آمد زیاد انجام می‌گرفت و نواحی اصفهان و شیراز را به مناطق آباد و پر ثروت آسیای مرکزی به وسیله آن متصل می‌شد.
- (۵) مشهد به زاهدان: این راه خیلی کم مورد استفاده کاروانیان قرار می‌گرفت زیرا راه بازرگانی نبود.

ه- راههای ساحلی

تنها راه مهم ساحلی راهی است که از کنار دریای خزر عبور می‌کند، رفت و آمد در این راه کم بوده است. زیرا در آن باتلاقهای متعدد و سیلابهای فراوان وجود دارد که در هنگام توفان و بارندگی شدید، از جنگلهای مجاور سرازیر می‌شود، و خود جنگلها نیز مانعی برای رفت و آمد کاروانها به‌شمار می‌روند. شاه عباس اول برای معمور کردن این راهها کوشش فراوان کرد. پلهای محکم ساخت و در نواحی باتلاقی راههای سنگفرش به‌وجود آورد این کارها فقط به سبب علاقه‌ای بود که وی به این ایالات سرسبز و زیبا داشت.

در کنار خلیج فارس نیز بین بوشهر و بصره يك راه ساحلی وجود داشت و به‌موازات آن راه دیگری در داخل فلات و کمی دورتر از راه ساحلی، وسیله‌ای برای عبور کاروانها بود.^۱

آنچه گذشت مختصری از هزاران راه کوتاه و بلند و بی‌اهمیت و با اهمیت در ایران

۱- همان منبع، صص ۳۱-۵۲؛ به اختصار.

دوران گذشته بود که اساس راههای کنونی در ایران جدید را نیز بنا نهادند.

۴- راههای عمده خراسان

«لسترنج» مؤلف کتاب جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی ضمن توصیف خصوصیات اجتماعی و اقتصادی شهرهای ایران از راههای اصلی و فرعی که بلاد مختلف هر استان را به استان دیگر پیوند می دهد، به تفصیل سخن گفته و با استناد به نوشته های اصطخری، ابن حوقل، مقدسی، ناصر خسرو، ابن رسته، قدامه، حمدالله مستوفی و دیگر بزرگان جغرافیای تاریخی ایران وضع طبیعی و جغرافیایی و اقتصادی و معابر هر منطقه را برای علاقه مندان روشن می کند. او درباره راههای خراسان می نویسد:

«راههایی که از خراسان و قهستان می گذشت، یکی شاهراه بزرگ خراسان بود که از طرف بسطام، داخل خاک خراسان می شد و از آنجا تا نیشابور دو شاخه می گشت: الف: راه شمالی، یعنی راه کاروانی که از بسطام به جاجرم می رفت و جلگه جوین را طی کرده، پس از عبور از «آزاد وار» به نیشابور می رسید. تمام این راه را حمدالله مستوفی و قسمتی از آن را اصطخری و ابن حوقل وصف کرده اند.

ب: راه جنوبی، از راه شمالی کوتاهتر و راه چاباری بود که به نیشابور منتهی می شد. يك منزل بعد از نیشابور، در دزباد [دیزباد] نیز راه خراسان دوشاخه می شد: راه سمت راست، یعنی راه جنوب خاوری که به هرات می رفت و راه سمت چپ که از دزباد، به شمال خاوری و مشهد و طوس می رفت. سپس از راه «مزدوران» - سرخس به معبر رود «تجن» می رسید.

از سرخس، شاهراه خراسان، کویر را طی کرده به مرو بزرگ و از آنجا پس از عبور مجدد از کویر در آمل به ساحل جیحون منتهی می شد و چون راه از خراسان خارج می شد، منتهای آن بخارا بود.^۱

۱- لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، انتشارات علمی و

فرهنگی، ۱۳۶۴، چاپ دوم، صص ۵۸-۴۵۷، به اختصار.

با روی کار آمدن فرمانروایان قاجار و بسته شدن قراردادهای مختلف با اروپاییان که منجر به جدایی سرزمینهای زیادی از خراسان بزرگ گردید، این راهها نیز تغییر یافت. پولاک پزشک مخصوص دربار ناصرالدین شاه مهمترین راههای کاروان رو ایران را این گونه ذکر می کند:

«مهمترین راههای کاروان رو در ایران آنهایی است که تجارت با خارج: قسطنطنیه، بغداد، روسیه و هندوستان از آن طریق انجام می گیرد. جز اینها باید از جاده هایی یاد کرد که به زیارتگاههای عمده و مشهور منتهی می شود. راههای زیر از جمله راههای اصلی یعنی «شهره» یا «شاهراه» محسوب می شده اند.

الف- راه تهران- بوشهر- هند که از شهرهای قم، کاشان، اصفهان، قمشه (شهرضای کنونی)، شیراز بندر بوشهر، گذشته و طول آن سی روز بوده است.

ب- راه تهران- قسطنطنیه، این راه از شهرهای قزوین، زنجان، میانه، تبریز، خوی، ارزروم و طرابوزان عبور کرده و طول آن ۳۷ روز بوده است.

ج- راه تهران- بغداد- کربلا که از همدان و کرمانشاه گذشته و در بیست و دو روز سفر راه می پیموده اند.

د- راه تهران- مشهد، که از دامغان و سبزوار عبور می کرد.

ه- راه تهران- رشت و کنار دریای خزر که از قزوین و منجیل گذشته و طول آن هفت روز بود.

و- راه تهران- مازندران که از دماوند، آمل، بارفروش (بابل) بود. و طول آن هشت روز بود.

دو راه اخیر، که در مجاورت روسیه است، بیشتر از استراخان، باکو، و نیژنی نوگورود می گذرد.

ز- راه اصفهان- بندرعباس، که از یزد و کرمان عبور کرده و راه تجارت با مسقط و هندوستان به شمار می رود.

ح- راه تبریز- تفلیس که در قسمتی از آن، با کمک قایق از ارس می گذرند.^۱

۱- یاکوب ادوارد پولاک، سفرنامه پولاک، ص ۳۰۹.

راههای دیگر مالرو بود، و تا اواخر عهد قاجار از آنها استفاده می شد. پولاک اظهار می دارد که سفر از اروپا به ایران هنوز هم یکی از مشکل ترین، پرخرج ترین و وقت گیرترین مسافرتها می است که وجود دارد.^۱ یکی از مشکلات راهها، «ناامنی» موجود در این مسیرها بوده است. پولاک تعدادی از راههای مشهور به ناامنی را نام برده، می گوید:

الف- قسمتی از راه مشهد، که اغلب ترکمانان قافله های زوار را می زدند. زائران در توقفگاههای خطرناک و مشکوک درنگ کرده تا قافله ای مرکب از سیصد تا چهارصد نفر و حیوانات بارکش بسیار گرد آید و آنگاه با همراهی نظامیان که به چند عراده توپ نیز مسلحند از آنجا می گذشتند.

وی علت غارتگری ترکمانان در راه مشهد را انزجار نژاد تورانی از نژاد ایرانی و شیعه بودن ایرانیان می داند. عدم ثبات سیاسی در کشور و تحریکات دولتهای بیگانه نیز موجب جنگها و ناامنی هایی در کشور بوده اند.

ب- اطراف استرآباد، ترکمانان با کشتیهای کوچک برای فروش نمک و نفت به آنجا می آمدند و گاه گاهی نیز فرصت را برای آدم دزدی مغتنم می شمردند.

ج- نواحی کوچک در جنوب غربی مملکت. کردها، بختیارها و لرها، در کوههای این مناطق مأمن داشته اند.

د- بعضی از مناطق کردستان. به خصوص در مواقعی که طوایف ساکن با یکدیگر درگیری داشتند. این راهزنان بسادگی نزد همکیشان و افراد طایفه خود در ترکستان عثمانی پناه می یافته اند.^۲

با کمی دقت می توان دریافت که بیشتر راههای ناامن ایران در مرزهای کشور و در محدوده ایلها و طوایف و قبایل مختلف بوده است، و دولت و حکومت وقت نیز بر این نواحی و طوایف تسلط کمتری داشته است.

گذشته از اختلافات نژادی و مذهبی و تحریکات بیگانگان که موجبات، شورش و

۱- همان منبع، ص ۳۱۰.

۲- همان منبع، صص ۳۰۹-۳۱۴؛ به اختصار.

راهزنی این گروه‌ها را فراهم می‌کرده است، مشکلات طبیعی مانند، از بین رفتن مراتع به علت خشکسالی هم از دلایلی بوده که ناخواسته و براساس نیاز آنها را وادار به بستن راه‌ها و غارتگری می‌کرده است.

شیوهٔ معیشتی این قبایل و گروه‌ها نیز از دلایل انگیزش آنها بوده است. بر این اساس نوعی روحیهٔ آزادمنشی، سبک باری و تنفر از زندگی شهری و حتی راه‌هایی که منتهی به این نقاط (شهرها) می‌شده در آنها به وجود می‌آورده است.

نکته‌ای که در کتاب *زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان* بدان اشاره شده این است که گروهی از مردم بوده‌اند که به این راهزنی‌ها و غارتگری‌ها به چشم عملی شجاعانه نگریسته و این موجب آن بوده است که راهزنان به هیچ وجه از شیوهٔ خود شرمسار نگردند.^۱

۱- کلارا کولیور رایس، *زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان*، ص ۱۷۲.

کاروان و کاروانسرا در ایران

۱- تشکیلات کاروانها

يك کاروان بزرگ غالباً شامل دهها و بلکه صدها چهارپا بوده و يك يا چند خانوادهٔ کامل را جابجا می کرده است و بطور معمول بازرگانان، به همراه کالاهای خود و نیز زائران همراه این کاروانها بوده اند.

علاوه بر این در موارد بسیاری به همراه کاروان «مردگانی» حمل می شدند که قرار بود در مکانهای مقدس یا بقعه و امام زاده ای دفن شوند.

ریاست و ادارهٔ کاروان با کاروانسالار بود. او تجربه زیادی در این کار داشت و مانند ناخدای کشتی تمام تصمیمهای لازم در مورد کاروان را «مستبدانه» اتخاذ می کرد. غالب جهانگردان اروپایی پی به مسوولیت این رؤسا نبرده اند. و چون روحیهٔ آنها با استقلال شخصی و آزادی انفرادی خو گرفته بود، نمی فهمیدند به چه دلیل کاروانسالار يك مرتبه تصمیم می گرفت که موقع مناسبی، حرکت و یا اطراق کنند. و همیشه معلوم می شد که آن تصمیم مستبدانه از روی منطق و با استفاده از تجربه های فراوان گرفته شده است.

در مورد کاروانهای زائران، کاروانسالار به منزلهٔ «مرد مقدسی» بود که مورد احترام همگان بود و نباید وی را با «چاروا دار» یا «چهار پادار» اشتباه کرد. «چاروا دارها» حتی اگر به وسیلهٔ مسافران به خدمت گماشته می شدند، باز در اختیار مطلق کاروانسالار بودند.^۱

۱- ماکسیم میرو، کاروانسراهای ایران و ساختمانهای ...، صص ۶۹- ۷۰؛ به اختصار.

چگونگی حرکت این کاروانها نیز نقشی اساسی در به سلامت رسیدن کاروانیان داشت.

در قدیم، فاصله‌ها یا به اصطلاح آن روز «منازل» بین راه را يك نفس طی می‌کردند. و فاصله منازل یکسان نبود و بطور معمول از شش تا دوازده ساعت طول می‌کشید. علت این اختلاف وجود یا عدم آب در بین راهها بود. اغلب کاروانها شب حرکت می‌کردند، تا روز به منزل بعدی برسند و فرصت لازم برای انجام دادن کارها را داشته باشند.^۱ وسایل نقلیه نیز از عهد باستان تا ورود اتومبیل به ایران اسب، قاطر، شتر، خر، گاری، ارابه، هودج و عماری بودند.^۲

شاید بتوان از دلایل عمده اهمیت کاروانها و نیز سفر به شکل کاروانی را بدین صورت برشمرد:

- ۱) وجود وسایل سنتی تردد در راهها (اسب، قاطر، شتر و ...) که همه افراد دارای آنها نبوده و کاروانسالار آنها را به مسافران اجاره می‌داد.
- ۲) وجود راههای قدیمی زمینی همچون راه ابریشم که شرق را به غرب پیوند می‌داد و نیز علاقه و همچنین کم هزینه بودن مسافرت از این راهها در مقایسه با راههای دریایی.
- ۳) عدم امنیت کافی در راهها که ضرورت سفر با تعداد بیشتر - به جهت دفاع - را ایجاد می‌نمود و مسافرت به شکل کاروانی را رونق می‌بخشید.
- ۴) طولانی بودن راهها و نا آشنا بودن مسافران به راههای اصلی و فرعی که موجب می‌شد مسافران به رهبری شخصی مورد اعتماد و آشنا به مسیرها به عنوان بلد یا کاروانسالار سفر کنند.
- ۵) عدم اطلاع مردم و مسافران از مسافتها و منازل بین راه که وجود کاروانسالار و حرکت با کاروان را حتمی می‌ساخت.
- ۶) فقدان آب و فاصله زیاد بین شهرها و همچنین موانع طبیعی دیگر که ضرورت سفر

۱ - مرتضی راوندی، زندگی روزمره ایرانیان در خلال روزگاران، تهران، چاپخانه سپهر، ۲۵۳۵، چاپ دوم، ص

به صورت دسته جمعی (کاروانی) را فراهم می‌ساخت.

۷) کاروانسالار تنها به عنوان هدایت کننده کاروان نبود. در نظر مسافران او تنها شخص مطلع از وضع شهرها، راهها و چگونگی تجارت در مناطق گوناگون بود.

۸) بطور معمول مردم مشرق زمین مسافرت به شکل کاروانی را بر سفرهای انفرادی ترجیح می‌دهند.

اما این نکته بیشتر از هر علت دیگری جلب نظر می‌کند که عدم امنیت کافی و نا آشنا بودن مردم به راهها از دلایل اصلی تشکیل کاروانها در هر دوره‌ای بوده است. و وجود این تشکل انسانی تأسیساتی با عنوان کاروانسرا را می‌طلبد.

۲- کاروانسراها

در دوره‌های مختلف تاریخ ایران، ایستگاههای کاروانی به صورتهای گوناگونی معرفی شده‌اند. این معرفی‌ها با یکدیگر اختلاف دارند ولی مفهوم همه آنها یکی است.

واژه عربی «رباط» در تمام کشورهایی که به دست اعراب گشوده شده دیده می‌شود. این واژه در ابتدا به مفهوم ایستگاه نظامی، سپس توقفگاه موقتی لشکری و بعد از آن برای منزلهای میان راه که مورد استفاده همراهان رکاب شاهی قرار می‌گرفته، به کار برده شده است. اصل کلمه «یام» یا «جام» مغولی است. واژه «یامب» به ایستگاههای مخصوص شاهان اطلاق می‌شده است.

کلمه کاروانسرا بیشتر از زمان سلسله صفوی معمول گردید و به معنی «خانه» یا توقف موقتی بود. ساخت این کاروانسراها در عصر صفویه به خصوص در زمان سلطنت شاه عباس اول رونقی بسزا یافت. و بدون شك بر پا کردن و حفظ چنین بناهایی مخارج گزافی رانیز برای دولت وقت ایجاب می‌کرد.

منازل بین راه را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود:

اول: کاروانسراهای شاهی: که هزینه بنای آنها از موجودات خزانه کشور تأمین می‌شد. این نوع بناها موجب آبادی کشور و فزونی اعتبار خزانه شاهی می‌گردید.

دوم: ایستگاههایی مانند مسافرخانه‌ها که توسط اشخاص یا اوقاف برای استفاده‌های خصوصی برپا شده بود.

سوم: علاوه بر کاروانسراها آب انبارها و پناهگاه‌هایی نیز بود که توسط افراد نیکوکار ساخته شده بود.

این بناها در حقیقت ساختمانهای خیریه‌ای بود که برپا کردن آن موجب برخورداری بانی از مراحم ربّانی در دنیای دیگر می‌شد. عموم مردم این ساختمانهای خیریه را به عنوان ابنیه موقوفه می‌شناسند^۱.

بحث در باره کاروانسراها، ساخت، معماری و ... آنها آنقدر پیچیده، گسترده و پرسابقه است که باید این پدیده را از دوران هخامنشیان و ساسانیان و حضور چاه‌ها در راهها و ساخت استراحتگاه‌هایی برای آنان جستجو کرد.

۱ - ماکسیم سیرو، کاروانسراهای ایران و ساختمانهای ...، صص ۱۹ - ۲۰.

بخش سوم

ایرانیان از نگاه سیاحان

ایران و ایرانی، دیدگاهها

بیشتر سیاحانی که به ایران آمده‌اند بر این نکته تأکید داشته‌اند، که ایران سرزمین تناقضهاست. آب و هوا، موقعیت طبیعی، آداب و رسوم مردم، تهاجمات ملل بیگانه به کشور ما و ... دیگر تأثیراتی که ایرانیان در گذر زمان از محیط اطرافشان پذیرفته‌اند موجب شده است که این سرزمین به چشم پاره‌ای از مسافران و سیاحان، سرزمین افسانه‌ای و شگفت‌انگیز تصویر شود. گوینو از قول ولتر می‌گوید:

«ایران کشوری است پر از تناقضها و تضاد، ایران از يك سو کشور سهل‌انگاری و مدارا در مورد عقاید مذهبی است ولی از سوی دیگر گاهی تعصبهای تند در آنجا پیروز می‌شود و مردم به جان یکدیگر می‌افتند. ایرانیان گاهی خردمند و مردم دوست و دادگسترند و گاهی بیدادگر و متعدی و سفاک هستند.»^۱

این تضاد واقعاً در ما ایرانیان وجود ندارد و این عقاید متضاد زائیده فکر و بینش این سیاحان و دانشمندان غربی است. شاید هم آب و هوا و اقلیم متضاد در کشور ایران - گفته ابن خلدون - بر همه ارکان زندگی ما اثر گذاشته است که البته این مقوله هم خالی از تأمل نیست. و شاید به گفته «تاورنیه» (۱۶۲۹ م) تأثیر مذهب بر روی آداب و رسوم دلیل این تضاد گردیده است.^۲

۱ - جوزف آرتور کنت دو گوینو، ایران از نگاه گوینو، ترجمه ناصح ناطق، تهران، انتشارات بنیاد موقوفات

دکتر محمود افشار، ۱۳۶۴، ص ۸۴.

۲ - ژان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۶۱۵.

خانم کارلاسرنا (۱۸۷۷ م)^۱ در باره اروپاییان و دیدگاههایشان در مورد ایرانیان و رسوم آنها می گوید:

«اروپاییان برای ایرانیها ارزش والایی قائل نیستند و در مورد آنان صدها عیب و نقطه ضعف می شمارند که خود اغلب از سر تا پا آلوده به آن عیوب و نقاط ضعف هستند. آنها را به قانون شکنی، به تقیه و به پیروی از این سخن سعدی «دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز» متهم می کنند.»

به اعتقاد آنها ایرانیان در هوش و استعداد و شیرین زبانی بالاتر از سایر پیروان دین محمدی اند. باید گفت ایرانیان در آداب دانی و حسن رفتار دارای لطف و ظرافت خاصی بوده و از قدرت تشخیص بسیار قوی و ادب ذاتی فوق العاده ای برخوردارند. و اگر به آنان عیب هایی نسبت داده می شود، دست کم این هنر بزرگ را دارند، که با ظاهر آراسته عیب های خود را بپوشانند. البته این انتقاد متوجه مردهاست. چون زنان بسیار کم به حساب می آیند. داستان آنان از این مقوله جداست. در میان محافل خارجی، مردان اروپایی نیز از همدیگر خوششان نمی آید و همان عدم اعتماد که افراد بومی نسبت به همدیگر دارند در بین آنان نیز همان احساس برقرار است.^۲

در دفاعیات و انتقادات خانم کارلاسرنا يك نکته جلب نظر می کند. آن نکته این است که هیچ ملتی را نمی توان خالی از عیب و اشکال و ایراد دانست. و دست کم باید به خود ببالیم که اکثر قریب به اتفاق غریبها ما را به حسن خلق و مهمان نوازی می شناسند و تعدادی از آنها تا آنجا پیش می روند که آرزو می کنند جای ما باشند و حتی در مقابل گدایان ما نیز احساس حقارت می کنند. به گفته خانم گرترو دبل:

«ما در غرب نه میهمان نوازی داریم و نه آداب و رسوم.

۱- خانم کارلاسرنا در سال سی ام سلطنت ناصرالدین شاه حدود سالهای ۱۲۹۴ هـ. ق / ۱۸۷۷ م به ایران آمده است و در سال ۱۸۷۸ م کمی بعد از عزیمت ناصرالدین شاه برای دومین بار به اروپا کشور ما را ترك کرده است. خاطرات او از سفرش در کتابی به نام «سفرنامه کارلاسرنا» گردآوری شده است.

۲- کارلاسرنا، سفرنامه مادام کارلاسرنا، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۲، چاپ

من در برابر گدایان کوچه تقریباً خجلت زده شدم - آنها لباسهای ژنده را با لطف بیشتری می پوشند تا من زینده ترین پیراهن را و ...»^۱

خانم گرترو دبل احساس آرامش را تنها در مشرق زمین می یابد. البته وی کمی احساساتی با مسأله برخورد کرده است که شاید ریشه در عواطف ظریف و شاعرانه اش داشته باشد.

و چه بسا شرقی بودن و قرار گرفتن در محیط زندگی مشرق زمین و خصوصیات شرقی که داریم این مهم در مقابل ما جلوه ای ندارد و یا تاکنون از چشم محققان ما پوشیده مانده است. با این همه تضادهای عقیدتی، عدم تمرکز سیاسی، جنگها، یورشها، عدم ثبات اقتصادی باز هم وقتی به ایران یابه قول خودشان «شرق» می رسند گویی همه چیز به آنها داده شده است. شاید عقاید مذهبی قوی توأم با مسایل عرفانی، سادگی و بی ریایی، دور بودن از جهان صنعتی - که مشکلات خاص خود را دارد - برخورد احساسی با مسایل و هزاران دلیل دیگر دست به دست هم داده و این آرامش را پدید آورده است. و شاید ثبات اخلاقی و دیرینگی سنتها و پیشینه تاریخی قدرتمند به کمک این آرامش آمده است. در این مورد دکتر فوریه پزشک مخصوص ناصرالدین شاه چنین می گوید:

«ایران کشوری است که با وجود بروز افکار جدید آداب و رسوم مردم آن چنان ثابت و لایتغیر مانده که می توان آنها را عین همان عادات و آداب اجداد ایشان دانست بلکه شاید اولاد ایشان نیز از آنها دست برندارند.»^۲

البته درباره این گفته آراء مختلفی ابراز شده است. بعضی اعتقاد دارند این عدم تغییر سنتها باعث عقب ماندگی ما از دنیای جدید است و پاره ای نیز وجود ایران را در نقشه جهان و محو نشدنش در طول تاریخ را در فرهنگهای مهاجم بیگانه منوط به حفظ این سنتهای دیرینه می دانند و حفظ آنها را با همان شیوه گذشته ضروری می پندارند. شاید هم دکتر فوریه جواب این گفته ما را داده باشد. او می گوید:

۱ - گرترو دبل، تصویرهایی از ایران، ترجمه بزرگمهر ریاحی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳، چاپ اول، ص ۹.

۲ - فوریه، سه سال در دربار ایران، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، به کوشش همایون شهیدی، تهران، انتشارات

دنیای کتاب، بی تا، ص ۷۳.

«به خاطر داشته باشیم که در این مملکت دائماً اوضاع و احوال به سهولت و به سرعت تغییر و تبدیل می‌یابد و بین تخت مقام با تخته تابوت فاصله زیادی وجود ندارد.»^۱

همین عدم ثبات سیاسی در طول زمان بر روحیات مردم این سرزمین آن قدر تأثیر گذاشته است که منجر به پیدایش روحیه حفظ منافع شخصی و اصل «همه را فدای خود کردن» شده باشد رابرت گرنت واتسن در این باره می‌نویسد:

«يك فرد ایرانی شاید کمتر از هر فرد دیگری در روی زمین حاضر باشد در راه منافع کشور خود قدمی بردارد. و وقتی او در فکر صلاح وطن خویش است - که البته هیچ‌گاه و به هیچ‌وجه با منافع شخصی او قابل قیاس نیست - باز در دلش می‌پندارد که در دنیا کشوری که شایسته مقایسه با ایران باشد وجود ندارد. به نظر من (رابرت گرانت واتسن) اگر اکثر ایرانیان محکوم به تبعید ابدی شوند و به آنها اخطار شود که اگر باز پا به خاک اجدادی خود بگذارند سرنوشت مرگ خواهند داشت مانند شیمه (Shimei از بزرگان یهود) نخواهند توانست از کثرت علاقه تجدید دیدار وطن عزیز از بازگشت خودداری کنند و علاقه آنان به سرزمین نیاکان خویش نظیر دلبستگی اخلاف یهود به بیت المقدس است.»^۲

به گفته غربیها این دوستداری وطن تنها به ضرورت حفظ منافع می‌باشد. که در این خصوص باید کمی تأمل نمود. زیرا ایرانیان از گذشته‌های دور به وطن دوستی مشهور بوده‌اند. در ادبیات داستانی و اسطوره‌ای و حماسی ما نیز روایات زیادی از این دست ذکر شده است. البته سلطه بیگانگان بر این کشور و غصب حکومت توسط ظالمان و بیگانگان در طول زمان موجب گردید که این مردم به فکر جان و مال و سپس وطن خود بوده و این امر بر روحیات آنان تأثیر گذارده باشد.

سرگور اوزلی سفیر انگلستان در دربار ایران می‌نویسد: «عقیده من این است که برای حفظ صیانت هندوستان ایران را در همین حال ضعف نگاه داریم.»^۳

۱- همان منبع، ص ۱۴۰.

۲- رابرت گرنت واتسن، تاریخ ایران دوره قاجاریه، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران، چاپخانه سپهر، ۲۵۳۶، چاپ چهارم، صص ۷ و ۸.

۳- رایت دنس، ایرانیان در میان انگلیسها، ترجمه منوچهر طاهرنیا، تهران، انتشارات آشتیانی، ۱۳۶۲، مقدمه مترجم، ص ۱۰.

این جمله‌ها حکایت از تأثیر بیگانگان در سیاست و فرهنگ کشور ما دارد بنابراین باید قبول کنیم که تأثیر فشارها و عقاید و تضادهای گوناگون در کشور ما بر روحیه مردم را نباید کم اهمیت دانست. همچنان که نباید همه خصوصیات بداخلاقی مان را نیز گرفته شده از بیگانگان بدانیم زیرا اشخاص بیگانه‌ای که شیفته ایران و روحیات ایرانیان شده‌اند نیز وجود داشته و دارند. شیفتگی که منجر به پرداختن آنان در ادبیات و تاریخ ما و در نتیجه پدید آمدن آثار جدید در فرهنگ ایران زمین شده است. ادوارد براون (۱۸۸۸ م) صاحب کتاب تاریخ ادبیات ایران که یکی از طرفداران صمیمی استقلال و آزادی ملل مشرق زمین و مخصوصاً ایران بوده^۱، از جمله این افراد است. او گنجهای پراج فراوانی به پیشگاه ادبیات ایران^۲ تقدیم داشته و جز صفا و یکرنگی در ایران هیچ نمی‌بیند، در مقابل جهانگرد دیگری به نام آرمینیوس وامبری (۱۸۶۳ م) در سفرنامه خود می‌نویسد:

«یکنفر شرقی با نقاب به دنیا می‌آید و با نقاب هم از دنیا می‌رود و صداقت هرگز برای

او مفهومی ندارد».^۳

گویی او جز دو روئی در ایران چیزی ندیده است.

پس با کمی جستجو و بررسی بدین درك خواهیم رسید که آراء سیاحان درباره ایران و ایرانیان ضد و نقیض است. گروهی همانند ولتر ریشه این تناقضات را در سرزمین ایران و ایرانیان می‌دانند و گروهی دیگر از جمله دروویل در سفرنامه خود مخالف این نظر بوده، می‌گوید: ایرانیان شاید نیک‌بخت‌ترین و ملایم‌ترین مردم مشرق زمین باشند و اگر خصوصیات و سجایای اخلاقی مردم ایالات مختلف ایران با هم متفاوت است علت آن را جز این نمی‌توان دانست که در طول جنگهای متعدد و متمادی ایرانیان مجبور به پذیرفتن اقوام بیگانه‌ای در داخل خاک خود شده‌اند، تا از این راه کمبود جمعیت خویش را جبران کنند. نژاد

۱ - ادوارد براون، یکسال در میان ایرانیان، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، تهران، انتشارات صفار، ۱۳۷۱، چاپ

اول، ص ۱۵، (به نقل از سراليس. ه. مینس)

۲ - ادوارد براون، انقلاب ایران، ترجمه و حواشی احمد پژوه (مبشر همایون)، تهران، انتشارات معرفت،

۱۳۳۸، چاپ دوم، ص (پ) از سرآغاز سخن.

۳ - آرمینیوس وامبری، سیاحت درویش دروغین در خانات آسیای میانه، ترجمه فتحعلی خواجه نوریان، تهران،

انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، چاپ سوم، ص ۳۶۹.

ایرانیان در طی قرون و اعصار با خون عرب و هندی و تاتار و ترك در هم آمیخته، با این همه، زیبایی و اصالت آن محفوظ مانده است.^۱

بخوبی پیداست که نظر اخیر، از پاکی نژاد ایرانی خبر می‌دهد و همه ناخالصی ایرانیان را که در برخی سفرنامه‌ها ذکر آن رفته است از ملتهای بیگانه و نفوذ فرهنگهای گوناگون در ایران می‌داند. البته در برداشتی این چنین نیز جای تأمل وجود دارد. آیا با این همه جنگ، ایرانیان واقعاً نیکبخت‌ترین مردم مشرق زمین بوده‌اند یا خیر؟ آیا می‌توان تنها نژاد آنان را اصیل دانست؟

۱ - گاسپار دروویل، سفرنامه دروویل، ترجمه جواد محیی، تهران، گوتمبرگ، ۱۳۴۸، چاپ دوم، صص

تعلیم و تربیت ایرانیان

ایرانیان از گذشته دور نسبت به تعلیم و تربیت فرزندانشان توجه خاص داشته‌اند، تا آنجا که حتی نویسندگان و مورخان ملل بیگانه از شیوه تربیتی آنان تعریف کرده‌اند. هرودوت در باره شیوه تربیتی ایرانیان می‌نویسد:

ایرانیان به فرزندان خود از کودکی (پنج سالگی) تا سن بیست سالگی تنها سه چیز می‌آموزند، اسب سواری، تیراندازی و راستگویی، و از این شیوه تربیتی تمجید می‌کند.^۱ هر چند که در هر دوره‌ای از تاریخ روشهای خاص تعلیم و تربیت به کار گرفته می‌شد؛ اما با مراجعه به کتب تاریخی می‌توان به این روشها دست پیدا کرد.

در سنگ نوشته‌های باقیمانده از ساسانیان این عملکردهای تربیتی به شکل گویا بر سینه کوهها حك گردیده و آن هنگامی است که ذکر نکوهش «دروژ» یا «دروغ» رفته است. معلمان ساسانی با شیوه‌های مورد نظر خود به تربیت فرزندان صالح پارسی می‌پرداخته‌اند و جامعه پارسی را به جهت مورد علاقه خود هدایت می‌کرده‌اند.

با ورود اسلام به ایران در شیوه تعلیم و تربیت ایرانیان تفاوت‌های چشمگیری به وجود آمد. برابری و مساوات که شعار مسلمانان بود، موجب گردید که تعلیم و تربیت از اینکه در انحصار گروه و طبقه ممتاز باشد خارج شود، و به میان همه طبقات راه یابد. این روند با گذشت زمان گسترش و تکامل بیشتری یافت و با وجود پستیها و بلندیها توانست بزرگانی چون ابن سینا،

۱ - حسن پیرنیا، تاریخ ایران باستان، جلد سوم، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۲، چاپ دوم، ص ۱۵۳۵.

چون ابن سینا، فارابی، خواجه نصیرالدین طوسی، ... به جامعه بشری تحویل دهد. در عصر صفوی نیز ایرانیان به مواردی خاص از تعلیم و تربیت اهمیت می دادند، آدام اولتاریوس (۱۶۳۶ م) می نویسد:

«حالا در ایران مانند دوران گذشته کودکان را زیاد به فراگیری تیراندازی و سواری تشویق نمی کنند و در این مورد اصرار نمی ورزند. بلکه به محض آنکه خواندن و نوشتن را فراگرفتند، وادارشان می کنند که مشغول به کار شوند و عده ای را هم آزاد می گذارند تا به تحصیلات و مطالعات خود ادامه دهند. در ایران مخصوصاً در شهرها کمتر ایرانی را می توان یافت که به خواندن و نوشتن آشنا نباشد و علت هم آن است که آنها در سنین کودکی خیلی زود به مدرسه و مکتب فرستاده می شوند»^۱.

البته در این گفتار جای تأمل است زیرا سیاح مذکور از چند شهر بزرگ عصر صفوی دیدن کرده و ذکری از جمعیت بی سواد روستاها و طوایف و عشایر نیاورده که به طور قطع از جمعیت شهرنشین آن زمان بیشتر بوده اند.

تاورنیه (۱۶۲۹ م) نیز در سفرنامه خود از روش نامطلوب و توأم با خشونت تعلیم و تربیت در ایران عصر صفوی سخن رانده، و از عشق فراوان ایرانیان به خصوص کسبه و ارباب صنایع به فراگرفتن علوم سخن می گوید. او در گفته هایش این نکته را یادآوری می کند که مدارس اطفال فقیر با اطفال خانواده های ثروتمند متفاوت است و معلمان خصوصی به آنان تعلیم می دهند^۲.

لازم به توضیح است که سیاست فرهنگی صفویان در ایجاد وحدت ملی^۳ و چنگ زدن به مذهب، که در آن زمان قویترین عامل وحدت به شمار می رفته است، موجب گردید که تعلیم و تربیت از حالت سنتی خود خارج شده و به سمت علوم دینی و دروس فلسفی گرایش یابد^۴.

۱- آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ص ۴۷۴.

۲- ژان باتستیت تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۸۸۰.

۳- دکتر مریم میراحمدی، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر صفوی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱، چاپ

اول، ص ۲۲۲.

۴- دکتر عیسی صدیق، تاریخ مختصر تعلیم و تربیت، تهران، مطبعة روشنائی، ۱۳۱۶، ص ۳۰۰.

تاورنیه براحته با گزارش خود روند گسترش و فراگیری علم در شهرها را نشان می‌دهد و به ما گوشزد می‌کند که جامعه عصر صفوی دیگر جامعه عصر غزنوی، سامانی و صدر اسلام و قبل از آن نیست و ضرورت زندگی اجتماعی موجب شده است علوم جدید جای علوم و شیوه آموزشی قدیم را بگیرد. آدام اولتاریوس نیز در ادامه گفته‌های خود می‌گوید:

«گرچه در ایران افراد زیادی وجود ندارند که علوم را از پایه و اساس فراگیرند ولی همه ایرانیها اهمیت زیادی برای علوم و کسانی که این علوم را می‌دانند و آنها را «فیلسوف» می‌نامند، قائلند. برای فراگرفتن علوم مختلفه در گوشه و کنار ایران دانشگاه‌هایی وجود دارند که آنها را «مدرسه» می‌نامند و معلمینی را که در آنها تدریس می‌کنند «مدرس» می‌گویند.

مهمترین مدارس عالی ایران در شهرهای اصفهان، شیراز، اردبیل و مشهد، تبریز، قزوین، قم، یزد و شماخی هستند که در رأس هر یک از آنها «صدر» قرار دارد که یک روحانی عالیقدر است.

بودجه مدارس از وجوه‌هایی تأمین می‌شود که صدرها از عده‌ای از شهرهای ایران که از پرداخت مالیات و عوارض به شاه معاف شده‌اند می‌گیرند ... علوم می که در این مدارس تدریس می‌شود عبارتند از: حساب، هندسه، خطابه، شعر، فیزیک، نجوم، رمل، حقوق و بالاخره پزشکی.^۱

در این قسمت از شهرهایی که مدارس مهم در آنها دایر است و مشهد نیز در زمره آنها قرار دارد نام برده شده است. و این کاملاً روشن می‌کند که مشهد در دوران صفوی و بعد از آن (به دلایل سیاسی، مذهبی که در بخشهای بعد بدان اشاره خواهد شد) اهمیت شایانی یافته است که بطور طبیعی در سطح فرهنگی مردم مشهد تأثیر بسزایی داشته است.

۱ - آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ص ۴۷۹.

آداب و رسوم رایج در شهرهای مذهبی

۱- زیارت

سنت زیارت کردن و به زیارت رفتن، مقوله‌ای است که در بیشتر ادیان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار و هر آیینی پایبند بدان می‌باشد.

از مکانهای مهم مذهبی و زیارتی در میان شیعیان مرقد مطهر امام رضا (ع) در شهر مشهد می‌باشد، از این رو سعی بر آن است تا با آداب زیارت در نزد ایرانیان در حدود بضاعت علمی و منابعی که در اختیار داریم آشنا شده و دیدگاه سیاحان را در این خصوص مورد مطالعه قرار دهیم. کلاویخو می‌نویسد:

«مشهد شهر عمده زیارتی همه این حوالی است و سالانه گروه بی شماری به زیارت آن می‌آیند هر زایری که به آنجا رفته باشد چون باز گردد همسایگانش نزد او می‌آیند و لبه قبای او را می‌بوسند چون دریافته‌اند که وی از زیارت چنین محل محترمی بازگشته است.»^۱

«این امر را باید متذکر شد که هر يك از مسلمانان نيك نفس و متدين ايران خود را مجبور می‌دانند که در سن كهولت به زیارت مكه معظمه و كربلای معلی و مشهد مقدس مشرف شوند.»^۲

۱ - گنزالز کلاویخو، سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴،

چاپ دوم، ص ۱۹۲.

۲ - رابرت گرنت واتسن، تاریخ ایران دوره قاجاریه، ص ۱۲۷.

تعدادی از زایران بیماران هستند و «دکتر جان ویشارد» درباره ایشان می‌نویسد:

«بیماران زیادی را زایرین بی‌شماری که به قم، مشهد و کربلا می‌روند تشکیل می‌دهند. این سفرهای طولانی، کسل‌کننده و خستگی‌آور حتی برای آدمهای مقاوم و خوش‌بینیه هم گرفتاریهایی به وجود می‌آورد. در فصل تابستان بسیاری بیمار می‌شوند و سرو کارشان به مریضخانه می‌افتد. پس از بهبودی به سفرشان ادامه می‌دهند و عده‌ای دیگر جای آنها را پر می‌کنند.»^۱

اما آیا غیر از اعتقادات مذهبی عاملی برای این سفرها وجود داشته آیا چیزی جز «توکل به خدا» و «توسل به بزرگان» می‌توانست انگیزه تحمل چنین مشکلاتی به حساب آید؟ در کتاب تصویرهایی از ایران به عنوان يك منبع اروپایی در این باره می‌خوانیم:

«توکل شرقی که در نظر درست می‌نماید، در عمل بطور اسفناکی در هم می‌شکند، پایه اصلی آن بیچارگی مردمی است که هرگز برایشان اتفاق نیفتاده است که زندگی را با دستان نیرومند بگیرند. فلسفه‌ای خردمندانه از آدمی می‌خواهد که بالای اجتناب‌ناپذیر را تحمل کند و شکایت بر لب نیاورده، ولی ما غربیان قانع نمی‌شویم مگر آنگاه که کشف کنیم که حوادث تا کجا اجتناب‌ناپذیر است و تا کجا می‌توان با دوراندیشی و معرفی کاملتر بر پیشینه آن تغییرش داد. شاید بتوان گفت که ما مسیر سرنوشت عاجل را چندان تغییر نمی‌دهیم، ولی تا جایی که توان داریم برای سلامت آینده جهان بکوشیم.»^۲

این دیدگاه و نظری است که تنها به عنوان روایتی نقل گردید. زیرا توکل آن هم از نوع شرقی کار عشق و اعتقاد و ایمان است و این مقوله از حد این مختصر بیرون است.

گذشته از مسأله زیارت و زایران، اماکن مقدس زیارتی توسط متولیان اداره می‌شده است. متولیان موقعیتی را برای زایران فراهم کرده‌اند تا آنها بهتر بتوانند به زیارت پردازند. بدین سبب متولیان و مقامات مذهبی علاوه بر وجهه عمومی نزد مردم از وجهه سیاسی نیز برخوردار بوده‌اند، و گاهی هم در امور سیاسی مداخله می‌کرده‌اند. البته شاه نیز سعی داشته است هر چه بیشتر به آنها نزدیک شود، کمپفر (۸۸-۱۶۸۴ م) در این باره می‌نویسد: «مقام و

۱- جان ویشارد، بیست سال در ایران، ترجمه علی پیرنیا، تهران، انتشارات نوین، ۱۳۶۳، چاپ اول، ص ۲۳۹.

۲- گرترویدل، تصویرهایی از ایران، ترجمه بزرگمهر ریاحی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳، چاپ اول، ص ۵۰.

موقع شاه بیشتر با قاضیان و امامهای مساجد تکمیل می‌گردد تا با بزرگان و اعیان و یا عمال عالیمقام اداری.^۱

«متولیان»، بقاع متبرکه کشور را سرپرستی و عواید آن مراکز را ضبط و ربط می‌دهند. مراد از «بقاع متبرکه» هم مساجد است و هم مقابری که امام زادگان، شیوخ، مقدسین، صاحبان کرامت، علمای مشهور یا پادشاهان در آن دفن شده‌اند. مشهورترین بقاع عبارتند از بقاع مشهد، قم، کاشان، و اردبیل ... مقابر یا بقاع متبرکه از نظر تقدس و طرز ساختمان با مساجد به چشم و همچشمی برخاسته‌اند. حالت احترام و تعظیم ایرانیان برای چنین مقبره‌هایی حیرت آور است...^۲

از دیگر آداب زیارت که توجه سیاحان مخصوصاً آدم اولثاریوس را به خود جلب نموده، مقوله‌ای به نام «زیارتنامه» است. او می‌نویسد:

«معمولاً زائران به هر يك از این اماکن مقدسه که می‌روند کاغذی با خود به نام «زیارتنامه» می‌آورند. که گواه این است که به زیارت چه قبوری رفته‌اند و این کاغذها نشانه و گواهی از اعتقادات مذهبی آنان به شمار می‌رود».^۳

این کاغذ از علمای مشهور و یا متولیان و خادمان این اماکن گرفته می‌شده است. و اهمیت آن علاوه بر گواهی صحت زیارت زائر، به خاطر بهره‌برداریهای سیاسی بوده که شخص صاحب آن می‌توانسته انجام دهد. به عنوان مثال: اگر شخصی^۴ مورد ترویج مقامی قرار می‌گرفت و کار بر او سخت می‌گشت، می‌توانست با گریختن و رفتن به زیارت و آوردن کاغذ (زیارتنامه) که دال بر زیارت او باشد طلب بخشش نماید و برای خود مصونیتی ایجاد کند.^۵

۱- انگلبرت کمپفر، سفرنامه کمپفر به ایران، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۰، چاپ

دوم، ص ۱۲۱.

۲- همان منبع، ص ۱۲۹، به اختصار.

۳- آدم اولثاریوس، سفرنامه آدم اولثاریوس، ص ۷۵۶.

۴- «جیران خان» یکی از رجال دربار شاه صفوی مورد غضب قرار گرفت و فرمان قتل او صادر شد او به مشهد

گریخت و پس از زیارت آنجا شاه او را بخشید. سفرنامه آدم اولثاریوس جلد دوم، ص ۷۵۷.

۵- همان منبع، ص ۷۵۷.

با مرور زمان و به دلیل سوءاستفاده‌هایی که از این سنت به عمل آمد، خودبه خود این سنت منسوخ گردید.

۲- دفن مردگان

از دیگر عادات و آداب ایرانیان علاقه عجیب ایشان به دفن شدن در کنار اماکن و مقابر مقدس است. این نکته از قسمتهای جالب سفرنامه‌های سیاحان به ایران است و آنان با شگفتی و گاه با نظر منفی به این مسأله نگریسته‌اند.

بعضی از سیاحان به گونه‌ای منطقی به سؤال خود در این رابطه پاسخ گفته‌اند ولی پاره‌ای دیگر به شکل نامفهوم و نامعقولی از آن یاد کرده‌اند. خانم لیدی شیل^۱ همسر وزیر مختار انگلیس در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه می‌گوید:

«اصولاً باید بگوییم که مردم ایران اشتیاق عجیبی به این کار دارند و با این که عملی عاقلانه به نظر نمی‌رسد ولی معلوم نیست چه سری در کار نهفته که این ملت تصور می‌کنند با انتقال جسدشان به این گونه اماکن مقدسه يك آرامش جاودانی برایشان فراهم خواهد شد. علاقه به مدفون شدن در جوار بارگاه اماکن کربلا و سپس مشهد و قم به ترتیب بعد از یکدیگر قرار دارد. به همین جهت نقل و انتقال اجساد مردگان یکی از کارهای مستمر در ایران است و اصولاً شغل عمده‌ای در مملکت حمل مرده از این سو به آن سو می‌باشد.»^۲

دفن مرده در جایگاه‌های بهتر همیشه نصیب افراد عادی نمی‌شود «بلکه اغلب شخصیت‌های بزرگ و معروف را در جوار مزارات مقدس به خاک می‌سپارند.»^۳ زیرا مردم عادی علاوه بر شوون مورد نظر پول کافی و استطاعت مالی لازم را نداشته‌اند.

۱- وی همسر وزیر مختار انگلیس آقای «کلنل جستین شیل» بوده است که در سالهای (۵۳-۱۸۴۹ م) در ایران مأموریت سیاسی داشته و خاطرات حضور همسر وی در ایران بصورت کتابی با نام «خاطرات لیدی شیل» به چاپ رسیده است.

۲- لیدی شیل، خاطرات لیدی شیل، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸، چاپ دوم، ص ۱۵۳.

۳- ارنست اورسل، سفرنامه اورسل ۱۸۸۲ م، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، انتشارات زوار، ص ۱۴۷.

«گویا احترام به اموات هم يك احساس طبیعی در میان زنده‌هاست، اما شاید چنین حسی در هیچ کجا به اندازه احساس مردم خاور زمین عمیق نباشد.»^۱ شاید این حس عمیق ناشی از علایق و احساسات بی حد مردم به یکدیگر در مشرق زمین باشد و شاید هم سادگی و حل شدن این مسأله از طریق مذهب باشد که مرگ را همچون زندگی گامی در مسیر تکامل می‌داند نه نیستی و زوال.

دفن اموات در کنار مقابر تنها منحصر به ایران نیست، در اروپا هم «بزرگان و قدرتمندان نزدیک محراب کلیسا دفن می‌شوند. [ولی باید قبول کرد که] در رویارویی با مرگ غلبه با انسانیت است نه با ملیت و آدمی خاضعانه در صدد قرب جوار کسانی است که شایسته‌اند و برگزیده.»^۲

بحث درباره دفن اموات چنان گسترده است که منجر به تقسیم اموات هم شده، راههای مختلفی برای حمل آنها پیشنهاد شده است.

مرده‌ها به دو دسته «تر» و «خشك» تقسیم می‌شده‌اند ... حمل مرده «تر» که مفهومی جسدی است که به طرز صحیح مومیایی نشده و از تاریخ فوت کمتر از یکسال می‌گذرد قانوناً قدغن است. زیرا يك جسد فاسد، سلامت و بهداشت زندگان را تهدید می‌کند اما بدیهی است که در این کشور [ایران] هم مانند بسیاری از کشورها دستور قدغن اکید به طرز صحیح اجرا نمی‌شود ... بسیاری از اجساد بدون مومیایی شدن از طریق بصره به بقاع متبرکه و شهرهایی که مدفن شهدا است برده می‌شود ... بعضی از مرده‌کشاها به خاطر رعایت احتیاط مقداری «سیب» در داخل تابوت می‌گذارند زیرا معتقدند که بوی خوش سیب عفونت و گندیدگی اجساد را کاهش می‌دهد ...

بیشتر مردگان از ایران به عراق فرستاده می‌شوند. هندوستان نیز تعداد زیادی از اجساد مسلمانان را جهت دفن به این کشور می‌فرستد و به هر منطقه از جهان که شیعیان پراکنده شده باشند احتمال ارسال جسد آنها برای دفن به اماکن مقدسه وجود دارد. مأمور مخصوصی که

۱ - کلمنت اگوستوس دُبه، سفرنامه لرستان و خوزستان، ترجمه محمد حسین آریا، تهران، انتشارات علمی و

فرهنگی، ۱۳۷۱، چاپ اول، ص ۲۰.

۲ - مریت هاکس، ایران افسانه و واقعیت، ص ۱۷۰.

برای آزمایش اجساد اعزام و وارد بصره شده بود اظهار می‌داشت که در سال گذشته اجسادى از اتریش - آلمان - سیام و آمریکا دریافت کرده است ... يك افسر سابق در خدمت دولت انگلیس به من اظهار داشت که خود ناظر يك کشتی مملو از جنازه بوده است که از شهر "Hilla" و از طریق رودخانه به طرف کربلا حرکت می‌کرده است و بعد از مدتی کمتر از فاصله زمانی که معمولاً لازم است تا به شهر کربلا برسد مراجعت نموده است. افسر انگلیسی در صدد تحقیق برمی‌آید و ناخدا اقرار می‌کند که همه اجساد را به رودخانه ریخته است. ضمناً گواهینامه‌ای را ارائه می‌دهد که تمام مراسم مذهبی انجام گرفته و بر همه جنازه‌ها نماز خوانده شده است و در کربلا مدفون شده‌اند.

این گواهینامه به امضای يك «ملا» نیز رسیده بود و ادعا می‌کرد که صاحبان اجساد هیچ‌وقت از حقیقت امر مطلع نخواهند شد و در کمال گستاخی از قصور خود در انجام وظیفه و عمل غیر انسانی «ملا» حمایت می‌کرد.^۱

هرمان نوردن در کتاب خود این مطالب را ذکر نموده است. می‌توان از این ماجرا نتایج گرفت که به ذکر آن نتایج می‌پردازیم: ابتدا باید به این مسأله پرداخت که دولت ایران در اعصار مختلف به دلیل رقابت سیاسی و مذهبی و تجاری و فرهنگی که با امپراتوری عثمانی داشته است به هیچ‌وجه از اعزام و ارسال این اموات و خروج مقدار زیادی طلا و پول از کشور خرسند نبوده است به همین دلیل سعی و تلاش حکمرانان وقت برای افزایش آبادی و رونق هر چه بیشتر شهر مشهد و سپس قم در داخل خاک ایران صرف گردید. به این منظور با ترندهای مختلف سیل کاروانهای زایران و به همراه آنان اجساد مسلمانان به این دو شهر مذهبی معطوف شد و این روند تا آنجا گسترش یافت که این شهرها صاحب قبرستانهای متعدد گردیده و به همین جهت به «شهر قبرستانها» موسوم گردیدند.

موضوع بعد اینکه، تعدد قبرستانها در مشهد باعث بروز بیماریهایی شده و سلامت بهداشتی منطقه را به خطر می‌انداخت تا جایی که بارتولد در کتاب خود می‌نویسد:

«اجساد مرده‌ها را از صدها فرسنگ راه به این شهر حمل می‌کنند با این حال تندرستی

۱ - هرمان نوردن، زیر آسمان ایران، ترجمه سمعی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۲۵۳۶، ص ۷-۸؛ به

مردمان این شهر بهتر از سایر بلاد ایران است و علت آن موقعیت مفید شهر است که در شمال سلسله جبال واقع و بدین سبب از بادهای گرم صحرا محفوظ است.^۱ به این معنی که اگر موقعیت طبیعی شهر نبود مردم از بین می‌رفتند، همچنان‌که با گسترش شهر این امر خود را بهتر نشان داد.

موضوع دیگر این‌که سوء استفاده از سنتهای مردم باعث گردید گروهی دست به دست هم داده، و از بی‌سوادی مردم استفاده کرده و به کسب سود پردازند.

موضوع بعد گسترش اعتقادات و پایبندی به اصول مذهبی در میان ایرانیان است که حتی پس از مرگ به جنازه و چگونگی دفن اموات خود اهمیت می‌دهند. بدین جهت حاضر می‌شوند بر خود و بستگانشان تحمل این رنج را هموار کنند تا در کنار مقابر مقدس و مردان بزرگ مذهبشان دفن شوند. البته احترام به مردگان تنها خاص ایرانیان نیست، اروپاییان هم به اموات و چگونگی دفن آنها احترام گذاشته و مراسمی خاص دارند و به اصطلاح خودشان تا مرده را «آرایش» نکنند، حاضر به دفن آن نیستند.

لازم به ذکر است که این رسم در میان ایرانیان ربطی به ورود اسلام در ایران ندارد هرچند که تا حدود زیادی با آمدن فرهنگ اسلامی تغییرات زیادی در رسوم ایرانیان مسلمان شد ایجاد گردید ولی باید اذعان داشت که قبل از ورود اسلام به ایران هم این رسوم و احترام به اموات با توجهی خاص دنبال می‌شده است.

و در این میان شیعیان با علاقه‌ای وافر که ناشی از خصوصیات مذهبی آنان بود این مسأله را دنبال نمودند. شهادت حضرت رضا(ع) و قرار گرفتن مشهد به عنوان مدفن ایشان باعث گردید که طبق گفته «بیهقی» مورخ عصر غزنوی، ملوک و امراء، زرینه و سیمینه و جواهرات و انواع پرده‌ها و فرشهای زربفت و دیبای گرانبها به مرقد آن بزرگوار تقدیم دارند و اهل تمکن و اعظام شیعه از اقصی نقاط برای زیارت مرقد مطهر به شهر طوس حرکت نمایند. و حتی بعد از مرگ نیز غالباً وصیت کنند که اجسادشان را به طوس نقل نموده و در جوار مرقد مبارك آن حضرت مدفون سازند. او در ادامه می‌گوید:

۱- و. بارتولد، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ترجمه حمزه سردادور، تهران، انتشارات توس، ۱۳۵۸، چاپ

چنان‌که ابوالحسن عراقی دبیر سلطان محمود غزنوی هنگام مرگ وصیت کرد که جنازه او را به طوس انتقال دهند و ... نکته جالب توجه اینکه این کارها تماماً در جلو چشمان سلطان محمود متعصب که سنی مذهب نیز بود انجام می گرفته است.^۱

با بررسی این گفته‌ها شاید بتوان به این نتیجه دست یافت که شوق دفن اموات در کنار مزارات بزرگان مذهبی در نزد اهل تشیع بیشتر مورد علاقه بوده است تا مذاهب و فرق دیگر اسلامی. پس بدون علت هم نبوده که شهرهای مشهد و قم که بعنوان پایگاه اصلی اهل تشیع در ایران مطرح بوده است با گذشت زمان به «شهر قبرستانها» بدل گردیده‌اند.

۳- لقبها و عنوانها

درباره القاب و تاریخچه، و چگونگی رواج آن در سرزمین ما کتابهای فراوانی نگاشته شده است. این القاب بیشتر جنبه سیاسی و یا مذهبی داشته‌اند.

البته جنبه مذهبی آن نزد مردم، از اعتبار بیشتری برخوردار بوده است. شاید به کار بردن این القاب بیشتر به خاطر ارزش و پایگاه اجتماعی بوده که از جانب آن برای شخص ایجاد می شده است و شاید هم استفاده آن به خاطر نداشتن «فامیل» بعد از اسامی اشخاص باشد که مجبور بودند برای شناسایی شخص و تشخیص آن همانانش او را به پسوندی فامیلی شکل خطاب نمایند. بدین صورت که بعد یا قبل از نام القابی را به کار می بردند و با این القاب، پایگاه اجتماعی، شغلی و حرفه‌ای، مذهبی و سیاسی فرد شناخته می شد.

در گذشته‌های دور و مطابق آنچه که از سفرنامه‌ها و گفته‌های سیاحان به دست می آید اعطای القاب مذهبی در زمان صفوی رونق زیادی داشته است، تا جایی که این القاب جنبه عمومی پیدا کرده بود. و اگر کسی به زیارت مکانهای مقدس می رفت غیر از پایگاه اجتماعی و سیاسی او این القاب هم به او داده می شد از اماکن مقدسی که در عصر صفوی از رونقی بسیار برخوردار شد، مشهد مقدس و بارگاه امام رضا (ع) است. که هر کس به زیارت آنجا می شتافت از لقب «مشهدی» یا به لهجه عامیانه «مشدی» برخوردار می شد که این لقب برای

۱ - سید محمد کاظم امام، مشهد طوس - يك فصل از تاريخ جغرافياي تاريخي خراسان، تهران، كتابخانه ملك،

۱۳۴۸، ص ۳۸۳، (به نقل از تاريخ بيهقي).

او اعتباری اجتماعی را به همراه می‌آورد.

دکتر جان ویشارد که از سال ۱۸۹۱ تا ۱۹۱۰ م در ایران حضور داشته است می‌نویسد: «هیچ چیز در ایران به اندازه‌ی واژه «شان» مورد اعتبار و اعتنا نیست، در عین حالی که خیلی هم ارزان به دست می‌آید. این کلمه که گویی پایگاه اجتماعی انسان را مشخص می‌سازد، به همراه خود، حرمت، شرافت، نجابت، معرفت و ثروت را نیز می‌آورد گرچه آداب دانی ایرانیها می‌تواند ضرب‌المثل باشد ولی ارزش اخلاقیات و فرهنگ يك شخص ارتباطی به شان او ندارد. تقریباً هر ایرانی لقب یا پیشوندی بر اسمش دارد. کمتر کسی است که نام خانوادگی داشته باشد. تا از نسلی به نسل دیگر منتقل شود.»^۱

در اکثر سفرنامه‌ها، سیاحان و یا نویسندگان اروپایی سعی کرده‌اند برای این که مطالب آنها برای مردم کشور، یا حکام ممالکشان قابل فهم و درک باشد. موضوعات دیده، یا شنیده شده در ایران را با نمونه‌هایی از کشور خود مقایسه کنند تا بدین شکل مطلب مورد نظرشان بهتر قابل فهم گردد. البته این کار از جهاتی پسندیده به نظر می‌رسید اما به خاطر همگون نبودن موضوعات کاملاً متضاد و حتی از معنی خود خارج گشته و سپس معرفی شده است.

در مورد القابی که ایرانیان در هنگام زیارت اماکن مقدسه به یکدیگر نسبت می‌دهند مانند «کربلایی»، «مشهدی» به کسی که به زیارت کربلا و مشهد رفته باشد و یا «حاجی» به کسی که به زیارت حج رفته باشد. در سفرنامه‌ی جکسن (۱۹۰۳ م)^۲ می‌خوانیم:

«در واقع لقب مشهدی معرفت مسلمانانی است که هر چند به مکه نرفته، موفق به زیارت مشهد شده است. با این همه در اکثر موارد عملاً مانند «کلنل»^۳ و «ميجر»^۴ و «پروفسور»^۵ ما از روی مسامحه به کار می‌رود و غالباً شان و مقام آن بیش از لقب آمریکایی «باس»^۶ که در

۱ - جان ویشارد، بیست سال در ایران، ص ۲۰.

۲ - ابراهام ولنتاین و ویلیامز جکسن، وی استاد دانشگاه کلمبیا بود و مدت چهل سال تدریس زبانهای هند و ایرانی را در آن دانشگاه به عهده داشت. او در ۱۸۶۲ م در نیویورک به دنیا آمد و در ۱۹۰۳ م به ایران و آسیای میانه سفر کرد و حاصل این سفر سفرنامه‌ی او شد. وی به سال ۱۹۳۷ چشم از جهان فرو بست.

محاورة به کار می رود نیست.^۱

در سفرنامه دورانده (۱۸۹۹ م) نیز آمده است:

«ایرانیها در مسافرت سنن عجیبی دارند ... غلامها یا نوکرهای ما نیز اغلب اوقات به همین صورت و با رفتن به يك سفر دارای درجه افتخاری می شوند. یکی از این درجات افتخاری «بیگ» و دیگری «خان» است ... این طور که معلوم می شود برای اهدای این عناوین مقررات خاصی وجود ندارد.^۲

«خان» لقبی است که از طرف حکومت وقت به کسی اعطای می شود و در کشور بسیار متداول و معمول است. قبلاً این لقب به کسی اعطا می شد که صاحب منصبی در دستگاه حکومت بود اما از وقتی که فرزندان آنان وارث و مدعی آن شدند ایران خانهای زیادی پیدا کرده است. اغلب نوکرها، پسرها و نوه آن کسی که عنوان خان را داشت صاحب چنین امتیازی می شدند.^۳

لازم به توضیح است که برخی القاب مانند «خان» مربوط به عصر زمینداری در ایران است و به معنای «مالك» و «ارباب» «سرکرده» آمده است همچنین می گویند این لقب قبل از تسلط مغول در ایران متداول نبوده است و مترادف «آقا» و «خواجه» و «مهر» است که مؤنث آن نیز «خانم» می شود.^۴ گاه لقب خان توسط شاه هم اعطا می شده است که البته به لحاظ اعتبار و ارزش به پایه «بیگلربیگی» در عصر صفوی نمی رسیده است.^۵

با کمی دقت می بینیم که سیاحان در سفرنامه های خود، به هیچ وجه به اعتبار زیارت در نزد ایرانیان اندیشه نکرده اند و از ظرافت و اهمیت آن مطلع نبوده اند. علت آن هم کاملاً مشخص است.

۱ - ابراهام و. ویلیامز، جکسن، سفرنامه جکسن، ترجمه منوچهر امیری - فریدون بدره ای، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۲، چاپ اول، ص ۱۹۲.

۲ - ا. ار، دورانده، سفرنامه دورانده، ترجمه علی محمد ساکی، خرم آباد لرستان، کتابفروشی محمدی، ۱۳۴۶، ص ۱۹۵.

۳ - جان ویشارد، بیست سال در ایران، ص ۱۸۶.

۴ - علی اکبر دهخدا، لغتنامه دهخدا، زیر نظر دکتر محمد معین، حرف «خ»، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۱، ص ۱۵۲.

۵ - میرزا اسمعیل، تذکرة الملوك، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۳۲، ص ۴.

نخست: عدم آشنایی آنان به مذهب و علایق مذهبی ایرانیان.
 دوم: عدم آشنایی آنان به مردم و خصوصیات اجتماعی جامعه ایران.
 سوم: عدم آشنایی آنان با زبان، معتقدات، رسوم و عادات اجتماعی مردم ایران زمین.
 چهارم: قضاوت‌های نادرست و مقایسه‌های نابجا که ناشی از عدم شناخت آنان می‌باشد.

۴- بست و بست نشینی

در مکانهای مقدس و زیارتی علاوه بر رسوم و آدابی که قسمتی از آن ذکر گردید رسمی دیگر نیز وجود دارد که در نظر سیاحان گاهی بسیار جالب و دیدنی و گاهی زشت و ناپسند بوده است. رسمی که در ایران سابقه‌ای طولانی و مکانهای گوناگون و متفاوت دارد و با عنایت به عرف مردم در هر جا با کمی تفاوت، قابل اجراست. این رسم از پناه آوردن به اماکن مقدس یا منزل شیخی عالیقدر یا عارفی بزرگ شروع شده و به آشپزخانه حکومتی و طویله حاکم شهر ختم می‌شود.

مشهد نیز در طول تاریخ به دلیل وجود مکانهای مقدس با این مقوله آشناست. بنابراین ذکر تاریخچه‌ای مختصر از این رسم را بی نتیجه نیافتیم.

«بست» در زبان فارسی حریم امنی است که انسان یا جاننداری در پناه و سایه آن از تعرض و تعدی غیر، مصون و محفوظ می‌ماند. یا اینکه انسان را در بیان عقیده یا درخواستی در مقابل شخص یا اشخاص قادر می‌سازد که در حال عادی و معمولی قادر به اظهار آن نیست.

اهمیت این پدیده یعنی بست و بست نشینی تا آنجاست که به عنوان عامل سازنده یا بازدارنده بسیاری از کُنشها و واکنشهای اجتماعی، سیاسی، عقیدتی، سنتی، مذهبی، تاریخی و مانند آن در جامعه ما و سایر جوامع مطرح بوده و شایسته است که به طور جداگانه مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد.^۱

شاید بتوان ریشه سنت «بست نشینی» را در دورانهای بسیار دور تاریخ یعنی قبل از

۱- دکتر عباس خالصی، تاریخچه بست و بست نشینی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۶، چاپ اول، ص ۹.

پیدایش ادیان الهی در اثر گرایش انسانها به پرستش و توسل به مقدسات ذهنی ساخته و پرداخته اذهان خویش با سمبلهای عینی پیدا کرد.

از توتیمسم^۱ گرفته تا تابوئیسم^۲ و آنی میسم^۳ و فتی شیسم^۴ تا بودائیسیم^۵ و بالاخره ادیان توحیدی و اعتقادی به يك تجرد مطلق ماورایی. انسانها همواره خدایانی را می جسته اند تا پرستش کنند و آنها را حامی و ناجی خویش بدانند؛ در مقابل مشکلات و بلاهای بی شمار آنها را چاره ساز و گره گشای مسایل و درمان دردهایشان بشناسند. لذا یا دست به دامان بعضی از پدیده های طبیعی می زدند و آنها را خدای گونه می پرستیدند و یا آنکه اشیا و ابزاری را دست ساخته خویش «بت» می کردند و ستایش می نمودند. و آنها را به ناچار و از سر نیاز و سیله و شفیی برای قرب به معبود و خدای خیالی می شناختند و یا آنکه عیناً می پرستیدند.^۶ باری در جوامعی مثل کشور ما که هم عقاید مذهبی نفوذ و رسوخ فراوان داشته است و به واسطه وجود بقاع و اماکن مقدس توجه عام بدانها از رونق بسزایی برخوردار بوده است، و هم این که خصایل و خلقیات پسندیده ای از جمله خصلت والای عفو و اغماض در بین مردم ارزش و اهمیت شایانی داشته به گونه ای که بسیار دیده شده است که مردان این چنین صاحب کرم و بخشش نه به کوچکترین بهایی که به کمترین بهانه ای مثل عذر تقصیر خواستن یا میانجی و واسطه ای تراشیدن و بالاتر از همه بست نشستن در اماکن مقدس از سر گناه و تقصیر خطاکار گذشته و از حق مسلم و قانونی خویش در می گذشتند و عفو و اغماض را براحتی جایگزین قصاص و انتقام و حتی خونخواهی می نمودند. اگر چه گاهی مدعی خون نزدیکترین کسانشان از «قاتل بست نشین» بودند.

با پیدایش و شیوع بست نشینی که بیشتر بُعد معنوی داشت و در سایه اماکن مقدس و افراد و شخصیت های مذهبی و روحانی بوده است، رفته رفته حکام و سلاطین که غالباً خود را وزنه ای همسنگ روحانیون و مظاهر معنوی می دانستند و گاهی در سوی مخالف و معارض با آنها، کوس «لمن الملکی» و سیطره و نفوذ بیشتر می زدند. گاهی قدرت روحانیت فایق بر

1 - Totemisme

2 - Taboism

3 - Animisme

4 - Fetishisme

5 - Boudaisme

۶- همان منبع، صص ۱۱ و ۱۲؛ به اختصار.

مقام سلطنت و حکومت و زمانی دست نشانده و مقهور آن و عامل اجرای نیت آنها بوده است. اما هر چه بود رتق و فتق امور مردم با حکام و سلاطین بوده است و قصاص و مجازات و اخذ خراج و مالیات، اعمال سیاست و عفو و اغماض و خلاصه کار مملکت داری با همه ویژگیهایش با دربار و عمال دیوان بود و از این رو، رعایا برای رفع ظلم و تعدی از خود یا فرار از چنگ مجازات و تنبیه و شکنجه و اعدام و غیره در جستجوی مفری و چاره‌ای بودند که یا دست به دامان مقدسات زده، یا آنکه به اماکن و عناوینی که حکومتها و پادشاهان در این جهت و از روی «عمد» یا «اجبار» از روی «باور» یا «ریا» معرفی می‌کردند، پناه می‌جستند.

یعنی به عبارتی، یا همان بستهای مقدس مورد قبول عام را درست می‌دانستند، یا آنکه خود نیز مکانهایی را برای دادخواهی و تظلم رعایا، پناهگاهی امن معرفی می‌کردند. دیوارهای مجاور قصر، زنجیر دارالعماره، اصطبل‌های بزرگان و سرطوله‌ها و از این قبیل، جزیی از این مکانهای امن بوده‌اند.

و بتدریج اماکنی که بیشتر جنبه دولتی و سیاسی داشت به اماکن مقدس قبلی به‌عنوان «بست» افزوده شد. نظیر تلگرافخانه‌ها، مجالس قانونگذاری، سفارتخانه‌های کشورهای بیگانه و ذیل پرچم‌ها و این گونه اماکن متناسب با جریانات روز و شیوه حکومتها و افکار مردم مفر و پناهگاهی برای بست نشینان ستمدیده یا فراریان از مجازات یا طالبان حق شد. با گذشت زمان و تغییر اوضاع اجتماعی این پدیده مطلوب نیز متحول و حتی در بسیاری از موارد مسخ و از هدف منحرف گردیده، تا اینکه به‌طور کلی حرمت اولیه این آیین مقبول و پسندیده اجتماعی لوث شد و تقریباً هدف و محل بست و بست نشینی چهره زشت و ناپسندی یافت.

شاید بتوان اوج و رونق بازار بست‌نشینی در ایران، به خصوص در بعد منفی آن را در زمان قاجاریه دانست تا جایی که از تعدی و دخالت مستقیم و غیر مستقیم بیگانگان در امور داخلی کشور و حمایت و پناه دادن به خیانتکاران، مردانی چون امیرکبیر با همه اقتدارش را به تنگ آورد.

و شاید او بود که برای نخستین بار در تاریخ به‌طور رسمی بنای ستیز و مخالفت با آیین بست‌نشینی در ایران را گذاشت. و این سنت جاری تغییر شکل یافته را به زیر پا نهاد و با

آن در افتاد، «بست» را شکست و «بست نشینی» را تعطیل کرد.^۱

جالب آنکه در این آشفته بازار اجتماعی (شیوع بست و بست نشینی) دست اجانب و اربابان روس و انگلیسی در رونق این سنت، به طور آشکار و پنهان سخت در کار بود.^۲ و «امیر کبیر» با هدف کوتاه کردن دست اجانب و کاستن از دخالت‌های نابجای آنها مجبور به تعطیل این رسم شد. دیگر آنکه قاعده بست با اصول نظم میرزاتقی خان سازگار نبود. زیرا او حکومت قانون و عدالت را برقرار ساخت و دولت مرکزی قدرت یافته بود.

بدین ترتیب امیر کبیر با گرفتن موافقت امام جمعه وقت تهران در سال ۱۲۶۶ ه. ق.

آیین «بست» را لغو کرد و به این رسم تحریف شده خاتمه بخشید.^۳

اما آنچه در سفرنامه‌ها در این خصوص ذکر شده، حاکی از دیدگاه‌های مختلفی است، که ذکر آن بی فایده نیست. «کاتف» که در عصر شاه عباس صفوی (۱۶۲۳ م) با پیشه بازرگانی به ایران آمد چنین رسمی را (منظور بست نشینی و پناه آوردن دزدان و غیره به مقابر بزرگان صفوی در اردبیل) نوعی حيله و نیرنگ به حساب می آورد و نوشته است که مسؤولان با این عمل کمکی به خطاکاران می کنند تا از مجازات رهایی یابند.^۴

پولاک نیز می گوید: حاجی میرزا آقاسی (متوفا به سال ۱۲۶۵ ه. ق.) وزیر شاه مرحوم محمد شاه به اصلاح این رسم کمر همت بست. بر اثر ترتیبی که وی مقرر داشت و بعدها نیز سخت مورد تأیید میرزاتقی خان امیر نظام (مقتول به سال ۱۲۶۸ ه. ق.) قرار گرفت و به موقع اجرا گذارده شد در سراسر مملکت تنها سه «بست» به رسمیت شناخته شد که هیچ کس نمی توانست به حریم آنها تجاوز کند:

الف- امامزاده شاهزاده عبدالعظیم، در شهر قدیم «ری» نزدیک تهران.

ب- قم.

۱- همان منبع، صص ۱۵ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰؛ به اختصار.

۲- همان منبع، ص ۹۶.

۳- همان منبع، ص ۱۴۰.

۴- فدت آفانس یویج کاتف، سفرنامه کاتف، ترجمه محمد صادق همایون فرد، ویرایش عبدالعلی سیاوشی،

تهران، کتابخانه ملی ایران، ۲۵۳۶، ص ۵۰.

ج - بقعه امام رضا (ع) در مشهد.

«... سراسر مشهد برای کسانی که از نظر دزدی، اختلاس و حتی ضربه منجر به مرگ تحت تعقیب بودند، «بست» محسوب می شد. پناهندگان در این جا خود «مهاجرنشینی» را تشکیل داده اند و بدون هیچ رادع و مانعی به کسب و کار مشغولند و حتی کسی نمی تواند آنها را به استرداد مال مسروقه وادارد. اما آدمکشان سرشناس و خیانتکاران و وطن فروشان یعنی کسانی که شاه به ثروت آنان چشم داشت فقط در صحن می توانستند پناه بجویند. ولی هرگاه در نقطه ای دورتر مثلاً در داخل حوزه دیده شوند فقط به فرمان «متولی باشی» می توان آنها را دستگیر و خارج کرد نه به دستور «دولت».

در داخل بقعه هیچ کس را به هیچ عنوان نمی توان دستگیر کرد. حداکثر کاری که می توان کرد این است که متولی باشی مانع از رساندن مواد غذایی به فرد جنایتکار گردد تا جایی که گرسنگی او را ناگزیر به خارج شدن از آن مکان مقدس کند. معهذا «بست» چنان مورد احترام خاص مردم است که با وجود نهی متولی باشی باز مردم متدینی یافت می شوند که پنهانی به بست نشین غذا برسانند.

عفو گرفتن برای پناهندگان یا باز خریدن کیفر آنان کاری است که در نظر مردم ثواب دارد. گذشته از اینها هنوز هم مساجد، اصطبلها و زرادخانه ها به تمام کسانی که خطایی جزئی مرتکب شده اند و یا به ارتکاب آن مظنون هستند پناه میدهد.^۱

۱ - یاکوب ادوارد پولاک، سفرنامه پولاک، صص ۳۲۴ - ۳۲۵.

بخش چهارم

مشهد و سیاحانِ عصر

صفویه و افشاریه

اقوام و طوایف خراسان

کتابهای زیادی درباره اقوام و طوایفی که در خراسان زندگی کرده و می کنند به رشته تحریر در آمده است. اما آنچه در کتابهای سیاحان، سفرنامه ها و خاطرات ایشان، توجه ما را جلب کرد و به علت محدوده کار و اهمیت موضوع ما را بر آن داشت تا بخشی را نیز به اقوام، ایلات و طوایف خراسان اختصاص دهیم، اهمیت این طوایف از نظر اقتصادی، اختلاط نژادی و تأثیرگذاری بر فرهنگ مردم خراسان و کثرت این اقوام و ایلات در خراسان بود. تا آنجا که پولاک درباره سفر خود به ایران چنین می گوید:

«بسیاری از اهالی خراسان از اختلاط با نژاد ترکمن به وجود آمده اند و این اختلاط برای بیننده مشخص است. مطابق با سرشماری رسمی سال ۱۸۵۵م در ایران بیست و دو هزار و چهارصد و هفتاد و پنج خانوار، یا بهتر بگویم خیمه «قره چادر» ترکمن از قبایل یموت، گوکلان و تکه وجود دارد. اینان در دشتهای وسیع واقع در کنار رود گرگان و اترک که به دریای خزر - در ساحل جنوب شرقی - آن می ریزند سکنی گرفته اند و تا حدود بجنورد و مشهد در خراسان پراکنده اند. هر چند که اسماً از رعایای این مملکت هستند باز از برکت اوضاع و احوال رقت بار کشور یا مالیات اندکی می دهند یا بکلی از پرداخت آن تحاشی دارند. آنها تقریباً هر روز ثروت مملکت را غارت می کنند و مردم را به اسارت می گیرند و آنان را به عنوان غلام به «خیوه» و «بخارا» می برند و می فروشند. هرگاه حکام استرآباد و مشهد نیرومند باشند آن وقت به غارت طوایف و قبایل می پردازند و دست به چپاول رعایا می زنند و غلامان و اسبانی را که به غنیمت گرفته اند به عنوان پیشکش

به خدمت شاه می‌فرستند.^۱

وضع ایلات و طوایف گوناگون در خراسان چنین بوده، که در دوره‌های مختلف با کمتر تفاوتی در شیوه زندگی و معیشتی به همین منوال می‌گذشته است. این ایلات هیچ‌گاه قصد قبول دولت مرکزی قدرتمند را نداشته‌اند. در تاریخ سیاسی کشور ما نیز نقش عمده‌ای را ایفا نموده‌اند و مردان جنگجوی آنها بارها سران حکومتی ما شده‌اند. سلاطین ایران چه در عصر صفویه و چه افشاریه و زندیه و سپس قاجاریه همه سعی در کاهش قدرت این ایلات داشته‌اند هر چند که خود از میان گروههایی از آنها برخاسته بودند.

از این میان شاید بتوان گفت که نادر شاه بیش از سلاطین سلف سیاست اسکان عشایر را دنبال کرد زیرا در پاره‌ای از موارد می‌خواست در سرزمینهایی که تازه تسخیر کرده بود ساخلو برقرار کند. از این گذشته قصد او از اتخاذ این سیاست آن بود که احتمال طغیان و عصیان سرکشان کمتر گردد.

او در ۱۱۴۳ هـ. / ۱۷۳۰ م فرمان داد که پنجاه تا شصت هزار خانوار از عشایر آذربایجان و عراق عجم و فارس به خراسان کوچ کنند و در سال ۱۱۴۵ هـ. / ۱۷۳۲ م شصت هزار تن از ابدالیان حوالی هرات را به مشهد و نیشابور و دامغان کوچ داد.

در همان سال سه هزار خانوار از عشایر هفت لنگ بختیاری را به خراسان فرستاد. پس از فرونشاندن آتش شورش بختیارها عده دیگری از عشایر هفت لنگ را با عده‌ای از عشایر چهار لنگ که بالغ بر ده هزار خانوار می‌شدند به «جام» خراسان کوچ داد. هنگامی که نادرشاه در ۱۷۳۲ م [۱۱۴۵ هـ. ق] به تفلیس رسید شش هزار خانوار از گرجیان را که با وی دشمن بودند به خراسان تبعید کرد.^۲ همان‌طور که ذکر آن گذشت با این‌که شاه طهماسب و شاه عباس صفوی سیاست اسکان طوایف را دنبال می‌کردند و آنها را در سرحدات شرقی به عنوان حایل بین خود و ازبکان قرار داده بودند اما این سیاست را نادر به حد اعلای خود رسانید. نادر خود یکی از افراد همین قبایل کوچ داده شده به خراسان توسط سلاطین صفوی بود.

۱- یاکوب ادوارد پولاک، سفرنامه پولاک، ص ۳۲.

۲- ا.ک. س. لمبتون، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵،

ص ۲۵۳. (بقتل از تاریخ نادری اثر لارنس لاکهارت)، صص ۲-۵۱.

این سیاست در زمان قاجاریه هم همانند دوران سلسله‌های پیشین دنبال گردید و تقسیم ایلات و تقویت و تضعیف بعضی مجدداً آغاز شد. تا آنجا که در سرحدات شمال شرقی ایران نیز تغییراتی در وضع مردم ایلات داده شد.

آقا محمد خان در قبال کمک ترکمانان به او و پدرش اجازه داد که آنان از سواحل «اترك» به دشت «گرگان» در آیند و دهات ساحل «قراسو» را به عنوان تیول به آنان داد. درحالی که علت عمده ناامنی در عصر قاجار ترکمانان بودند. آنان بارها در راه مشهد و حوالی آن به کاروانها می‌تاختند و ترکتازیهای آنان و نیز ازبکان از آن سوی مرز باعث خرابی شمال خراسان شد. پس از لشکرکشی فاتحانه عباس میرزا به سرخس تاخت و تاز ترکمانان موقتاً فرو نشست اما دوباره پس از مرگ او آغاز شد.^۱

این تاخت و تازها، غارتها و جنگها تا جدایی نواحی از خراسان بزرگ در عصر قاجار در دو عهدنامه پاریس (۱۸۵۷ م) و عهدنامه آخال (۱۸۸۱ م) توسط انگلیسها و روسها برای حفظ منافعتشان در هند و ایران ادامه داشت و در این مدت هزاران ایرانی به اسارت برده شدند و در بازارهای شرقی خراسان به فروش رسیدند.

آلکسی بارنز که در سالهای ۳۳ - ۱۸۳۱ م از ایران دیدن می‌کرده است، در مسافرت خود به مشهد به گروهی از ترکمانان بر می‌خورد که از جنگی که در آن شکست خورده بودند بر می‌گشتند. او در انتها از ترس و بدبینی که نسبت به این غارتگران صحراگرد دارد می‌نویسد:

«کاشکی تمام غارتگریهایشان همین سرانجام را داشته باشد، یعنی شکست».^۲

او این گروه کوچک را از «آلامانها» می‌داند.

شاید میل بی حد و حصر آنان به جنگ و غنیمت که به آن افتخار می‌کرده‌اند و از شیوه زندگی و معیشت آنها سرچشمه می‌گرفته است و شاید اذیت و آزار سلاطین ایران در طول تاریخ و کشاندن آنان به جاهایی که از زادگاه و مناطق زیر نظرشان صدها بلکه هزاران کیلومتر فاصله داشت و شاید هم میل به دست آوردن کالاهای جدید و متنوع شهرها باعث

۱- همان منبع، صص ۶۹-۲۶۸ به نقل از کتاب رابینو، ص ۸۱ و کتاب فریزر ص ۶۲۵.

۲- آلکسی بارنز، سفرنامه بارنز، ص ۳۹.

می‌گردید که آنها این گونه به مردم بی‌گناه تاخته و به اسارت ببرند.

در عصر صفوی دو سیاح مشهور آدام اولتاریوس که به سال (۱۶۳۶ م) به ایران آمده و سانسون که در سال (۱۶۸۳ م) در ایران بوده است، هر دو از حملات غیر قابل پیش‌بینی و سریع ازبکان که حتی بیابانهای خشک و سوزان خراسان هم جلو نفوذ آنها را نمی‌گرفته است سخن رانده‌اند.^۱ آنها از جنگهای شاه عباس با ازبکان در خراسان نیز مطالبی نوشته‌اند.^۲

سانسون از گروههایی از سپاه صفوی یاد می‌کند و تعداد آنها را بالغ بر دوازده هزار نفر در ایالت قندهار و بیست هزار نفر در خراسان می‌نویسد که از ترس حمله مغول بزرگ و تاتارهای بلخ در این حوالی مستقر شده بودند.^۳

اولیویه^۴ در سال (۱۷۹۶ م) به ایران سفر کرد، او «مشهد را شهری بزرگ و شایان و همچنین محل تردد ازبکها و ترکان و طوایف بسیار دیگر دانسته است.»^۵

ژاک دومرگان هم که به همراه يك هیأت علمی فرانسوی (۹۱-۱۸۸۹ م) در ایران به سر می‌برده است، از طوایف افغانها که به تعداد کمی وجود داشته‌اند ذکر نموده است. آنها در زمان جنگهای ایران، به افغانستان منتقل شده‌اند یکی از اجتماعات آنها «بنغشی» "Benyhechi" واقع در شهر استرآباد می‌باشد.

او در ادامه می‌گوید: دیگر افغانها، در مشهد، و شهرهای خراسان و تهران زندگی می‌کنند^۶ ملیتهای گوناگون و طوایف و قبایل مختلف ترکیبی عجیب را در مشهد فراهم ساخته بودند. در خیابانها به راحتی هر لباسی و هر شخصی با هر لهجه و زبانی دیده می‌شد. علاوه بر ترکیب نژادی عجیب و متنوع، ادیان و مذاهب گوناگونی هم دیده می‌شد. یهودیانی

۱- سانسون، سفرنامه سانسون، ص ۱۹۹.

۲- آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ص ۷۰۶.

۳- سانسون، پیشین، ص ۱۴۲.

۴- وی پزشک بود و علاوه بر این کارپستهای سیاسی نیز داشت. در سال ۱۷۹۶ م وارد ایران شد و کتابش را درباره مقطع حساس تغییر سلطنت از آقا محمد خان به فتحعلیشاه قاجار نوشته است.

۵- اولیویه، سفرنامه اولیویه، ترجمه محمد طاهری میرزا، به تصحیح غلامرضا وهرام، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱، چاپ اول، ص ۶۰.

۶- ژاک دومرگان، هیأت علمی فرانسه در ایران، ترجمه کاظم اودیعی، تبریز، انتشارات چهر، تبریز، ۱۳۳۸، ص ۹۳.

که با ترکمانها در مشهد داد و ستد دارند^۱، افغانهای سنی، بایبها، شیعیان، مسیحیان، بوداییان، زردتشتیان و کافران و ... در این شهر حضور دارند، گاه در لباس فاخر و گاه در شکل فقری تهیدست. اختلاط نژاد - ترکیب فرهنگی همه و همه دست به دست هم داده و از مشهد شهری هزار و یک رنگ در دنیای هزار و یکشب ساخته است.

البته باید یادآور شد که مطالب سیاحان درباره ایلها و طایفه‌های خراسان کامل نیست زیرا آنها تنها در مسیر خود به تعدادی از طوایف برخورد کرده‌اند و از آنها نام برده‌اند که بیقین تمام آنها نخواهد بود. نیز سیاحان به نقش اقتصادی این طوایف و قبایل اشاره‌ای نداشته‌اند حال آنکه آنها را می‌توان از مهمترین تولید کنندگان محصولات دامی دانست و همچنین صنایع دستی و بافت فرشهایی با نقش‌های سنتی را باید از تولیدات قابل اهمیت آنها ذکر نمود. حال آنکه سیاحان تنها به فعالیتهای نظامی و سیاسی آنها پرداخته‌اند و توجهی به نقش اقتصادی آنها در تولید پشم و روغن و دیگر تولیدات دامی نداشته‌اند. گذاشته از دسته‌بندیها و تقسیمات گوناگون، بطور کلی می‌توان ایلها و طایفه‌های خراسان را به چهار گروه بزرگ تقسیم نمود.

الف - ایلها و طایفه‌های ترک خراسان

ب - ایلها و طایفه‌های کرد خراسان

ج - طایفه‌های عشایری عرب

د - طایفه‌های مختلف خراسان.

که هر کدام از این چهار گروه خود به دسته‌ها و طایفه‌های جزئی‌تری تقرباً از یک ریشه نژادی و دارای یک گویش مشخص از یکدیگر متمایز می‌گردند، که صحبت در باره همه آنها در این مختصر نمی‌گنجد^۲.

۱ - الکسی بارنز، سفرنامه بارنز، ص ۴۰.

۲ - برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به:

الف - سید محمدعلی میرنیا، ایلها و طایفه‌های عشایری خراسان، تهران، انتشارات نسل دانش، ۱۳۶۹، چاپ اول.

ب - امین گلی، تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمنها تهران، نشر علم، ۱۳۶۶، چاپ اول.

ج - کلیم الله توحیدی، حرکت تاریخی کرد به خراسان در دفاع از استقلال ایران، مشهد، چاپخانه کوشش، ۱۳۵۹.

د - سید علی میرنیا، طوایف ترکمان در دشت گرگان و خراسان، مشهد، انتشارات اطلس، ۱۳۶۶، چاپ اول.

رونق و گسترش شهر مشهد

یافتن راه دریایی اروپا به شبه قاره هند و جنوب آسیا از طریق گردش به دور سواحل آفریقا در حدود سال ۱۴۸۸ میلادی، کشف آمریکا در سال ۱۴۹۲ م دو عامل مهمی بود که دریانوردان اروپا را به سوی ثروتهای طبیعی و سرشار این قاره جذب نمود. تکامل اسلحه‌های گرم و صنعت کشتی‌سازی نیز اروپاییان را در پیشبرد این هدف کمک بسزایی نمود تا جایی که هر کشور اروپایی به خاطر ربودن گوی سبقت در بهبود اقتصاد کشور خود از طریق تجارت و استعمار مناطق تازه مکشوفه به راه حل جدیدی می‌اندیشید.

این رقابت منتهی بدان شد که در سده‌های ۱۵ و ۱۶ میلادی دو کشور عظیم و نیرومند دریانورد در اروپا یعنی اسپانیا و پرتغال^۱ با حمایت پاپ حتی کره زمین را بین خود به دو بخش تقسیم کردند...^۲

چندی بعد فرانسویان، هلندیان و انگلیسها هم به این جمع پیوسته و از این سفره گسترده لقمه‌هایی برگرفتند و برای بهره‌گیری بیشتر از اجناس ارزشمند و مواد اولیه ارزان

۱ - فیلیپین که به دست ماژلان کشف شده بود به تصرف اسپانیا درآمد و کاربال (Carbal) در سال ۱۵۰۰ میلادی برزیل را کشف کرده بود که آن را از آن پرتغال شمردند. صرف نظر از این دو، تمامی آمریکا به تصرف اسپانیا درآمد و پرتغال صاحب تجارت تمامی آسیا و هند شرقی گردید.

۲ - رابرت روزول پالمر، تاریخ جهان نو، ترجمه ابوالقاسم طاهری، جلد اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، چاپ

به زودی شرکتهای عظیم تجاری بر پا گردید ... کمپانی بریتانیایی «هند شرقی» که به دست انگلستان در ۱۶۰۰ م تأسیس گردید، یکی از مهمترین آنها بود. و پس از آن کمپانی هند شرقی هلند از ادغام چندین شرکت تجاری در سال ۱۶۰۲ م تأسیس گردید و در فعالیتهای تجاری خود رقیب کمپانی هند شرقی^۱ بریتانیا شد.^۲

دیری نگذشت که منافع کمپانیهای هلندی و انگلیسی با هم تصادم کرد. مجادله آنها در ابتدا بر سر تجارت ادویه و فلفل بود. زیرا از میان تمام کالاهایی که در آن موقع از شرق به اروپا می رفت این دو کالا گرانباتر از همه بود و خریدار بسیار داشت و در این تجارت ابتدا پرتغالیها و بعد انگلیسها رقیب هلندیها بودند.^۳

البته نمایندگان شرکت هند شرقی انگلیسی که در بندر عباس بوده اند با سابقه آشنایی طولانی با مسایل ایران و داشتن تعداد کافی نمایندگی در نقاط مختلف ایران، امور داد و ستد را به خوبی از پیش می برده اند. جز این که در مواردی مشکلات داخلی، وجود برخی حکام سودجو و فرصت طلب و امثال اینها در کار و کسب و زندگی آنها مؤثر می شده است.^۴ وجود رقبای قدرتمند نیز از سایر کشورهای اروپایی برای آنها زحمتهایی را ایجاد می نمود. با تمام این مشکلات هنوز هم تجارت با ایران برای کشورهای مختلف طرف معامله سودآور بوده است. و این مهم را براحتی می توان از رقابتهای تجاری کشورهای اروپایی همانند پرتغال و انگلیس و هلند و کشورهای دیگر اروپایی که در سالهای بعد وارد عرصه رقابت تجاری شدند دریافت.^۵

۱ - کمپانی مذکور در سال ۱۸۵۸ میلادی منحل گردید.

۲ - احسان الله مؤید، سفرنامه افسران و کارمندان آلمانی در خدمت کمپانی شرقی - غربی هلند، مجله هنر و مردم، تهران، دیماه ۲۵۳۶، سال ۱۶، شماره ۱۸۳، صص ۵۷-۵۸ به اختصار.

۳ - سرآرنولد ویلسن، خلیج فارس، ترجمه محمد سعیدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶، چاپ دوم، ص ۱۸۳.

۴ - رضا شعبانی، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، جلد اول، تهران، انتشارات نوین، ۱۳۶۹، چاپ دوم، ص ۴۵۵.

۵ - برای اطلاع بیشتر ر. ک: سرآرنولد ویلسن، خلیج فارس، ترجمه محمد سعیدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶، چاپ دوم، صص ۱۲۲-۱۲۹.

با گذشت زمان و گسترش تجارت و رشد صنعت کشتی سازی و کشف راههای جدید و گرایش تجار به راههای امن تر پاره‌ای از راههای زمینی خود به خود متروک گشته و از میان رفت.

تاورنیه می‌نویسد:

«راه هندوستان از جانب قندهار راهی بس قدیمی است و سابق بر این قبل از آن که پرتغالیها مالک هرمز شوند، از آنجا خیلی بیشتر از این زمان رفت و آمد می‌شد. [منظور حدود سالهای ۱۶۲۹ میلادی است که تاورنیه در ایران حضور داشته] از وقتی کشتیهای فرنگیان که هر سال به بندرعباس می‌آیند راه مسافرت بحری را میان ایران و هندوستان تسهیل کرده‌اند، آن راه تقریباً متروک شده است.

قبل از آن در دریای بندرعباس هیچگونه کشتی جز چند قایق ناچیز دیده نمی‌شد که حتی کفایت حمل و نقل مال التجاره فراوانی که از هندوستان خارج می‌شد را نمی‌کرد. اما با وجود سهولت مسافرت با کشتی باز بعضی از تجار هستند که از راه خشکی مسافرت می‌نمایند و پارچه‌های ظریف و اعلای هندوستان از آن راه به ما می‌رسد.

اشخاصی که از مسکو و لهستان و ایالات شمالی مملکت عثمانی می‌آیند و می‌خواهند بدون رفتن به اصفهان و هرمز به هندوستان بروند وقتی به قزوین رسیدند باید راه اصفهان را به طرف دست راست انداخته مستقیماً از طرف مشرق از ایالات گرگان و خراسان و قندهار عبور نمایند.^۱

این راه زمینی طولانی، نامعمور و گاهی نیز خطرناک است. در این باره در سفرنامه کروسنيسکی که مدت ۱۸ سال در ایران زندگی نموده است^۲ (۲۵ - ۱۷۰۷ م) چنین می‌خوانیم:

«از اصفهان تا قندهار دو راه است. یکی معمور و آبادان و یکی بیابانی که خالی از باد سموم نیست و از راه معمور، که کاروان نود روز می‌رود و چاپار از پنجاه روز و در شهر

۱ - ژان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۶۹۵.

۲ - البته در کتاب سیری در سفرنامه‌های جهانگردان خارجی راجع به ایران آقای مهربان امیری نویسنده کتاب

مدت اقامت وی را در جلفای اصفهان ۲۰ سال ذکر نموده است.

معمورش، شهر سجان (= سجستان) واقع است و پادشاهان عجم که در قزوین و طهران می‌نشسته‌اند و لشکر به قندهار می‌فرستاده‌اند از راه مشهد و هرات می‌رفته‌اند و سی آمده‌اند و این راه زیاد معمور بود.^۱

به گفته تاورنیه غیر از پادشاهان، «تجار نیز اغلب این راه را انتخاب می‌نموده‌اند».^۲ به غیر از راه تجاری خشکی که از مشهد نیز می‌گذشته و این شهر را به عنوان يك شهر ترانزیت بعد از شهرهای «هرات» و «قندهار» مطرح می‌نمود، رونق واقعی شهر مشهد از زمان صفویه آغاز، در عهد نادری به بالندگی و در عصر قاجار به شکوفایی رسید. رونق این شهر (مشهد) را باید در عصر صفوی به دلیل تغییر راههای تجاری و پس از آن سلاطین صفوی دانست. هر چند که این موضوع از اهمیت مذهبی و اجتماعی وجود آرامگاه امام رضا (ع) در مشهد چیزی نمی‌کاهد. در کتاب *مطلع الشمس* از قول فورشایر سیاح انگلیسی که به ایران آمده (۱۷۸۳ م) و از مشهد دیدن نموده چنین آمده است:

«هرات در عهد شاه اسماعیل صفوی از دارالملکی خراسان خارج شد و مشهد که مضجع حضرت امام رضا (ع) می‌باشد، قاعده این مملکت گردید. شاه اسماعیل خود را از نژاد امام رضا (ع) می‌دانسته و از زمان این پادشاه مشهد به واسطه هدایا و توجهات جماعت شیعه با رونق و معمور گردید».^۳

از این گفته برآحتی می‌توان دریافت که شاهان صفوی به خاطر اینکه به حکومت خود جنبه روحانی و تقدس و مشروعیت ببخشند، خود را از نژاد ائمه اطهار معرفی کرده و سپس به رونق مقابر آنها در جهت اجرای سیاستهای خود اقدام نمودند.

سانسون (۱۶۸۳ م) می‌گوید:

«شاه عباس چون نمی‌خواست رعایایش پول خود را از مملکت خارج کنند و در

۱ - تادوز یودا کروسینسکی، سفرنامه کروسینسکی، ترجمه عبدالرزاق دنبلی (مفتون)، تصحیح دکتر مریم میراحمدی، تهران، توس، ۱۳۶۳، چاپ اول، صص ۲۹ - ۳۰.

۲ - تاورنیه، پیشین، ص ۶۹۵.

۳ - محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، *مطلع الشمس*، ص ۱۳.

قلمرو حکومت عثمانی خرج نمایند و می‌خواست آنها را از رفتن به مکه منصرف گرداند به رعایایش عشق و ارادت به امام رضا (ع) را که یکی از دوازده امام ایرانیان می‌باشد القا کرد... شاه عباس چنان احترامی برای این مقبره فراهم ساخت که بزرگترین امرا و بزرگان مملکت وصیت می‌کردند که در مساجد این مقبره به خاک سپرده شوند و املاک و اشیای نفیس زیادی را به آستان حضرت رضا (ع) اهدا کنند.^۱

در این گفتار سانسون دلایل اقتصادی را باعث اهمیت شهر مشهد و رونق حرم مطهر که از مسایل مهم و با اهمیت در رونق این شهر می‌باشد، می‌داند مورخان دیگری هم در این مورد سخن گفته‌اند.

اعتماد السلطنه در منتظم ناصری می‌نویسد:

«در زمان سلطنت شاه عباس ماضی بنا گذاشتند و قدغن کردند که باید زر نقد از ایران بیرون نرود و به جای زیارت حج به زیارت قبور ائمه علیه‌السلام و سایر مقابر روند و هر کس آرزوی زیارت کعبه داشت می‌بایست مبلغ خطیری به پادشاه پیشکش کند و اذن حاصل نماید و ضرری بیشتر از ضرر حج نبوده است.»^۲

بدین شکل شاه عباس از رفتن مردم به مکه و مدینه و کربلا جلوگیری کرد و سعی در رونق حرم حضرت رضا (ع) نمود که به رونق مشهد انجامید.

در کتاب مطلع الشمس از قول مسیو فریزر سیاح انگلیسی (۱۸۲۸ م) نیز می‌خوانیم:

«[مشهد] در قدیم طرف توجه نبوده و اهمیتی نداشته است و جزء حکمرانی طوس بوده که حالا خراب می‌باشد گویند وقتی همایون شاه پادشاه مغول هندوستان را خلع کردند و او فرار نموده پناه به شاه طهماسب صفوی برد در عبور از این جا دشت وسیعی را که حالا شهر مشهد در آن واقع شده دید و پسندید و نذر کرد که اگر باز به سلطنت و اقتدار خود نایل شود این مکان را که دارای محسنات طبیعی و برای تجارت کمال شایستگی را دارد آباد و در آن شهری بنانماید. بعد از آنکه همایون شاه به کمک شاه طهماسب سرزمین خود را مجدداً مالک شد تا قندهار آمد که نذر خود را ادا نماید در این جا معلوم شد که شاه طهماسب از

۱- سانسون، سفرنامه سانسون، دکتر تقی تفضلی، تهران، ۱۳۴۶، بی‌نا، ص ۲۰۱.

۲- محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری، جلد دوم، تهران، چاپ سنگی، ۱۲۲۹ هـ، ص ۲۴۱.

قصد او آگاه شده و به انجام این عمل مبادرت نموده و به وسیله‌ای نقشه‌ی سلطان هند را از معماران او گرفته شهر مشهد را ساخته است.^۱

اما این قول ضعیف است چرا که معهود نیست پادشاهی نذر کند شهری در مملکت سلطان دیگر بنا نماید، آنجه صحیح است این که، این شهر در ایام همایون شاه رو به آبادی نهاده و این پادشاه به این بلده علاقه داشته است.

باز در همان کتاب از قول هانوی سیاح دیگر انگلیسی (۱۷۴۳ م) چنین آمده است:
 «در عهد سلاطین صفویه روضه حضرت رضا(ع) زیارتگاه شده»^۲ و اسمی از شاه عباس هم نمی‌برد. اما این هم صحیح نیست چرا که در روضه‌الصفاء مسطور است که میرزا شاهرخ پسر امیر تیمور در همان وقتی که زوجه‌ او گوهرشاد آغا مسجد گوهرشاد را در جنب حرم مطهر رضوی می‌ساخت به تزئین روضه حضرت پرداخت و هر دو، مدتی در این شهر اقامت نمودند پس باید قبل از صفویه آنجا شهری شده باشد. او در همین کتاب گوید:

«همایون شاه که از هندوستان به ایران آمد در ایاب و ذهاب هر دو در مشهد بماند و به عبادت و زیارت مشغول شد و هیچ ذکری از مرمت یا توسیع این بلده به امر همایون شاه نشده است. و «مسیو فریزر» پس از این تحقیقات می‌گوید: «چون تا ابتدای سلطنت صفویه اختلاف شیعه و سنی به این درجه نبوده احتمال می‌رود که مرقد مطهر حضرت رضا(ع) نیز چندان زیارتگاه نشده باشد از آنجا که شاه طهماسب شیعه بسیار متعصبی بوده و در اعلا‌ی شعار مذهب خود کمال سعی را می‌نموده و بارها به مشهد آمده و همت به آبادی این شهر گماشته عمارت این جا رو به فزونی نهاده و چون در همین اوان شهر «طوس» هم به تنزل و انحطاط مایل آمده بود، اهالی از آنجا به مشهد نقل مکان کرده و در آن محل سکنا گرفتند.»^۳

علت رونق شهر مشهد هر چه باشد تغییر راههای تجاری و اهمیت اقتصادی این شهر را نباید فراموش نمود همان طور که آدام اولثاریوس (۱۶۳۶ م) هم این شهر را مهمترین و بزرگترین مرکز تجارت بعد از هرات ذکر می‌کند و آن را با مزار شیخ صفی الدین اردبیلی در

۱- محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، مطلع الشمس، ص ۱۴-۱۵.

۲- همان منبع، ص ۱۵.

۳- همان منبع، ص ۱۵.

اردبیل مقایسه می‌نماید.^۱

سلاطین صفوی برای رسیدن به اهداف اقتصادی و سیاسی خود، مجبور به رونق و گسترش این مکان زیارتی گشتند و بالطبع چون «زیارتگاهها همیشه در عین حال مراکز تجارت را تشکیل داده‌اند»^۲ این مکان هم از این قاعده، مستثنا نگشت. همه این عوامل دست به دست هم داد و «به قول سیاحان بازارهای مشهد را جهان نمای زنده‌ای از ملل مختلف شرقی نمود»^۳.

در این باره از قول ج. تامپسون نماینده تجاری انگلیس در سال (۱۷۴۱ میلادی) در کتاب تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران چنین آمده است:

«در مواقع صلح به مشهد، همه روزه کاروانهایی از بخارا و بلخ و بدخشان و قندهار و هند وارد می‌شدند. و بیش از نود کاروانسرا در مشهد وجود داشت و بازارهای آن بسیار غنی و دلباز بودند»^۴.

همچنین داورمرگان در هنگام توضیح و تشریح شهر استرآباد این چنین توضیح می‌دهد که: «مشهد در مقایسه با استرآباد به لحاظ اهمیت و موقعیت سوق‌الجیشی از ارزش بیشتری برخوردار است و نقش استرآباد را همانند مشهد به عنوان بازار بین محصولات آسیای مرکزی و محصولات ایران می‌داند»^۵.

تمامی این اطلاعات دلالت بر رونق و اهمیت تجاری شهر مشهد به عنوان کرسی بلاد خراسان دارد که صفویان در تسهیل و سرعت بخشیدن به این شکوفایی و رونق آن نقش بسزایی ایفا نمودند.

برخی از مورخان و سیاحان در اهمیت و چگونگی رونق یافتن شهر مشهد به نکته‌ای دیگر اشاره نموده‌اند. آن نکته این است که سلاطین صفوی با اهمیت دادن به زیارتگاه

۱- آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ص ۵۹۷-۵۹۸.

۲- و. بار تولد، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ص ۱۳۴.

۳- همان منبع، ص ۱۳۴.

۴- آلفونس گابریل، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ترجمه فتحعلی خواجه نوری، تصحیح هومان خواجه

نوری، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۸، چاپ اول، ص ۱۷۸.

۵- ژاک داورمرگان، هیأت علمی فرانسه در ایران، ص ۱۵۳.

حضرت رضا (ع) خواستند يك مكان زیارتی ملی پدید آورند.^۱ اگر باز هم فرض را بر این قرار دهیم، این موضوع هم از اهمیت دلایل تجاری شهر مشهد نمی‌گاهد. بلکه استفاده از خصوصیات یا تعصبات مذهبی ایرانیان با استفاده از هیجانات ملی و پیوندهای ناسیونالیستی هم در جهت تحقق مقاصد سیاسی و اقتصادی سلاطین صفوی بوده است.

باید پذیرفت که «ایران در زمان سلاطین صفویه نه تنها چیزی را از دست نداد، بلکه با شناختن شهر مشهد به عنوان يك شهر مقدس پیشرفت فراوان کرد. و رونق این شهر و مکان زیارتی آن به عنوان يك زیارتگاه عمومی يك ضرورت حتمی برای متحد ساختن اقوام امپراتوری بزرگ صفوی محسوب می‌گشت».^۲

۱ - فرد ریچاردز، سفرنامه فرد ریچاردز، ترجمه مهین دخت صبا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳،

ص ۱۹۶.

۲ - همان منبع، ص ۱۹۸.

اخلاق و روحیات مردم مشهد

دربارهٔ اخلاق و آداب و عادات مردم خراسان و مشهد مطالب زیادی نوشته شده است که همگی و یا بدون اغراق اکثر نویسندگان بر حُسن سلوک مردم خراسان اتفاق نظر داشته‌اند.

آقای ایرج افشار در کتاب سیمای ایران از قول مقدسی مؤلف کتاب احسن التقاسیم (۳۷۵ هـ. ق) می‌نویسد:

«خراسانیان پیگیرترین مردم در فقه آموزی و پایبندترین مردم به راستی هستند ... مرکز خراسان بزرگتر و مردمش ظریف، بردبار، نیک و بدشناس، خوش برخورد، قصه‌هایشان دل‌بازتر، سردی در هوا و مردمش کمتر ...»^۱

و همچنین از قول قزوینی مؤلف کتاب آثار البلاد و اخبار العباد (سدهٔ ۷ هـ. ق) دربارهٔ مردم خراسان می‌گوید:

«مرد و زن خراسانی از هر کسی زیباتر، داناتر و آزادتر می‌باشند و به نیکویی از هر کس سزاوارتر هستند.»

این قسمتی از صفات کلی مردم خراسان بود، مردمی که بخش وسیعی از جمعیت آنها را عشایر ساکن در خراسان تشکیل می‌دهند، نویسنده، «عشایر خراسان» را نیز این‌گونه ترسیم می‌کند:

۱ - ایرج افشار سیستانی، سیمای ایران، تهران، انتشارات آفایگ، ۱۳۷۲، چاپ اول، ص ۲۳۴.

«عشایر خراسان نیز مردمی پاك اندیش، میهمان‌نواز، رشید، سخت کوش، وطن‌دوست شاد و زنده دل هستند.»

به طور کلی صفات برجسته مردم مشهد را این گونه بر می‌شمرند.
«مردم مشهد خوش جوش، زود آشنا، عصبی مزاج، احساساتی، بی‌کینه، زود رنج و در دوستی و رفاقت قرص و محکم و پابرجا هستند.»^۱

تاورنیه (۱۶۲۹ م) عادات و اخلاق هر ملتی را معمولاً مربوط به مذهب آن ملت می‌داند.^۲ و چون مشهد مکانی مذهبی است پس لزوم داشتن خصوصیات متمایز و اخلاقی متفاوت با دیگر شهرها را ایجاب می‌نماید که به طور طبیعی از محیط و شرایط مذهبی شهر تأثیر گرفته است. دکتر جان ویشارد (۱۸۹۱ - ۱۹۱۰ م) می‌نویسد:

«در مشهد، مقدس‌ترین شهر مذهبی ایران، زندگی مردم متکی به زایران و مسافران است، و روحیه آنها بیشتر در کسب پرورش یافته است.»^۳

این روحیه خود باعث می‌گردد که مشهدیها مردمی زودجوش بار بیایند و چون در اکثر روزهای سال با اقوام و زبانهای مختلف و مردم گوناگون سرو کار دارند بتوانند با غریبها خیلی زود پیوند آشنایی برقرار نمایند. مع‌هذا نباید این پیوند را تنها در اثر میل سودجویی و کاسب منشانه آنها دانست، بلکه روحیه میهمان نوازی که خصلت همه ایرانیان بوده در آن نقش داشته است.

هر چند گروهی با این دیدگاه مخالفند مؤلف کتاب *سیاحتنامه ابراهیم بیك* در این باره می‌گوید:

«مردم [مشهد] در قساوت قلب از اشرار الناسند و در معاملات، متاعی را که قیمتش يك تومان است پنج تومان می‌خواهند و در سر هر سخن هم بیش‌رمانه سوگند دروغ به حضرت یاد می‌کنند.»^۴ او در ادامه می‌گوید: این مردم قابل دوستی نیستند، زیرا بویی از

۱- همان منبع، ص ۲۳۵.

۲- ژان باتیست تاورنیه، *سفرنامه تاورنیه*، ص ۶۱۵.

۳- جان ویشارد، *بیست سال در ایران*، ص ۱۵۶.

۴- زین العابدین مراغه‌ای، *سیاحتنامه ابراهیم بیك*، جلد اول، تهران، نشر اسفار، ۱۳۶۴، چاپ اول، ص ۲۸.

انسانیت نبرده‌اند گویی خون مردمی در رگشان منجمد گشته.^۱

برداشتی که مؤلف از اخلاق مشهدیها داشته، برداشتی است که حتی بیگانگان نسبت به این مردم نداشته‌اند و در جایی ذکر نگردیده، هر چند کاسبانی مصداق این قضاوتند. جنبه‌های مذهبی شهر مشهد مخصوصاً از زمان صفویه به بعد موجب گردید که روز به روز بر جمعیت شهر افزوده، به دلایلی روشن قشر مذهبی و روحانی در این شهر از کثرت بیشتری برخوردار شود. پس باید روحیه‌ای سخت مذهبی را لااقل در عصر صفوی در بین مردم این شهر انتظار داشت. با گذشت زمان و رونق شهر مشهد علاوه بر تجار و روحانیون، هنرمندان نیز بدین شهر روی آوردند و آثار معماری و سنتی خلق نمودند که در قرنهای بعد تمام جهانیان از آنها به زیبایی یاد کرده‌اند. مردم شهر مشهد نیز از این ظرافت هنرمندانه متأثر گردیده‌اند. همچنین به علت وجود زمینهای حاصلخیز و هوای مناسب کشاورزی مشهد رونق داشته است و قشر عظیم کشاورز با تمام پاکی و صمیمیت در کنار بارگاه ملکوتی امام رضا(ع) مشغول کشت ریزی خود و غذای سفره زائران بوده‌اند وجود معادن فیروزه اطراف مشهد نیز موجب شد که شهرت فیروزه‌های نیشابور به مشهد و سپس به تمام دنیا برسد و بدین شکل با گسترش شهر مشهد این صنعت هم به آنجا منتقل گردد و به همراه خود ظرافت و روحیه تجارت و هنر دستهای هنرمندان فیروزه تراش را به دستهای مردم مشهد انتقال دهد. که همه این عوامل ظرافت طبع و روحیه هنری مردم آنجا را موجب شد. دکتر جان ویشارد در باره خصوصیات و ظرافت طبع مردم مشهد نظری جداگانه و خاص خود دارد، او می‌نویسد:

«شرایط زندگی و خصوصیات مردم [مشهد] طوری است که هنوز شاعری معتبر از آنجا برنخاسته تا درباره این شهر مقدس شیعه مدیحه‌ای بسراید و سخنی تازه بگوید.»^۲

البته در این نظر دکتر جان ویشارد جای تأمل بسیار است، زیرا شهر مشهد لااقل در دوره قاجار آن قدر دچار عوارض شهر نشینی نشده بود، که این خصلتها بتواند اندیشه مذهبی و طبع شعر و مدیحه سرایی آنها را تحت تأثیر قرار دهد. و با مراجعه به کتابهای تاریخ ادبیات

۱- همان منبع، صص ۲۹ و ۳۰.

۲- جان ویشارد، بیست سال در ایران، ص ۱۵۶.

در می‌یابیم که همزمان با حضور دکتر «جان ویشارد» در مشهد شاعرانی به سر می‌بردند که از آنها اشعار گرانبهائی در دست می‌باشد و کتیبه‌های سردر مساجد و تکایا از نمونه‌های آنهاست. به قول قزوینی مؤلف کتاب *آثار البلاد و اخبار العباد* «خراسان مردمش ظریف، خوش‌برخورد و قصه‌هایشان دل‌بازتر می‌باشد»^۱

گذشته از اینها مردم خراسان در ظرافت طبع و پرورش دانشمندان و شاعران در دوره‌های مختلف سرآمد مردمان بوده‌اند و حتی سبک ادبی نیز تحت تأثیر افکار و آثار آنها قرار گرفته، که «سبک خراسانی» به عنوان یادگار آنها مشهور می‌باشد.

موقعیت خاص جغرافیایی مشهد موجب شد که این شهر با نژادهای گوناگون در آمیزد. اهمیت خراسان در گذشته به عنوان مهد سلسله‌های مختلف و حتی مطرح بودنش به عنوان کل ایران - به لحاظ سیاسی، اقتصادی - همسایگی با هندوستان، نزدیکی به اقوام ترکمن، از رونق افتادن شهرهای مهم تجاری همچون هرات و سمرقند و بخارا با گذشت زمان و جدایی این شهرها در عصر قاجار از خراسان بزرگ، مذهبی بودن شهر و اهمیت استراتژیک آن، مهاجرت اقوام گوناگون ترك و كرد و حتی قبایلی از اعراب شیعه در عصر صفوی و افشاری به منظور کاهش قدرت آنها و حایل شدنشان بین خراسان و اقوام بیابانگرد، همه و همه دست به دست هم داد تا مشهد را به شکل شهری با خصوصیات فرهنگی و نژادی خاص درآورد. این اقوام و گروههای مختلف در خراسان و بویژه در شهر مشهد با روحیات خاص خود موجب شدند که مشهد را بتوان بدون اغراق شهر هفتاد و دو ملت نامید. بدیهی است که با گذشت زمان مردم مشهد با آداب و رسوم اقوام گوناگون آشنا شده و خصوصیتی اخلاقی را از آنها به عاریت بگیرند و در لهجه خود از کلمات و اصطلاحات ترکها و کردها و ترکمانان استفاده نمایند.

مشهد و مردمش با تمام فراز و نشیبهای تاریخ خود هنوز اصالت خود را حتی بیشتر از شهرهای دیگری که کمتر در معرض این حوادث بوده‌اند، حفظ نموده است. چه آن زمان که در مسیر تکامل خود بوده (عصر صفویه) و چه آن زمان که به عنوان پایتخت مطرح گردیده (عصر افشاریه)، یا آن زمان (عصر قاجار) که به شکوفایی تازه‌ای دست یازیده است.

۱ - ایرج افشار سیستانی، سیمای ایران، ص ۲۳۵.

درووئل در سفرنامه خود در باره اختلاط نژادی ایرانیان توضیحاتی می‌دهد که ذکر آن را خالی از فایده ندیدیم. او می‌نویسد: «ایرانیان شاید ملایم‌ترین مردمان مشرق زمین باشند و اگر خصوصیات و سجایای اخلاقی مردم ایالات مختلف ایران با هم متفاوت است علت آن را جز این نمی‌توان دانست که در طول جنگهای متعدد و متمادی ایرانیان مجبور به پذیرفتن اقوام بیگانه‌ای در داخل خاک خود شده‌اند تا از این راه کمبود جمعیت خویش را جبران کنند. نژاد ایرانیان در طی قرون و اعصار با خون عرب و هندی و تاتار و ترك در هم آمیخته با این همه زیبایی و اصالت آن محفوظ مانده است.»^۱

۱ - مسعود نوریخس، *مسافران تاریخ*، تهران، انتشارات جیران، ۱۳۶۴، چاپ اول، ص ۳۲۳ به نقل از سفرنامه

درووئل، ترجمه جواد محیی، گوتنبرگ، ۱۳۴۸، چاپ دوم، صص ۳۹-۴۲.

مشهد از نگاه سیاحان در عصر صفویه

با نگرشی که به راهها، موقعیت طبیعی و اهمیت سوق الجیشی خراسان و تخته‌گاه آن مشهد داشتیم. به این نکته که «مشهد» در عصر صفوی به شکوفایی رسیده، دست یافتیم. اما از رهگذر این توجه در عصر صفوی که به خاطر دست یافتن به منابع جدید اقتصادی و تولیدی و تجاری توسط سلاطین صفوی صورت گرفت، چه امکاناتی از شکل بالقوه خود خارج و به توانهای بالفعل تبدیل شد. یا گسترش یافته است.

تاورنیه تجارت ایران را مثل همه ممالک دنیا عبارت از تجارت داخلی و تجارت خارجی می‌داند و می‌گوید که تجارت داخلی ایران در عصر صفویه در دست ایرانیان و یهودیان بود. تجارت خارجی را نیز بکلی منحصر به ارامنه می‌داند که آنها نیز عاملان پادشاه و بزرگان مملکت هستند.^۱ در این میان شاه عباس صفوی گوی سبقت را از دیگر سلاطین صفوی ربوده و کار را بجایی رساند که به خاطر پیشگیری از سرازیر شدن پول کشور توسط تجار و بازرگانان به خارج به گسترش و اهمیت دادن شهر مشهد و مرقد حضرت رضا (ع) پرداخت که زایران نتوانند مقدار معتناهی از مسکوکات را به خارج مملکت ببرند. اقداماتی که شاه عباس انجام داد در دوره‌های بعد دنبال نشد و ایران از نظر تجاری با مشکلاتی روبرو گردید.

عوارض گمرکی که در زمان شاه طهماسب مقرر شده بود، در دوران شاه عباس و شاه صفی افزایش یافت.

۱ - باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۵۹۶.

عوارض گمرکی فقط در مرزها از کالاها وصول نمی‌شد، بلکه این عوارض در داخل کشور و شهرهای تجاری و گردنه‌ها و گذرگاه‌ها نیز اخذ می‌گردید و در حقیقت عوارض گمرک داخلی و خارجی هر دو در ایران وجود داشت.

عوارض بعضی از کالاها و از جمله ابریشم نسبتاً زیاد بود. مثلاً از هر عدل ابریشم که در داخل کشور مصرف می‌گردید معادل ده تالر (۳۰ مارك) عوارض برای خزانه شاه می‌گرفتند که البته برای خراسان این مقدار ابریشم از عوارض کمتری برخوردار بود.^۱ چند سال بعد هنگامی که سانسون به ایران سفر می‌کند ایران دوران رونق اقتصادی و تجاری عصر عباسی را سپری کرده است، او در این باره می‌نویسد:

«قیمت سکه‌های طلا و نقره اروپا به قدری در ایران پایین می‌باشد که برای هیچ تاجری صرف نمی‌کند که آنها را به ایران بیاورد. هندیها «سکینه‌های و نیز» و «اکوهای اسپانیا» را از راه بصره خارج می‌کنند و به هند می‌برند. بطوری که شاه ایران (شاه سلیمان صفوی) که در کشورش معادن نقره ندارد در تمام کشور شاهنشاهی برای ساختن سکه‌های جدید نمی‌تواند نقره پیدا کند.

از پایین بودن قیمت سکه‌های اروپا در ایران اشکالات دیگری نیز پیش آمده است. یکی آنکه امر تجارت در ایران از رونق افتاده و متوقف شده است و عایدات گمرکی نیز بسیار کم شده و تقریباً از دست رفته است و این وضع به ضرر ایران است و ملل دیگر از آن استفاده می‌کنند.^۲»

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود با وجود عدم ملاحظات لازم در امر تجارت بعد از دوران شاه عباس تجارت و اقتصاد ایران به سوی زوال پیش رفته، این وضع به سقوط دولت صفوی در سالهای بعد انجامید.

۱- آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ص ۷۴۴.

۲- سانسون، سفرنامه سانسون، ص ۱۸۹-۱۹۱.

مشهد از نگاه سیاحان در عصر افشاریه

پس از استقرار دولت صفویان در ایران ثبات نسبی بر ایران حاکم شد. این ثبات سیاسی، موجبات گسترش تجارت و بازرگانی و رونق اقتصادی را فراهم آورده و امنیت مرزها و امنیت داخلی کشور، اصلاحات و گسترش راهها، همگی موجب شد ایران عصر صفوی به سوی شکوفایی پیش رود. البته این شکوفایی با اقدامات مهم و اصلاحات عظیم شاه عباس صورت پذیرفت زیرا پس از مرگ وی همانطور که شاردن (۱۶۶۵ م) هم می نویسد: «رونق و رفاه نیز از ایران رخت بریست».^۱

پس از آن تا روزگار شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵ - ۱۱۳۵ هـ) روزگار منحطی است که از پس شاه عباس دامن سلاطین صفوی را گرفته بود. و سرانجام همه چیز مهبای سقوط صفویان گردید که این مهم با یورش سپاهیان افغان به ایران و تسلیم پایتخت صفوی انجام پذیرفت.

پس از هجوم افغانها به ایران و دوران کوتاه تاخت و تازهای آنان، نادر در صدد ایجاد امنیت و بیرون راندن مهاجمان برآمد و عاقبت زمام امور را نیز خود به دست گرفت. بدین ترتیب مجدداً ایران پس از يك دوره کوتاه ناامنی در سایه قدرت نظامی به ثبات نسبی دست پیدا کرد.

۱- راجر سیوری، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۹۹.

به نقل از شاردن.

بازن طیب مشهور نادرشاه دوران زمامداری مخدوم خود را این چنین یادآور می‌شود:
 «با تمام ستمکاریها، رویهم رفته در ایران امنیت و آرامش برپا بود، راههای بزرگ باز
 بوده تجارت و حمل و نقل از شهری به شهر دیگر در سایه امنیت برقرار بود و بازرگانان
 خارجی حتی بیشتر هم مورد مراعات بودند.»^۱

این گونه احساس می‌شود که «بازن» نخواست است از این ستمکاریها ذکر به میان
 آورد و تنها به تعدیات مأموران سلطنتی در بین راهها اشاره نموده است و این تعدیات را «بر
 حسب تصادف»^۲ می‌داند.

همین نویسنده در جای دیگر یکی از کمترین تعدیهای نادر را از قول او این چنین نقل
 می‌کند:

«در مملکت من [نادر] برای هر پنج خانواده يك ديگ کافی است»^۳

یعنی مردم باید به درجه‌ای از فقر و ذلت برسند که بیش از آن قادر نباشند و مجبور
 شوند که يك ديگ را در پنج خانواده متناوباً به هم قرض بدهند. که البته این آرزوی وی بعدها
 عملی نیز گردید.

اُتو هم که در سال (۱۷۳۷ م / ۱۱۵۰ هـ.) از بغداد به اصفهان سفر کرده است می‌نویسد،
 حال و روز دهقانان و عامه مردم خوب نیست و پس از این که در (۱۷۳۹ م / ۱۱۵۲ هـ.) به
 بغداد باز می‌گردد، از خرابتر شدن اوضاع خبر می‌دهد. در هنگام بازگشت (۱۷۴۱ م - ۱۱۵۴ هـ.)
 او تنها شهر مشهد را آباد ذکر می‌نماید.^۴

بنابراین می‌توان دریافت که شرایط نامطلوب اجتماعی و دشواریهای خاص سیاسی
 حتی در روزگار قدرت دولتمردی چون نادر نیز مشهود بوده است.
 در این میان به گفته اکثر سیاحان و مورخان، خراسان و بویژه شهر مشهد از وضعیت

۱ - بازن، نامه‌های طیب نادرشاه، ترجمه علی اصغر حریری، به اهتمام حبیب یغمائی، تهران، تابان، ۱۳۴۰، ص ۲۱.

۲ - همان منبع، ص ۲۲.

۳ - همان منبع، ص ۲۰.

۴ - ا. ک. س. لمبتون، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵،

ص ۲۵۶. (به نقل از کتاب اُتو، صص ۱۸۰ - ۱۹۷).

نسبهٔ بهتری در مقام مقایسه با دیگر استانها و شهرها برخوردار بوده است.

در کتاب تذکره جغرافیای تاریخی ایران از قول واسیل واتاس سیاح یونانی که معاصر نادر شاه بود در بارهٔ قلعهٔ کلات شرحی مندرج است، که به نظر می‌رسد هم در مورد کلات و هم در مورد مشهد پایتخت او صدق می‌کند، زیرا کلات تنها به عنوان گنجخانهٔ وی مشهور بوده و مشهد به عنوان پایتخت او بوده است. [اگرچه پایتخت نادر بر پشت زین اسب او بود]. بنابه قول سیاح مذکور نادر شاه می‌خواست شهری ایجاد کند که نظیر نداشته باشد و تمام اهالی شهر بتوانند آنچه را که می‌خواهند بدون احتیاج به اجناس وارد شده از خارج در خود شهر بیابند.^۱ در نتیجهٔ این امر مشهد باید دارای شاهراههای بزرگ و در ضمن متصل به راههای تجاری بین‌المللی گردد و همچنین به لحاظ این که به عنوان پایتخت انتخاب گردیده جلوه‌ای از ظرافت و زیبایی در آن نمایان باشد پایتخت بازارهایی را می‌طلبد که نیاز مردم را رفع نماید و قدرت ایفای نقش بازارهای ترانزیتی در میان کشورهای آسیای میانه به اروپا را داشته باشد. لکه‌هارت در توصیف شهر مشهد می‌نویسد:

«در سال ۱۱۵۴ هـ. نادر مدت دو ماه در مشهد به سر برد و چون مسقط الرأس و مورد توجهش این شهر بود در نظر داشت آن را به عنوان پایتخت خود انتخاب نماید مشهد در چنین موقعی که اوج شکوهمندی و ترقیش بود قریب شصت هزار خانه و دویست تا سیصد هزار نفر ساکن داشت.»^۲

همچنین گفته شده است که نادر هزاران خانوادهٔ کلیمی، عیسوی و مسلمان را به مشهد فرستاده و به بعضی از آنها پولهای داده تا تجارت کنند و به بعضی زمین بخشید تا به کار کشاورزی پردازند.^۳

سیاح مشهور هانوی^۴ (۱۷۴۳ م) هنگامی که از گیلان و مازندران به مشهد می‌رود با

۱- و. بارتولد، تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران، ص ۱۲۳.

۲- رضا شعبانی، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ص ۲۵۴.

۳- جونز هانوی، زندگی نادرشاه، ترجمهٔ اسماعیل دولتشاهی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۴، ص ۱۰.

۴- جونز هانوی، مؤلف کتاب «زندگی نادرشاه» در ۱۷۱۲ م در انگلیس متولد شد. ولی برای برقراری روابط تجاری به ایران سفر کرد که در راه ایران کالای او به غارت رفت. و نادر دستور استرداد کالای او را در حوالی استرآباد داد، کتاب هانوی در سال ۱۷۵۳ در لندن منتشر شد.

ملاحظه قدرت و اهمیت و اعتبار این شهر در می‌یابد که سردار خراسانی (نادر) تقریباً آن را به پایتختی برگزیده است او می‌گوید:

موقعیت زیارتی و هجوم جمعیت بسیار از گوشه و کنار مملکت به آن سرزمین خصوصیتی بخشیده که همواره مرکز تردد قافله‌ها و اقوام مختلف قرار گرفته است.

او در سیاحت به اطراف مشهد و ملاحظه حدود طبیعی و قلمرو فرهنگی و انسانی خراسان بزرگ در می‌یابد که یکی از گرفتاریهای جامعه ایرانی در خلال زمانهای دراز وجود طوایف غارتگر و مهاجم ازبک و ترکمان است. وی در ادامه می‌نویسد، علی‌رغم حصول فرمان آزادی تجارت و برقراری تسهیلات برای فروش امتعه انگلیسی در ایران، باز هم به دلیل وجود ترکمانها و تاتارها در حاشیه مرزها و راههای تجاری، تجارت بس مشکل و خطرناک است.^۱

از مطالعه آثار مورخان و سیاحان دانسته می‌شود که به‌طور کلی اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران در عصر نادر نابسامان بوده و از این میان تنها شهر مشهد و کلات، گنجخانه وی از موقعیت بهتری برخوردار بوده‌اند.

پس از مرگ نادر (۱۱۶۰ هـ.) فرزندان و جانشینان او به رقابت و نزاع بر سر مقام و ثروت پرداختند و ثبات سیاسی که نادر تنها با وجود خود به‌پا ساخته بود فرو ریخت، کشور دچار دسیسه‌ها و ناملازمات گردید و مشهد به عنوان پایتخت بیشتر مورد لطمه و صدمه قرار گرفت. زیرا گروههای مختلف برای گرفتن قدرت به سوی پایتخت حرکت نمودند و نزاع آنان همراه با هجوم اقوام ترکمان و ازبک که از مرگ نادر خشنود شده بودند موجب شد هر آنچه را که نادر در مدت زمامداریش در شکوهمندی پایتختش کوشیده بود خیلی زود طعمه حریصان گردد.

در کتاب مشهدطوس از قول لطفعلی بیگ آذر بیگدلی مؤلف تذکره آتشکده که بعد از قتل نادر شاه افشار و در زمان فترت (نیمه دوم قرن دوازدهم) نوشته است چنین می‌خوانیم:

«از زمان خروج نادر شاه از ایبورد تا روز قتل او خراسان از حمله اوزبکیه و ترکمانیه مصون بوده است اما بعد از قتل او الی آلان هر روز به علت انقلاب، فتنه در آنجا حادث

است، چندان که آبادی نمانده است.^۱

این روند نابودی و اضمحلال در دوره‌های بعد نیز همچنان ادامه می‌یابد تا آنجا که فریزر سیاح مشهور اسکاتلندی که در سال ۱۸۲۲ م به ایران آمده و از مشهد دیدن نموده است شهر را این‌گونه توصیف می‌کند:

روستاهای دور دست ویران گشته، اما دهات نزدیک به شهر آبادتر است. اگر چه در میان برج و بارویی که نشان از وجود ناامنی برای کشاورزان و کارگران می‌باشد محصور است، ولی این موضوع برای مزارع نزدیک دروازه شهر هم صادق است. «فریزر» همچنین از نابودی حرم و از دست دادن زیباییهایش زبان می‌گشاید و اظهار می‌دارد که این وضع بد و نامطلوب با همین شدت در مورد دیگر ساختمانهای عمومی نیز مشاهده می‌شود و بدون استثنا تمام آنها در حال فرو ریختنند. او چنین ادامه می‌دهد:

در واقع هر چه دیدم مانند خود مملکت سرعت رو به ویرانی و شکست نهاده بود. فریزر همچنین از تعداد زیادی افراد گدای کثیف یاد می‌کند که در ابواب ورودی حرم ازدحام کرده بودند، و از آنها به عنوان «اشیاء کثیف بدبخت» نام می‌برد. جالب این که فریزر ادعا می‌کند از عده‌ای از مقامات شهر پرسیده است آیا مقامات متصدی شهر رسیدگی به وضع این بیچارگان و آوارگان نمی‌کنند؟ و در جواب شنیده است که «هرگز» سعی و کوششی در این امور مبذول نشده است و مردم محل عملاً هیچ کاری انجام نداده‌اند و در برابر این منظره دایمی بدبختی و بیچارگی سنگدل شده‌اند و نه شاهزاده ممکن است کاری کند و نه وزیر که در بند چیزی جز آسایش نیستند و تنها اعانه و امدادی که بینوایان تیره‌بخت محل دریافت می‌کنند از کسانی است که از دور و نزدیک به آن شهر می‌شتابند.^۲

براحتی از گفته‌های سیاحان و مورخان می‌توان دریافت که وضعیت پایتخت نادر پس

۱ - سید محمد کاظم امام، مشهد طوس (بک فصل از تاریخ و جغرافیای تاریخی خراسان)، ص ۱۵۹؛ به اختصار.

۲ - جیمزبیلی فریزر، سفرنامه فریزر (سفر زمستانی)، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران، توس، ۱۳۶۴، چاپ اول، صص ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۲۷؛ به اختصار.

از مرگش به چه شکل در آمده است. البته نه تنها مشهد بلکه در این زمان بیشتر شهرهای ایران چنین بوده، و مردم آنها در شرایط نامطلوبی به سر می‌برده‌اند. اما با تمامی این مشکلات و افت و خیزهای سیاسی و اقتصادی ایران و بخصوص خراسان، هنوز هم برای شرکت‌های تجاری غربی از لحاظ بازار فروش و تهیه کالایك مرکز حیاتی به‌شمار می‌رفته است.

تجارت ادویه، ابریشم و سنگهای قیمتی همچنان ادامه داشته است. هانوی سیاح مشهور ارقامی را به صورت زیر از خرید و فروش ابریشم ایران ذکر نموده، که بیان آن خالی از لطف نیست.

- ۱- خرید از ایران (تماماً مربوط به تهیه ابریشم) از سال (۱۷۴۳ م / ۱۱۵۶ هـ تا ۱۷۴۹ م / ۱۱۶۲ هـ). معادل ۵۰۰ و ۳۷۳ قران برابر با ۳۷۵ و ۹۳ لیره.
- ۲- فروش به ایران از سال (۱۷۴۲ م / ۱۱۵۵ هـ. تا ۱۷۴۶ م / ۱۱۵۹ هـ). معادل ۹۵۲ و ۶۸۹ قران برابر با ۳۹۸ و ۱۷۴ لیره.

با توجه به عایداتی که از تبدیل ابریشم خام ایران به پارچه‌های ابریشمی در انگلیس نصیب شرکت مسکوی می‌شده و هانوی خود تجارت آن را با قبول مخاطرات بین راهی سودبخش و قابل استقبال تلقی کرده است باید باور داشت که شرکت مسکوی و کارگزاران آن، در آمدهای هنگفتی به دست می‌آورده‌اند.^۱

این تنها گوشه‌ای از معاملات این شرکتها بوده است که بدون توجه به اوضاع ایران با قبول تمام شرایط و مخاطرات دست به این امور اقتصادی سودآور می‌زده‌اند و این اهمیت ایران در عرصه بازارهای جهانی در عصر نادری را می‌رساند و اهمیت تجاری فوق‌العاده مشهد را به عنوان مرکز مبادلات یادآور می‌شود.

تنها اغتشاشات و مخاطرات بین راهی را برای تجار نباید از جمله مسایل زیان‌آور در امر تجارت دانست، بلکه تغییر رأی حکام در عقد قراردادهای و تأثیر مسایل سیاسی و بین‌المللی را نیز بر آنها باید از عوامل ضرر و سود در امر تجارت برشمرد.

ژان اوتر سیاح عصر نادری (۴۳ - ۱۷۳۴ م) می‌نویسد:

«یکی از آیین‌های سیاسی نادر این بود که پیوسته خواسته‌های تازه‌ای را عنوان می‌کرد

۱- رضا شعبانی، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ص ۴۷۳.

و در رابطه با قراردادهای اشکال تراشی می نمود تا از همسایگانش بهانه قطع رابطه پیدا نماید. ولی با این وجود، راههای منتهی به پایتخت او مشهد، معمور، بازارها آباد و پررفت و آمد و مردم این ایالت نسبت به دیگر اقوام سایر ولایت خوشبختتر احساس می شوند.^۱ این امر نشانگر آن است که عبور از ایران و استفاده از کالاهای موجود در آن برای تجارت به هر قیمتی، برای تاجران دیگر کشورها سودآور بوده است، و بدین سبب بیشتر کشورهای قدرتمند آن دوران در صدد ایجاد پایگاه تجاری در ایران عصر نادری بوده اند. از جمله «هانوی» در توضیحات خود به مسئله تجارت ادویه توسط هلندیها اشاره می کند و می نویسد:

«هلندیها با این که ده سال پس از انگلیسها به ایران آمدند ولی از آنجا که تنها تاجران ادویه محسوب می شوند. در تمامی آسیا رخنه کرده و بازرگانی این امتعه را به خود اختصاص داده اند.»^۲

براحتی می توان دریافت در حالی که فرمانروایان ایران بر سر قدرت، جدال می کردند، چگونه قدرتهای بزرگ جای اقتصادی خود را پیدا نموده و به هر قیمتی که شده سعی در محکم نمودن آن داشته اند.

۱- ژان اوتر، سفرنامه اوتر (عصر نادرشاه)، ترجمه دکتر علی اقبالی، تهران، جاویدان، ۱۳۶۳، چاپ اول،

ص ۱۸۰.

۲- رضا شعبانی، پیشین، ص ۴۲۷.

رونق اقتصادی مشهد در عصر صفویه

۱- فرآورده‌ها

از تولیدات مهم ایران در عصر صفوی ابریشم و پارچه‌های ابریشمی بوده، که این گونه تولیدات بیشتر در دست صاحبان سرمایه که همانا «پادشاه و بزرگان مملکت»^۱ بوده‌اند، قرار داشته است.

یکی از راههای مهم تجاری جاده ابریشم بوده است که از ترکستان چین آغاز می‌شد و پس از عبور از ایران به شهرهای بندری سوریه می‌رسید. در گذشته، صنعت نساجی ابریشم ایران با استفاده از کارشناسان سوریه وسعت و اهمیت بسیار یافت.^۲

کلاویخو سیاح مشهور عصر تیموری می‌گوید:

«از استان خراسان پنبه بافته و خام و قماش رنگارنگ بسیار به سلطانیه می‌آوردند.»^۳

آدام اولتاریوس هم درباره تولیدات اقتصادی ایران در عصر صفوی می‌نویسد:

۱- ژان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۵۹۶.

۲- مرتضی راوندی، زندگی روزمره ایرانیان در خلال روزگاران، تهران، چاپخانه سپهر، ۲۵۳۵، چاپ دوم، ص ۲۵.

۳- گنزالز کلاویخو، سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴، چاپ دوم، ص ۱۶۸.

«پنبه در همه ایالات ایران کشت می شود. بوته های آن به اندازه ۳۰ تا ۴۰ سانتی متر بلند شده و برگهایی شبیه موی کچکتر از آن دارد. از این پنبه برای بافتن پارچه های نخی و مصارف متعدد دیگر استفاده می نمایند و تجار زیادی به خرید و فروش پنبه اشتغال داشته و معاملاتی روی آن انجام می دهند. شهرها و دهات زیادی در ایران هستند که تمام امور آنها از کشت و معاملات پنبه می گذرد. در ارمنستان، ایروان، نخجوان، قراباغ، ارسباران، آذربایجان و خراسان بیش از سایر نقاط به کشت پنبه توجه شده و از محصول آن استفاده می کنند.»^۱

بنابراین روشن است که گذشتن راههای مهم تجاری از خراسان، و همچنین آب و هوای مناسب این منطقه برای کشت و رشد پنبه طوری در اقتصاد ایران مؤثر بوده، که قسمت زیادی از عوارض گمرکی و عایدات آن به عبور و صدور ابریشم و پنبه اختصاص داشته است. و این گیاه مهم قسمت عمده ای از نیروی انسانی را در ایالات گوناگون از جمله خراسان به خود مشغول ساخته و برای آنان درآمدزا بوده است.

آدام اولتاریوس در ادامه می گوید، طبق محاسباتی که شده، هر ساله در ایران حدود بیست هزار عدل ابریشم تولید می گردد و هر عدل معادل ۲۱۶ پوند است.

گیلان در میان استانهای ایران از نظر تولید ابریشم رتبه اول را داشته و به تنهایی محصول آن ۸۰۰۰ عدل ابریشم بوده و خراسان ۳۰۰۰ عدل تولید داشته است. او می گوید: از این ابریشم مقدار ۱۰۰۰ عدل مصرف داخل ایران و بقیه که در ایالات دیگر هم تولید می شود به کشورهای هند، ترکیه، ایتالیا، انگلستان و هلند صادر می گردد و در این میان کشتیهای انگلیسی و هلندی در حمل ابریشم ایران نقش مهمی دارند. این کشتیها از کشورهای اروپایی قلع و مس و پارچه های انگلیسی، فرانسوی و هلندی با خود به ایران می آورند که چون ایرانیها در تولید پارچه های نخی و پشمی مهارتی ندارند از این پارچه های خارجی استقبال شایانی می نمایند.

او معتقد است، اگر ایرانیها تجربیاتی در دریانوردی داشتند با مسافرتها دریایی می توانستند درآمد سرشار و هنگفتی از تجارت خارجی خود به دست آورند.^۲

۱- آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ص ۶۱۹.

۲- همان منبع، ص ۶۵۹؛ به اختصار.

با وجود تلاشهایی که در عهد نادری و پس از آن صورت گرفت، اما باز هم ایران دارای ناوگان تجاری و نظامی قدرتمندی نگردید.

از جمله دیگر تولیدات مشهور و صادراتی خراسان و شهر مشهد - به دلیل موقعیت و سیستم اقتصاد کشاورزی و دامداری حاکم بر منطقه در عصر صفوی - می توان از تولید گوشت و پوست دامهای خراسانی نام برد. پوست بره های خراسانی به لحاظ کیفیت از برترین و لطیف ترین و قیمتی ترین پوستها جهت تهیه البسه ایرانیان و صدور آنها به اروپا بوده است.^۱ کارری^۱ سیاح مشهور هم پوست بره های خراسان را زیبا و قیمتی و پر شکنج می داند.^۲

این محصولات (پوست بره و ...) بیشتر توسط طوایف و عشایر خراسان تهیه و به شهرها فرستاده می شده است تا از طریق بازارهای شهر مشهد به دیگر نقاط دنیا فرستاده شود.

۲- معادن

آنچه از معادن ایران در عصر صفوی کشف و به بهره برداری رسیده است، مقدار معتناهی متعلق به ایالت خراسان می باشد، که در این زمینه بیشتر سیاحان «فیروزه» مشهد را نامدارترین تولیدات معدنی خراسان می دانند. تاورنیه استخراج این سنگ قیمتی را در سه، چهار منزلی مشهد از کوهی به نام «فیروزه کوه» می نویسد:

او این سنگ را بر دو نوع می داند، یکی از معدن کهنه و دیگری از معدن نو، که فیروزه های معدن نو به آب و رنگ و ثباتی فیروزه های معدن کهنه نیستند. فیروزه های معدن نو چون از کیفیت پایین تری نسبت به فیروزه های معدن کهنه برخوردارند و قیمت پایین تری نیز دارند، بیشتر توسط عامه مردم خریداری می شوند و فیروزه های معدن کهنه را تنها شاه و

۱ - جملی کارری، نویسنده سفرنامه ای به نام خود است. وی جهانگردی ایتالیایی است که از شهرهای جلفا، تبریز، قم، اصفهان، شیراز و بندر لنگه دیدن کرده است. او در ۱۱۰۵ هـ. ق، در زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی به ایران آمد و در مراسم تاجگذاری شاه سلطان حسین صفوی شرکت جست.

۲ - جملی کارری، سفرنامه کارری، ترجمه دکتر عباس نخجوانی - عبدالعلی کارنگ، تبریز، انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی، ۱۳۴۸، ص ۱۳۵.

خانواده سلطنتی استفاده می‌کنند^۱

کارری هم که در عهد شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷ - ۱۱۰۵ هـ. ق) به ایران آمده است «فیروزه‌های ایران را مرغوب و از معادن مهم آن در چهار منزلی مشهد یاد می‌کند»^۲ غیر از معدن فیروزه، «تاورنیه» از معادن آهن خراسان نیز نام می‌برد.^۳ علاوه بر آن «کارری» هم بر وجود معادن مس و سرب در خراسان اشاره دارد.^۴

تاورنیه در مقام مقایسه آهن خراسان را به‌خوبی آهن اسپانیا نمی‌داند و فولادش را هم لطیف‌تر ذکر کرده و می‌گوید از آن نمی‌توان در ساخت فنرآلات و اسبابهای نازک استفاده نمود زیرا همانند شیشه می‌شکند.

او یادآور می‌شود که این جنس فولاد را هم نمی‌شود با آهن مخلوط کرد، اگر قدری در آتش زیادتر حرارت ببیند مثل زغال سنگ سوخته می‌شود. ما فولاد «داماس» را از هندوستان می‌آوریم و ایرانیها آن را «جوهردار» می‌گویند.^۵

تاورنیه نیز می‌گوید: «ایرانیان در صیقل دادن تیغه اسلحه چون شمشیر و کارد با جوهر گوگرد مهارت فراوان دارند».^۶

۱- ژان باتیست تاورنیه، سفرنامه تاورنیه، ص ۳۶۸.

۲- جملی کارری، پیشین، ص ۱۵۴.

۳- ژان باتیست تاورنیه، پیشین، ص ۳۶۴.

۴- جملی کارری، پیشین، ص ۱۵۴.

۵- ژان باتیست تاورنیه، پیشین، ص ۳۶۴.

۶- همان منبع، ص ۵۹۹.

بخش پنجم

مشهد و سیاحانِ عصرِ قاجار

اوضاع شهر

پس از مرگ نادر و اغتشاشات داخلی بر سر جانشینی او تا روی کار آمدن قاجار فترتی ایجاد شد. شاید نتوان حکومت زندیه را به عنوان يك حکومت فراگیر در تمام ایران نام برد، زیرا اوج این حکومت در هنگام قدرتمندی کریم خان و کیل الرعایا و نفوذش در محدوده چند استان کشور و در رأس آنها استان فارس و شهر شیراز بود که پایگاه و مقر این حکومت به شمار می رفت. که آن هم با مرگ کریم خان (۱۱۹۳ هـ. ق / ۱۷۷۹ م) به سوی اضمحلال کشانده شد. مرگ او برای زندیان حکایت اغتشاش و جدا سری و به دنبال آن قدرت یافتن طایفه ای از قاجار را به همراه داشت.

با روی کار آمدن آقا محمد خان قاجار (۱۲۰۹ هـ. ق / ۱۷۹۵ م) و سپس جانشینان او سلسله وقایعی در ایران و جهان اتفاق افتاد. از جمله:

گسترش نفوذ بی حد و حصر انگلیسها در هند و در مواردی دولتهای اروپایی و اهمیت این سرزمین برای آنها به لحاظ تجاری، رقابتهای انگلیس با دولتهای دیگر مخصوصاً روسیه و فرانسه از نظر تجاری، سیاسی و نظامی، کشف راههای جدید زمینی و دریایی که به تغییر پاره ای از راههای تجاری سنتی و قدیمی منجر گردید، پیدا کردن بازار فروش محصولات صنعتی توسط کشورهای اروپایی و همچنین کشف مواد اولیه و انرژیهای جدید در سرزمینهای استعمار شده نیاز صنایع غربی را به کشورهایی که دارای زمینه های مستعد نیروی انسانی و محیط مناسب و مواد اولیه کافی و بازار فروش پهناور بودند، بیشتر می ساخت. در این رهگذر ایران کشوری با بازارهای وسیع و معادنی غنی و از همه مهمتر

به عنوان کلید فتح هند یعنی دستیابی به ثروتی بیکران معرفی شد. و این مورد اخیر ایران را در معادلات سیاسی در سطح بین المللی مهره‌ای با اهمیت ساخت.

پادشاهان قاجار از این وقایع و معاملات و معادلات بین المللی کاملاً بی اطلاع بودند و به همین دلیل به قبول شرایط نامطلوبی از سوی دولتهای دیگر مجبور گردیدند.

البته اهمیت روزافزون ایران در قرن نوزدهم را نباید سراسر بد و نامیمون دانست. ایران در این دوره با پاره‌ای از تفکرات جدید حکومتی و ابزارهای جدید تمدن آشنا شد. اعزام دانشجویان به خارج، ورود تلگراف و وقوع انقلاب مشروطه و ... پاره‌ای از آنها بود. که با همه تأثیرات جانبی مثبت و منفی، باعث آشنایی هر چه بیشتر ایرانیان با دنیای جدید گردید.

در کتاب *ایران و ایرانی به تحقیق در صد سفرنامه دوران قاجار* ذکری از شهر مشهد به میان نیامده است. حتی در بخش چهارم آن کتاب که با عنوان «شهرهای ایران با تعریف ساخت و بافت و شرح ویژگیهای مردم آنها و اوصاف ساختمان اماکن، خانه‌ها، اتاقها، و انواع اثاثیه زندگی بیان شده هم نامی از شهر مشهد برده نشده است.^۱

اهمیت خراسان و تختگاه آن شهر مشهد را در عصر قاجار براحتی می توان از اختلافات و رقابتهای انگلیس و روسیه و فرانسه دریافت. وسعت این استان زرخیر، نزدیکی آن به مرزهای هند، وجود ادیان و اقوام مختلف، تنوع محصولات تولیدی، وجود شهرهای مهم تجاری و گذر راههای مهم بازرگانی از نزدیکی مشهد، وجود بارگاه ملکوتی حضرت رضا (ع) همه و همه دست به دست هم می داد تا شهر مشهد در عصر قاجار از اهمیت استراتژیکی ویژه‌ای برخوردار گردد، که این امر از چشم سیاحان نیز به دور نمانده است.

ویکتور برار در حدود سالهای ۱۸۶۲ م خراسان را مورد تهاجم اقوام بادیه نشین صحرای ایران و ترکمانان جلگه‌های ماوراء خزر می داند، که دولت تنها مالک شهرهای بزرگ در پشت دیوارهای گلین و گنجره دار بوده، و در بین راهها نیز امنیت وجود نداشته است، و مدام اقوام و عشایر ایرانی و تورانی با یکدیگر و با حکومت در حال کشمکش بوده‌اند.^۲

۱ - غلامرضا انصافیپور، *ایران و ایرانی به تحقیق در صد سفرنامه دوران قاجار*، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۳،

چاپ اول، صص ۲۴۸ - ۳۳۵.

۲ - ویکتور برار، *انقلابات ایران*، ترجمه سیدضیاء الدین دهشیری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۹.

این نظر را ام. است ویک^۱ نیز که در سال (۱۸۶۲ م) کتابش را به نگارش درآورده تأیید می‌کند و می‌نویسد:

«وضع عادی و طبیعی خراسان، جنگ است. غارتگریها، آدمکشی‌ها، راهزنیها، قیامهای کوچک اعدامهای پنج، ده، بیست دزد، سوانح هفتگی است. جنگهای کوتاه مدت سواره نظام محاصره دژها و استحکامات و شهرها هر ساله تجدید می‌شود و هر پنج، شش سال یکبار جنگی بزرگ در می‌گیرد.»^۲

کار حکومت ایران از نظر اغتشاش بدان‌جا کشید که پولاک می‌نویسد: «پادشاه فعلی ایران حداکثر به زیارت قم می‌رود. چون «مشهد» در منتهی‌الیه مرز مملکت واقع است و ممکن است مسافرت بدان‌جا نتایج ناگواری برایش داشته باشد.»^۳

که شاید منظور کودتای داخلی در دربار و یا اغتشاش و شورش مردم فقیر خراسان و مشهد، به دلیل ظلم و تعدی حکام که برای جلب منافع بیشتر حتی با دزدان و اشرار هم همدست شده بودند، باشد.

این ناامنی و اوضاع نابسامان شهر مشهد را در نامه‌ای که اعتمادالدوله^۴ به عضدالملک^۵ نگاشته و اوضاع شهر مشهد را به عضدالملک حاکم خراسان و درباریان و ناصرالدین شاه گوشزد می‌کند، واضح‌تر دنبال می‌کنیم.

«مخدوما، از قراری که می‌شنوم حالت و اوضاع مشهد و رفتار مباشرین خیلی بد شده است و اکثر حرکات مردم را شما مطلع نمی‌شوید و بعضی را که مخبر می‌شوید از کثرت حجب و حیایی که دارید ممانعت نمی‌نمایید. حاجی شهباز مکاری توپسرکانی که از مشهد آمده بود، تفصیلی از رفتار میرزا رضاقلی خان گمرکچی که مال کرایه کردن برای حمل قورخانه را به او محول داشته‌اید حکایت می‌کرد که مال مکاری و مترددین را می‌گیرد. اگر ضرور ندارد، تعارفی از صاحب مال می‌گیرد و مالش را می‌دهد. [و به اصطلاح امروزها

1 - M. Eastwick

۲- همان منبع، صص ۱۳۹ - ۱۴۰.

۳- یاکوب ادوارد پولاک، سفرنامه پولاک، ص ۲۳۱.

۴- اعتمادالدوله لقب میرزا آقاخان نوری است که صدر اعظم دوم ناصرالدین شاه پس از امیرکبیر بوده است.

۵- عضدالملک حاکم خراسان در عصر ناصری بوده است.

رشوه می‌گیرد و یا باج خواهی می‌کند. که از بارهای حاجی شهباز تاجر نیز چنین رشوه‌ای را خواسته است. [... این راه مداخل و اسباب تاخت و تاز میرزا رضا قلی است و شما از روی عدم اطلاع بر می‌دارید و می‌نویسید که امسال گمرک عمل نکرده است و ضرر دارد و هم‌چنین کلانتر هم با میرزا رضا قلی شریک و رفیق است و این گونه حرکات و تعدیات در شهر می‌کنند و الواط و اشرار و مفسدین که از شهر رفته بودند، همین که حلم و حوصله شما را شنیدند و حجب و حیای حضور شما را دیدند، باز در شهر جمع شدند و بنای هرزگی و شرابخواری را گذاشته‌اند و شما به هیچ وجه در مقام تنبیه و سیاست اشرار بر نمی‌آیید.^۱

البته این نامه همان گونه که از متن آن پیداست نه از روی دلسوزی اعتمادالسلطنه بر مردم مشهد نگاشته شده، بلکه به خاطر کم شدن عایدات گمرک و تخلف در نیامدن مداخل آن به دربار و در ضمن به خاطر گرفتن مبالغ اضافی (رشوه) از شخصی به نام حاجی شهباز تویسرکانی که از آشنایان اعتمادالدوله بوده به رشته تحریر درآمده، که گونه‌ای تهدید برای حاکم خراسان نیز محسوب می‌گردد و در ضمن روشنگر وضع شهر مشهد از نگاه درباریان است.

آنطور که به نظر می‌رسد همه دست به دست هم داده‌اند تا این شهر مهم و با ارزش و به نظر ثروتمند را غارت نمایند.

مردم نیز در فقر و گرسنگی غوطه‌ورند و حتی از امکانات اولیه زندگی و بهداشت نیز به دور، دائماً با «وبا» و «سل» و «طاعون» دست و پنجه نرم می‌کنند.

دکتر پولاک در این باره می‌گوید: «در قرون قدیم ظاهراً تعداد قابل اعتنایی دارالشفاء و درمانخانه در ایران وجود داشته است و این مطلب بخوبی از «تزوکات تیموری» آشکار می‌شود. اما تنها چیزی که از این میان برجا مانده مؤسسه‌ای است آبرومند در مشهد از توابع آستان قدس از جمله موقوفات حضرت رضا(ع) که حامی غریاست.»^۲

جالب است که پولاک امکانات بهداشتی عصر قاجار را با زمان تیمور مقایسه کرده و

۱ - مرتضی راوندی، تاریخ اجتماعی ایران، جلد پنجم، تهران، ناشر مؤلف، ۱۳۶۴، چاپ اول، ص ۵۹۷،

(به نقل از مجله بررسیهای تاریخی، سال پنجم، شماره ۳، ص ۲۹۱).

۲ - یاکوب ادوارد پولاک، پیشین، ص ۲۱۵.

در انتها تعدد شفاخانه‌ها (بیمارستانهای امروزی) در زمان تیمور را بیشتر از زمان ناصرالدین شاه می‌داند و فریادرس غربا را امکانات آستان قدس ذکر می‌کند، نه حکومت ناصری.

در کتاب *تصویرهایی از ایران* می‌توان به تصاویر نازیبایی از شهر مشهد برخورد: «آهسته، آهسته در اوایل تابستان «وبا» نزدیکتر می‌خزید. از جانب شرق دور شایعات مرگ می‌رسد ... تلگرافها خبر می‌دادند که وبا در سمرقند بیداد کرده است...

از مرز ایران گذشته بود ... در مشهد بود. قرنطینه سهل انگارانه‌ای بین تهران و ناحیه آلوده ایجاد شد و دسته‌های زایرانی که بی‌وقفه به سوی مشهد می‌رفتند از ورود به شهر مقدس منع شدند. آنگاه خبرهای روزانه تلفات پخش شد و شماره قربانیان با سرعت وحشتناکی روبه افزایش گذاشت. مشهد تقریباً خالی از سکنه شده بود، زیرا همه کسانی که جان بدر برده بودند به کوهها گریخته بودند ...»^۱

در همین اوضاع و احوال که مشهد در فقر و تنگدستی و بیماری دست و پنجه نرم می‌کند و در زیر فشار جنگهای بی‌امان قاجار و مالیات گزاف آنها شانه شکسته است، علینقی حکیم الممالک در *روزنامه سفر خراسان* مشهد را این گونه ترسیم می‌کند:

«در این عصر (عصر ناصری) که از میان توجّهات همایون خسروانی از اغلب ازمنه آبادتر است. [مشهد] مشتمل بر هفت هزار و ششصد خانه و قریب شصت هزار مسکون دارد. از آثار صنایع بنایی و معماری قدیم که در او مشاهده می‌شود، منحصر است به صحن مبارکه و مساجد متبرکه و مناره‌های منوره.»^۲

حال آنکه خانم دوراند (۱۸۹۹ م) همچون بسیاری از جهانگردان و ایران پژوهان دوره قاجار در کتاب خود پس از توصیف هر ساختمان و هر شهر و هر پل و هر کاروانسرا و جاده ترجیع بندی دارد که آن «خراب شد!» است^۳

از این میان تنها وضع راهها و گسترش آنها در ایران عصر قاجار از وضعیت بهتری برخوردار است. البته نه به لحاظ امنیت، بلکه فقط به لحاظ گسترش و نفوذ و امتداد به تمامی

۱- گرترویدل، *تصویرهایی از ایران*، ترجمه بزرگمهر ریاحی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳، چاپ اول، ص ۴۸.

۲- علینقی حکیم الممالک، *روزنامه سفر خراسان*، تهران، انتشارات فرهنگ ایران زمین، ۲۵۳۶، ص ۱۸۲.

۳- غلامرضا انصافپور، *ایران و ایرانی به تحقیق درصد سفرنامه عصر قاجار*، ص ۲۵۳.

مرزهای ایران، که منحصرأ این رشد و افزایش راههای ارتباطی را باید در خدمت منافع انگلیس در جنوب ایران و روسیه در شمال ایران دانست، و بانی این کار را نیز دولتهای استعمارگر ذکر نمود. در کتاب *انقلابات ایران* چنین آمده است:

«قاجار می خواست جاده های افغان به جانب شرق و به سمت غرب، از کابل به سوی ناحیه سند و کنگ، از هرات به طرف جیحون را عوض کرده، تجارت مشهد را با بنادر جنوب از نو رابطه بدهد. ولی می بایست بین خراسان و کناره های خلیج یا بحر عمان يك سلسله شهرها و روستاهای آسایشگاه کناره راهها، نواره ای قابل کشت و زرع و مسکون به دست آورد. این تدبیر و سیاست که در طی ۱۵ سال (۱۸۵۷ - ۱۸۷۲ م) همان قوت امور واقع بر ناصرالدین بی قید و لایابالی تحمیل کرد، شاید می توانست سلطنت ایران را که از وجود قبایل و شهرهای افغانی محروم شده بود نجات بخشد و نوعی وحدت و اعتدال و توازن حیاتی را باز یابد. اگر خاک سیاه سیستان، واحه های بلوچ و بندرهای مکران بدو داده می شد و در شرق صحرای کبیر یعنی جمع دیگری از مردم مستقر و چادر نشین در پیرامون صحرا از همه جانب، رعایای شهریار شهریاران بدین سان حلقه را مسدود می کردند. بین آنان همه، نیازها به داد و ستد و شاید بهر قیمت بود. حداقل رفت و آمدها و دادوستدها که لازمه حیات ملت است دایر می کرد. ولی انگلیسیان برای بلوچستان طالب همان خودمختاری بودند که برای افغانستان خواستار می شدند.»^۱

وجود کشور هند در حاشیه شرقی ایالات خراسان بزرگ، نبود راههای شوسه و آماده و رقابتهای دولتهای مختلف بر سر منابع خود در کشور ما دست به دست هم داد تا آنها از جهل و استبداد حکومت استفاده برده و برای تضمین منافع خود دست به کارهایی بزنند که بعدها ایران به چند منطقه نفوذ تبدیل و بدین نحو بازارهای تجاری ایران نیز بین دولتهای رقیب انگلیس و روسیه تقسیم گردد.

براین اساس نواحی شمال شرقی خراسان از آن روسیه و نواحی شرقی و جنوب شرقی خراسان به انگلیس اختصاص داده شد.

روسیه هم مانند انگلیس برای گسترش نفوذ و حفظ منافع خود اقداماتی را انجام داد

۱ - ویکتور برار، *انقلابات ایران*، ص ۱۴۱.

که اوژن اوین^۱ سفیر فرانسه در ایران در سالهای (۷- ۱۹۰۶ م) از این اقدامات به عنوان يك سياح و مأمور دیپلماتيك، و در كتاب خود چنین یاد می کند:

«مرزهای طولانی مشترك میان روسیه و ایران و تسلط کشور مزبور بر دریای خزر برای عملیات نفوذی روسها، پایگاه مناسبی به شمار می روند. از لحاظ سوق الجیشی تمامی استانهای شمالی ایران که جزء بهترین ایالتهای این کشور محسوب می شوند زیر مهمیز روسها واقع شده اند.

عملیات نفوذی انگلیسها هم از جانب جنوب و از طریق صحراهای بلوچستان و سواحل متروك خلیج فارس آغاز می شود. اولین اقدام عملی روسیه عبارت از ایجاد و تأمین راههای نفوذی احتمالی نظامی بود. دولت روسیه زیر پوشش مشتركی که توسط يك بانكدار یهودی از اهالی مسکو به نام آقای «لازار پولیاكوف» تشکیل شده بود به احداث جاده ای شوسه از رشت تا قزوین و تهران با تمديد راه قزوین تا همدان اقدام کرده است.

راه دیگری نیز از ارس تا تبریز کشیده اند که خاکهای دستی و گودالهای کنار آن در صورت نیاز موجبات نصب میله های راه آهن و اتصال آن به شبکه خط آهن ماوراء قفقاز را که تاکنون به رودخانه رسیده است فراهم آورده.

راه دیگری نیز «عشق آباد» را در آن سوی خزر به مشهد در خراسان متصل می کند. ناگفته پیداست که اداره و نگهداری هر سه این راههای شوسه که در قلمرو ایران و نسبت به روسها در خاک خارج از مرزهای مربوط به آن کشور واقع شده اند، با نمایندگان روس است.^۲

اهمیت استراتژیک خراسان به عنوان دروازه ورود به هند و آسیای میانه و منافع گوناگون دولتهای رقیب (انگلیس و روسیه) در خراسان و بی لیاقتی و استبداد حاکم بر

۱- اوژن اوین نویسنده کتاب «ایران امروز» است. وی در شهر روتن فرانسه و به سال ۱۸۶۳ میلادی چشم به جهان گشود. اوین در ابتدای قرن بیستم سفیر فرانسه در ایران بوده است. و در ۱۹۰۵ میلادی وارد ایران شد. او در ۱۹۰۷ میلادی ایران را ترك گفته است و «ایران امروز» مجموعه خاطرات سفرش می باشد.

۲- اوژن اوین، ایران امروز، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۲، چاپ اول،

دستگاه حکومتی ایران، اذیت و آزار مردم سرحدات مرزی خراسان توسط عمال حکومت و فقر و تنگدستی آنان و تحریکاتی که توسط بیگانگان انجام شده و حکومت را علیه آنان و آنان را علیه دستگاه حکومت می‌شوراند دست به دست هم داد تا روسها و انگلیسها با همدستی یکدیگر به راحتی بتوانند نواحی شمال شرقی و شرق خراسان را از ایران جدا و بدین شکل حایلی بین ایران و هند فراهم سازند.

با نزدیکی مرزهای جدید خراسان به شهر مشهد، اهمیت این شهر در عصر قاجار برای بیگانگان بیشتر از پیش گردید. سرپرسی سایکس (۱۸۹۳ م) در این باره می‌نویسد: «موقعیت سیاسی و تجارتی مشهد این ایام خیلی مهم و قابل ملاحظه می‌باشد. از نقطه نظر حفظ مصالح ما، مغرب افغانستان در مقابل هرگونه تجاوزات سرحدی بایستی محفوظ بماند و تجارت هند و انگلیس نیز از این طریق مسأله مهم دیگر به‌شمار می‌رود. مشهد برای روسها نیز حایز اهمیت می‌باشد زیرا کرسی نشین ایالت خراسان است و آذوقه روزانه عشق آباد را تأمین می‌کند. اجناس و امتعه روسها در بازار این ناحیه به‌غایت فراوان می‌باشد ولی اشیاء ساخت انگلیس زیاده‌تر مورد اطمینان است.»^۱

۱ - سرپرسی سایکس، سفرنامه سرپرسی سایکس، «دو هزار میل در ایران»، ترجمه حسین سعادت نوری،

تهران، کتابخانه ابن سینا، ۱۳۳۶، چاپ دوم، ص ۳۰.

رونق اقتصادی

۱- تولیدات و محصولات مشهد تا پایان حکومت فتحعلیشاه قاجار

با اهمیت یافتن روزافزون خراسان و تختگاه آن، مشهد در گذر زمان، بویژه در عصر قاجار، عبور راههای تجاری از آن شهر و وجود بازارهای ترانزیتی و واسطه‌ای در مشهد موجب شد این شهر در این دوره، علی‌رغم بلاها و جنگها و مشکلاتی که از رقابت دولتهای بیگانه بر آن تحمیل شده بود، اهمیت خود را حفظ نماید.

مشهد به‌عنوان مرکز صدور کالاهای آسیای میانه و هند به مرکز ایران و سپس به کشورهای اروپایی محسوب می‌شد. البته این بدان معنا نیست که این شهر استراتژیک و مذهبی خود دارای محصولات و تولیداتی نبوده است، بلکه بعضی از کالاهای این شهر مانند یک نوع سنگ نرم سفید به نام «سنگ اوانی» که از آن ظروف را تهیه می‌کردند و فیروزه‌های آن از شهرت جهانی برخوردار بوده‌اند. معدن سنگ آن در «نوقان» و معدن فیروزه‌های شهر مشهد هم در چند منزلی آن شهر قرار داشته است.^۱

به‌غیر از این دو نوع محصول معدنی، اولیویه که در زمان فتحعلیشاه قاجار به ایران سفر کرده است. از لاجورد کوههای خراسان و همچنین گیاهان دارویی (عقاقیر) نیز نام می‌برد. او از موی بز خراسانی نیز سخن به میان می‌آورد که از آن لباس و پارچه‌های محکم تهیه می‌کردند.^۲

۱- سید محمد کاظم امام، مشهد طوس، ص ۱۶۰.

۲- اولیویه، سفرنامه اولیویه، ص ۱۳۰.

همچنین به دلیل آشنایی هر چه بیشتر و علاقه اروپاییان به ایران در عصر ناصرالدین شاه و طول مدت حکومت این پادشاه و توجه دولتهای استعماری به ایران و ورود سیاحان بیش از گذشته، آشنایی با دیگر تولیدات و محصولات کشور ما نیز افزایش یافت.

۲- تولیدات و محصولات مشهد در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی

از نوشته‌های سیاحان و مورخان بر می‌آید که تقریباً در تمام نقاط ایران کشاورزی به شیوه سنتی رونق داشته، و از این میان تولید گندم و جو اهمیت ویژه‌ای داشته است. این محصولات بیشتر در استانهای آذربایجان، کردستان، کرمانشاه، فارس، خراسان، کرمان، عراق عجم و خوزستان کشت می‌شده است. زیرا گندم و جو غذای اصلی مردم ایران در دوره‌های مختلف تاریخی بوده و به عنوان یک محصول استراتژیک و یک اهرم فشار اقتصادی بر مردم مطرح بوده است و به دلیل این که شیوه تولید، سنتی بوده و بیش از نیمی از نیروی کار فعال جامعه در هر دوره‌ای حتی تا همین اواخر به تولیدات کشاورزی اشتغال داشته، براحتی می‌توان ادعا کرد که با فلج شدن این بخش اقتصاد ملی کشور با سقوط حتمی مواجه می‌شده است.

درباره اهمیت این محصولات اورسل (۱۸۸۲م) در سفرنامه خود می‌نویسد: «کمبود مختصر یا بدی محصول کافی است که چنان قحطی و نایابی و وحشتناکی بروز کند که حتی در زمان عادی قیمت گندم یا برنج در بعضی از شهرهای بزرگ مثلاً در تهران و مشهد چهار یا پنج برابر بیشتر از شهرهای تولیدکننده این محصولات به فروش برسد».^۱

اورسل همچنین از قحطی سالهای ۱۲۷۷ هـ. ق. ۱۸۶۱ م که سراسر ایران را فراگرفته و منجر به شورش شده است و قحطی سالهای ۸۹-۱۲۸۸ هـ. ق. / ۷۲-۱۸۷۱ م یاد می‌کند. تلفات این قحطی را تنها در مشهد که به قول او در این زمان دارای ۱۲۰/۰۰۰ نفر جمعیت بوده، تعداد ۸۰/۰۰۰ نفر می‌داند.^۲

۱- ارنست اورسل، سفرنامه اورسل، ص ۲۳۶.

۲- همان منبع، ص ۲۳۷.

آنچه از نوشته‌های سیاحان و مورخان درباره علت این قحطی‌ها به دست می‌آید آن است که بعد از مسأله بدی هوا و کم آبی و مرغوب نبودن برخی از زمینها و استفاده از شیوه‌های سنتی در امر کشاورزی باید از اختصاص زمینهای کشاورزی به کشت محصولات سودآورتر توجه داشت زیرا در این زمان به علت سودآور بودن و تشویق تجار خارجی، زمینهای وسیعی که در گذشته به کشت غله اختصاص داشت برای کشت تریاک مورد استفاده قرار گرفت.

لرد کرزن (۱۸۹۲م) می‌نویسد: آنچه محقق است، کاشتن خشخاش از قدیم در ایران و مخصوصاً در یزد معمول بوده است. پزشکان ایرانی استعمال آن را به عنوان مسکن درد تجویز می‌نمودند و پیرمردان برای تقویت مزاج روزانه قدری از این دارو را می‌بلعیدند.

در سال (۱۸۵۳م) برای اولین بار قسمتی از محصول تریاک ایران به خارج حمل شد و در سالهای (۵- ۱۸۶۴م) که ابریشم ایران دچار آفت شد، کشت خشخاش روبه‌فزونی نهاد. اگر چه در ابتدا دولت با این رویه مخالفت می‌کرد زیرا با کمی وسایل زراعت کشت خشخاش را باعث تقلیل محصول غله می‌دانست (بویژه که سود مستقیمی نیز عاید دولت نمی‌شد) با وجود این همین که مشتریان خارجی در صدد خرید تریاک ایران برآمدند، زراعت آن سال به سال توسعه یافت و بازاریش رواج پیدا کرد. در این میان، عده‌ای از بازرگانان کوتاه‌نظر به قصد استفاده موقت مشغول دغلکاری شدند و با مخلوط کردن نشاسته و شیرۀ انگور و غیره تریاک ایران را غش‌دار نمودند. بدیهی است عکس‌العمل آن فوری پدیدار شد و تریاک ایران در بازارهای جهانی و اخورد که در مرتبه دوم تریاک ایران بدون غل و غش به بازار آمد.

تقریباً در تمام شهرهای ایران تریاک کشت می‌شود. تریاک خوزستان از راه محمره [خرمشهر] به زنگبار حمل می‌شود. در سال ۱۸۸۹م قریب هزار لیره بهای تریاک خراسان بود که از راه هند به چین صادر گردید.

محصول تریاک تهران، اصفهان، کردستان، آذربایجان، مستقیماً به اروپا می‌رود. قسمتی از تریاک ایران برای استعمال طبی به لندن برده می‌شود، تریاک ایران از نوع عالی است که از ده تا دوازده درصد مرفین می‌دهد و حتی از تریاک هند و چین و ترکیه نیز جلوتر

است و بمراتب بهتر.^۱

«در سال ۷۲-۱۸۷۱م، معادل ۵۲۲/۰۰۰ فرانک و در سال ۸۱-۱۸۸۰م در حدود ۲۱/۱۷۵/۰۰۰ فرانک تریاک به خارج از ایران صادر شده است.»^۲

علاوه بر صدور این محصول به اروپا، آسیای مرکزی هم بازار بسیار خوبی برای فروش آن محسوب می شده است.

صدور تریاک به خارج و سودآوری آن برای کشاورزان و تجار موجب شد که با مرور زمان کشت محصولات دیگر دچار نقصان گردد. در این باره در کتاب تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه^۳ چنین آمده است:

«در زمان جنگ آمریکای شمالی چون نقصان کاملی به پنبه وارد آمد و این محصول بسیار کم شد، لهذا زارعین و ملاکین ایران مشغول به عمل آوردن پنبه گردیدند. و چون بعدها دیدند که کاشتن پنبه برای ایشان فایده مخصوص و معینی ندارد. لذا مشغول کشت خشخاش و حاصل آن گردیدند و سال به سال کشت این محصول در ایران به قدری زیاد شد طوری که تمام ملاکین و زارعین از کاشتن سایر حبوب و بقولات صرف نظر کرده، مشغول کشت خشخاش گردیدند. و به واسطه نکاشتن بقولات و حبوب مختلفه رفته رفته چنان اسبابی فراهم آمد که قیمت حبوب و بقولات بسیار گران شد.»^۴

از دیگر مسایل و دلایلی که نباید در زیان رساندن به اقتصاد کشور بی اثر دانست، رابطه تجار داخلی با بیگانگان و سودجویی هر دو طرف بود، که در این میان سردمداران

۱- جرج ن. کرزن، ایران و مسئله ایران، صص ۲۶۸، ۲۶۹؛ به اختصار.

۲- ارنست اورسل، پیشین، ص ۲۳۷.

۳- نویسنده این کتاب چارلز جیمز ویلسن در سال ۱۸۴۲م در انگلستان به دنیا آمد و در ۱۸۸۶م به استخدام اداره تلگراف سلطنتی درآمده و در همان سال عازم ایران شد. چارلز قریب ۱۵ سال در ایران به طبابت پرداخت و در سال ۱۸۸۱ ایران را ترک گفت. از او ۲۲ کتاب منتشر شده به جای مانده است. ورود او به ایران همزمان با سلطنت ناصرالدین شاه بود و سفرنامه ایران او توسط یک مترجم روسی ترجمه شد و «سید عبدالله» آن را به فرمان ناصرالدین شاه از روسی به فارسی برگرداند.

۴- چارلز جیمز ویلسن، تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه، ترجمه سید عبدالله، به کوشش جمشید دودانگه، مهرداد نیکنام، تهران، زرین، ۱۳۶۳، چاپ اول، ص ۲۲۱.

سیاسی کشور هم بازیچه این سرمایه داران می شدند.

در این رابطه لرد کرزن می نویسد:

«تجار روس در سال ۱۸۸۰م هزاران تن غله خراسان را خریدند و بالتیجه در شهرهای داخلی آن استان قحطی شدید پدید آمد و مطابق اسناد محرمانه سیاسی و نظامی که در دست می باشد، دولت روس تصرف استان خراسان را جزء برنامه استعماری خود قرار داده و در اولین فرصت آن را اجراء می کند. چه تهیه خواربار میلیونها قشون که برای فتح هندوستان ضرورت دارد بدون غله خراسان امکان پذیر نخواهد بود.»^۱

بدین ترتیب می توان دست استعمارگران را در تعیین خط مشی سیاستهای اقتصاد کشاورزی ایران مشاهده کرد. این دخالتها در مورد کشت محصولات دیگر کشاورزی نیز صورت می گرفته است از جمله می توان از پنبه به عنوان محصولی استراتژیک نام برد که در غالب نقاط ایران از جمله خراسان نیز می روید.

تولید این محصول با سیاستهایی که شاهان قاجار در پیش گرفتند نسبت به دوره صفویه بسیار کاهش یافت. پنبه هم در دشتهای خراسان به وفور کشت می شد. پولاک، مازندران، خراسان، سمنان، کاشان، اصفهان و آذربایجان را از اراضی پنبه خیز ایران می داند. او کوتاهی رشته های آن و اصلاحات زیادی که باید روی آن انجام گیرد، را از عیبهای این محصول می شمرد.^۲

پارچه های پنبه ای به دست آمده از پنبه در شهرهای خراسان از جمله مشهد تولید می شده است و به هندوستان و حتی اروپا صادر می گردید. علاوه بر پارچه های ابریشمی و پنبه ای، بافت شالهای ایرانی از ادوار گذشته در ایران و بویژه مشهد رونق داشته است. پولاک بهترین نوع شالهای بافته شده را شالهای کشمیری می داند و شالهای مشهدی و کرمانی را در مقام مقایسه با شالهای کشمیری از نوع پست تر می شمرد.^۳

پارچه های بافته شده از ابریشم و پنبه در ایران مصارف گوناگونی مخصوصاً در تهیه

۱- جرج ن. کرزن، ایران و مسأله ایران، ص ۲۶۵.

۲- یاکوب ادوارد پولاک، سفرنامه پولاک، ص ۲۶۶.

۳- همان منبع، ص ۱۱۱.

لباس مردم داشته، شهرت جهانی نیز یافته بود اما به دلیل عدم توجه کافی این صنایع روزه‌روز به سوی انحطاط سوق یافت. تا آنجا که در اواخر عصر قاجار، ایران که خود صادر کننده این محصولات به تمام نقاط بود، وارد کننده پارچه‌های ابریشمی و پنبه‌ای انگلیسی و دیگر ملتهای اروپایی گردید. و شهرهایی چون مشهد، اصفهان و تبریز که از مکانهای مهم تولید این محصولات بودند دچار سقوط تجاری و صنعتی شدیدی گردیدند.

از دیگر دلایل نقصان محصولات کشاورزی ایران می‌توان «از وسعت بی‌انتهای زمینهای سلطنتی و املاک رجال بزرگ، گسترش روزافزون موقوفات که از عصر صفویه به دلایل مختلف بر شدت آن افزوده گشت و این که کشاورز دیگر هیچ نقطه‌امیدی به تملیک زمینهایی که در آن کشت می‌کرد برای خود نمی‌دید»^۱، «بی‌سوادی و جهل کشاورزان ما»^۲ و کم‌اطلاعی سران سیاسی کشور نسبت به مسایل بین‌المللی را برشمرد.

یکی از تولیدات مهم اقتصادی در ایران نوغان یا ابریشم است. این محصول به مرور زمان از رونق خود افتاده و دیگر شاید هرگز به شکوفایی خود در عصر صفوی دست نیابد. پولاک می‌گوید:

بافت پارچه‌های ابریشمی در سراسر کشور رایج است اما آن هم از زمان شاردن (۱۶۶۵-۷۷م) تاکنون بسیار از رونق افتاده است. او همچنین مهمترین کارخانه‌های این صنعت را در شهرهای کاشان، یزد، اصفهان، تبریز و از جمله مشهد می‌داند.^۳

لرد کرزن علت از رونق افتادن این صنعت را در عصر قاجاریه نسبت به عصر صفویه «نادانی اهالی ایران و همچنین آفات خطرناک می‌داند»^۴.

علاوه بر اینها تغییر راههای بازرگانی، گسترش راههای جدید و پرورش کرم ابریشم در کشورهای اروپایی و ... دست به دست هم داد تا این صنعت پرآوازه مشرق زمین در سرزمین ما به فراموشی سپرده شود.

۱- ارنست اورسل، سفرنامه اورسل، ص ۲۳۷.

۲- جرج ن. کرزن، ایران و مسئله ایران، ص ۲۶۵.

۳- یاکوب ادوارد پولاک، سفرنامه پولاک، ص ۳۸۲.

۴- جرج ن. کرزن، پیشین، ص ۲۶۷.

۳- صنعت قالیبافی

صنعت قالی‌بافی از جمله صنایعی است که در تمام دنیا همواره زنده نگاه دارنده نام بلند ایران و ایرانی است، هر صحبت و یا بحثی در این مورد به میان آید، حتماً قالی ایرانی و هنر قالیبافی در ایران مورد بحث و گفتگو قرار می‌گیرد.

بدون اغراق گروهی از مسافران و سیاحان کنجکاو و یا هنر دوست و یا تاجر مسلک که وارد ایران شدند، قصدشان دیدن قالیه‌های ایرانی، آشنایی با این هنر اصیل و بالاخره انتقال این میراث‌های فرهنگی به دیگر نقاط جهان بوده است. در ایران این هنر و صنعت گرانقدر از سابقه‌ای دیرینه برخوردار است. ولی گسترش آن و به اصطلاح امروزه (صنعتی شدن) این هنر و به تولید انبوه رسیدنش برای صادرات از دوره صفویه ذکر شده است.

مورخان تأسیس کارگاه‌های بزرگ قالیبافی را در زمان شاه عباس صفوی و در شهرهای اصفهان و کاشان و یزد و مشهد ذکر نموده‌اند.

در باره قدمت این هنر در کتاب *زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان* چنین آمده است: «بیش از چهار هزار سال است که در ایران قالی بافته می‌شود، و قالی سستی یا قالی پشمی ظریف محصول پانصد سال اخیر است»^۱

نکته دیگری که نویسنده این کتاب به آن اشاره دارد این است که «امروزه بیش از گذشته قالیه‌های ایرانی خواستار دارد، در نتیجه قالیه‌های پست‌تری بافته و صادر می‌شود».^۲

تأسیس پی‌اپی کارگاه‌های قالیبافی و سودجویی تجار و صنعتگران این صنعت، موجب گردید که با گذشت زمان این هنر دست‌های ظریف زنان و مردان ایرانی از حالت سستی و ظرافت لازم برای يك اثر هنری خارج شود و جنبه‌های تجاری و اقتصادی پیدا کند.

تولید انبوه برای دست‌یافتن به صادرات و سودآوری بیشتر سبب گشت‌که قالیه‌های ایرانی دیگر ارزش و مقام والای گذشته را نداشته باشند. هر چند که باز هم قالیه‌های ایرانی چه در بافت و چه در طرح و رنگ منحصر به فرد بودند. در این باره نویسنده کتاب مذکور می‌گوید:

۱- کلارا کولپوررایس، *زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان*، ص ۱۷۸.

۲- همان منبع، ص ۱۷۸.

«ایرانیان از داشتن قدرت درك و فهم رنگها به خود می‌بالند و حقیقهٔ شیوه‌های گزینش و ترکیب رنگها و سایه‌های آنها شگفت‌انگیز است.»^۱
 او دلایل این انتخاب زیبا در رنگها را استفادهٔ ایرانیان از «طبیعت» می‌داند.^۲ و تأثیر مذهب و عقاید را در طرحها و رنگهای قالی ایرانی محسوس دانسته و در مقایسهٔ قالیهای ایران با ترکیه می‌نویسد:

«در قالیهای ترکیه اشکال انسانی و حیوانی به چشم نمی‌خورد. اما در قالیهای ایرانی شاید به علت این که سابقهٔ طرحهای آنها به پیش از حملهٔ عرب می‌رسد. یا به سبب آنکه عقاید شیعی جنبه‌های شادتر و سرزنده‌تر زندگی را عرضه می‌دارد، چنین اشکالی در قالیهای آنان یافت می‌شود.»^۳

از دلایل دیگر انحطاط صنعت قالی بافی در ایران پس از عصر صفویه، گذشته از تغییر راههای تجاری، تبدیل این هنر به يك صنعت صادراتی، عدم حمایت حکومت از صنایع داخلی، تغییر مصالح و مواد اولیهٔ مورد نیاز، در نظر گرفتن سلیقه‌های مشتریان غربی که به دنبال خود طرحهای جدید و نامانوس را اقتضا می‌کرد باید ذکر نمود.
 نویسندهٔ مذکور می‌نویسد:

«از تداول طرحها و رنگهای خام و ناهنجار غربی، چون غنچه‌های گل رُز صورتی در ردیفهایی بر زمینهٔ سیاه که ذوق و سلیقهٔ طراحان و بافندگان آینده را تباه می‌سازد باید ترسید.»^۴
 همچنین اوژن اوپن سفیر فرانسه در ایران در سالهای (۷-۱۹۰۶ م) در این باره می‌گوید:

«سلیقهٔ مشتریان که از طریق نمایندگان تجارتخانه استنباط می‌شود ممکن است در تغییر نقشه و رنگ قالی حتی در اندازهٔ ابعاد آن موثر باشد.»^۵
 سفیر فرانسه در ایران اوضاع صادرات قالی را در ایران قبل از جنگ جهانی اول چنین ذکر می‌کند:

«معمولاً اندازهٔ متداول قالیها بیشتر ۶ متر در ۳ متر است که متری از ۶ تا ۲۵ تومان

۱ و ۲ و ۳ و ۴- همان منبع، صص ۱۷۸- ۱۷۹.

۵- اوژن اوپن، ایران امروز، ص ۷۲.

خرید و فروش می‌شود. مصر مرکز عمده فروش قالیچه‌های ابریشمی است، ولی قالیه‌های پشمی از طریق اسلامبول به ایالت متحده آمریکا صادر می‌گردد.

تجارتخانه‌های مختلفی که در اسلامبول به خرید و فروش فرشهای قفقاز و سایر مناطق خاورمیانه اشتغال می‌ورزند در تبریز نیز که با همدان و مشهد بازار عمده قالی ایران به‌شمار می‌روند، نمایندگی‌هایی دارند.

تجارت قالیه‌های کردستان و عراق (عجم) بیشتر در همدان متمرکز شده و از طریق بغداد به خارج صادر می‌شوند. [حال آنکه] فرشهای ترکستان، هرات و بلوچستان توسط تاجران مشهدی، از راه آسیای مرکزی به خارج صادر می‌شوند.^۱

بافت و تجارت قالی به شهر مشهد رونقی دوچندان بخشید و موجب شد نام مشهد همه جا با نام «قالی مشهدی» قرین گردد. هنر قالیبافی در ایران يك هنر ملی است و حدود سی نوع قالی می‌بافند، که طرح هر يك زبان گویای مردم منطقه، مذهب و آداب و رسوم آن محل می‌باشد.

۴- معادن

پولاك درباره معادن خراسان عصر ناصری می‌نویسد: از معادن غنی و سرشار خراسان مقدار ناچیزی استخراج می‌شود و آن هم در اثر دستبردها و شبیخونهای ترکمانان اغلب معوق و متوقف می‌شود.^۲ او معادن آهن و مس را در ایران مورد بی‌اعتنایی می‌داند و از معادن آهن مازندران و خراسان ذکر می‌نماید که محصول به‌دست آمده از آنها را آن‌قدر مهم نمی‌داند که میزانش را ذکر کند.^۳

به‌دلیل این بی‌مهری و عدم تخصص در استخراج معادن، ایران با داشتن معادن سرشار، آهن مورد نیاز خود را از «اورال» و از طریق «ولگا» و دریای خزر به کشور وارد می‌کند.^۴ بدین صورت حتماً تیغه‌ها و شمشیرهای فولادی و آهنی خراسان که همیشه از شهرت بسیاری برخوردار بوده‌اند با نقصان مواد اولیه کافی و به‌دلیل واردات آهن و بالا رفتن

۱- همان منبع، ص ۷۲.

۲- یاکوب ادوارد پولاك، سفرنامه پولاك، ص ۳۸۴.

۳ و ۴- همان منبع، ص ۳۸۵.

قیمت مواد اولیه آن بازاری از رونق افتاده است، و به نظر می‌رسد که این صنعت که در ایران به غیر از مشهد در شهرهای استرآباد و دامغان و اصفهان موجود بوده و در سراسر دنیا تنها با محصولات و تیغه‌های دمشقی مقایسه می‌شده است. و در مقام مقایسه از آنها نیز بهتر و زیباتر ساخته و طراحی می‌شد،^۱ به مرور رو به زوال می‌رفته است به هر حال سلاح سرد ساخت ایران از بهترین نوع خود در دنیا به شمار می‌رود. در زمانهای گذشته پولاد مخصوص اسلحه را که معروف به «پولاد جوهر» است از هندوستان و از طریق بندر بوشهر و شیراز به ایران وارد می‌کردند. هم‌اکنون نیز این پولاد را از هندوستان می‌آورند که به مرغوبیت سابق نیست.^۲

علاوه بر صنعت اسلحه سازی می‌توان به استخراج فیروزه و صنعت جواهر سازی و فیروزه تراشی هم اشاره کرد. که از معادن با اهمیت آن در دنیا، معادن ایران^۳ و از معادن با اهمیت ایران، معادن مشهد و نیشابور در خراسان بوده است. این صنعت هم با ارائه محصولات بی‌نظیر برای خود در دنیا صاحب اعتبار و اهمیتی خاص بوده است.

از تولیدات معدنی و صنعتی ایران که جنبه نظامی و استراتژیک هم داشته «باروت» بوده است که برای تهیه آن از مشهد «نیترات» و از بادکوبه «سولفور» آن را می‌آورده‌اند و باادغام زغال بید محلی باروت می‌ساخته‌اند.^۴

در سفرنامه دوم خراسان «ناصرالدین شاه» صحبت از معادن گوناگون اطراف مشهد می‌کند و در منطقه «طرقبه» از معدنی ذکر می‌نماید که توسط شخصی بنام «هویل» در چند سال قبل کشف شده است.

او همچنین از معدن طلای خراسان و معادن سنگ آهن، سرب و کوارس [کوارتز] در

۱ - ساموئل گرین ویلر بنیامین، ایران و ایرانیان، ترجمه رحیم رضا زاده ملک، تهران، گل بانگ، ۱۳۶۳، چاپ

اول، ص ۳۶۱.

۲ - بروگش هینریش، سفری به دربار سلطان صاحب قران، ترجمه مهندس کردیچه، جلد دوم، تهران، انتشارات

اطلاعات، ۱۳۶۷، چاپ اول، ص ۳۹۰ - ۳۹۱؛ به اختصار.

۳ - موريس وان کوتزبو، مسافرت به ایران به معیت سفیر کبیر روسیه در سال ۱۸۱۷ م، ترجمه محمود هدایت،

تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۸، ص ۱۴۸.

۴ - جرج ن. کرزن، ایران و مسأله ایران، ص ۲۰۴.

يك فرسنگی طرقي به جایی به نام «مایان»^۱ نام می برد.^۲

پادشاهان قاجار به وجود این منابع آگاهی نسبی داشته اند ولی به دلایل گوناگون از جمله رواج کشاورزی التفاتی به این منابع و معادن نداشته اند و آنها را در قبال جوهی اندک به تجار و بازرگانان بیگانه می داده اند و به عبارت بهتر می بخشیده اند.

۵- تجارت

علاوه بر صنایع و صادراتی که تا به حال از آن نام بردیم از خراسان و مخصوصاً مشهد انگور، کشمش، پسته، فندق و بادام به نقاط مختلف صادر می گردید.^۳ پشم گوسفند خراسانی از کالاهایی بود که تجار به روسیه حمل می کردند.^۴ علاوه بر اینها در عصر قاجار، انجیر و نبات از مشهد به روسیه حمل می گردید و تجار در عوض آنها پارچه های روسی و غیره با خود می آوردند، همچنین تجار در سر راه خود از یزد به مشهد در هنگام بازگشت چای هند، ادویه، حنا، لیمو، پارچه های انگلیسی، کتان، نیل، رنگ و وسه و شکر می آوردند.^۵ غیر از کالاهای ذکر شده، تجارت اسب هم در مشهد عصر قاجار دارای رونقی بسزا بوده است. لازم به ذکر است که در ایران چند نوع اسب نجیب از قبیل ترکمانی و قزاقی و غربی و شیرازی وجود داشته است.^۶ این اسبها برای فروش بیشتر به هندوستان حمل می گردیده و در جهت امور نظامی و حمل و نقل به کار گرفته می شده اند.^۷ به همین جهت

۱- مایان بالا و پایین و در باغ دهانی هستند از دهستان اردمه که در بخش طرقي شهرستان مشهد واقعند.

[لغتنامه دهخدا، حرف م، ص ۱۷۲].

۲- ناصرالدین شاه قاجار، سفرنامه دوم خراسان، تهران، انتشارات کاوش و شب تاب، ۱۳۶۳، چاپ اول، ص

۱۴۳-۱۴۵؛ به اختصار.

۳- هنری موزر، سفرنامه ترکستان و ایران، ترجمه علی مترجم، به کوشش محمد گلبن، تهران، سحر ۲۵۳۶،

چاپ اول، ص ۲۲۹.

۴- همان منبع، ص ۲۲۹.

۵- سون هدین، کویرهای ایران، ص ۴۲۲.

۶- چارلز جیمز ویلسن، تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه، ص ۳۳۰.

۷- همان منبع، ص ۳۳۰.

مشهد، محل خرید و فروش و تجمع دلالان اسب هم بوده است. از صنایع با ارزش و مهم دیگری که در عصر قاجار به بوتۀ فراموشی سپرده شده است و در شهر مشهد نیز رونقی بسزا داشته، صنعت «چینی سازی» است. در قرن هفدهم میلادی چینی سازی ایران در اوج شکوفایی بود و ظروف چینی ایران به اندازه‌ای جالب و خوب بود که مقادیر زیادی از آن را به هندوستان صادر می‌کردند. و بازرگانان هلندی نیز چینیهای ایران را به اروپا صادر کرده و به فروش می‌رساندند. «مهمترین نقاطی که در چینی سازی به غیر از مشهد شهرت داشته شهرهای شیراز، کرمان و یزد بوده‌اند. اما متأسفانه اینک (عصر قاجاریه) این صنعت مهم هم به بوتۀ فراموشی سپرده شده است.»^۱

پولاك از تاجرانی که در ایران مشغول به تجارت هستند از تجار: روسی، فرانسوی، سوییسی، یونانی، ترك و ارمنی نام می‌برد.^۲

او تجار انگلیسی و هلندی را نیز از تجار با سابقه در کار تجارت با ایران ذکر می‌کند. شهرهای مهم تجاری ایران که مرکز تجارت و بازرگانی هستند تبریز و در درجۀ بعدی اهمیت از شهرهای اصفهان، شیراز، رشت، بارفروش و یزد می‌داند. وی یزد را پایگاه تجار زرتشتی که مشغول تجارت با هند شرقی هستند می‌داند.

«مشهد» را نیز مرکز بازرگانی کالاهایی ذکر می‌کند که باید به افغانستان و ترکستان صادر شود.^۳

آرمینیوس وامبری در راه بازگشت سفر خود از هرات به سمت مشهد (۱۸۶۳ م) در کاروان خود از دسته‌ای از افغانها یاد می‌کند که از قندهار برای فروش نیل یا پوست کابلی به ایران می‌رفتند.^۴

این نشانگر رونق تجارت بین دولتهای همسایه با خراسان بزرگ در زمانهای مختلف

۱- بروگش هینریش، سفری به دربار سلطان صاحب قران، ص ۳۹۶.

۲- یاکوب ادوارد پولاك، سفرنامه پولاك، ص ۳۹۴.

۳- همان منبع، ص ۳۹۴.

۴- آرمینیوس وامبری، سیاحت درویش دروغین در خانات آسیای میانه، ص ۳۶۸.

است و نقش مهم اقتصادی مشهد پس از هرات و بعدها حتی بیشتر از هرات را روشن می‌سازد.

حمدالله مستوفی که در قرن هشتم از نخستین کسانی است که سناباد را «مشهد» نامیده است^۱ و ابن بطوطه که مشهد را چند سال بعد دیده است^۲ حتی فردریچاردز که در اواخر عهد قاجار و اوایل سلطنت رضا شاه از مشهد دیدن کرده^۳ همگی در يك نکته با یکدیگر مشابعت گفتار دارند و آن آبادی بازارهای مشهد است، هر چند این بازارها به لحاظ معماری به زیبایی بازارهای شیراز و اصفهان نباشد اما به دلیل وجود افراد و نژادها و تجار گوناگون با ملیتهای مختلف به نظر آنان بسیار جالب و شگفت‌آور آمده است.

۱ - لمترینج، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۱۵.

۲ - همان منبع، ص ۴۱۶.

۳ - فردریچاردز، سفرنامه فردریچاردز، ص ۲۰۱.

بخش ششم

سیمای مشهد و سیاحان

قرن ۱۷ تا سال ۱۹۱۴ میلادی

استحکامات دفاعی شهر

۱- حصار

لازمه شناخت کاملتر و بهتر هر جامعه، شناخت محلی است که آن جامعه انسانی برای سکونت انتخاب می کند. پس از بررسی چگونگی رونق و گسترش شهر مشهد در فصول گذشته، بهتر آن دانستیم درباره تاسیسات و امکانات مشهد و چگونگی تغییر سیمای این شهر بررسیهایی را انجام دهیم.

و دیدگاهها و نظریه های سیاحان را در این خصوص جویا شویم. در ابتدای ورود به هر شهری، بویژه در گذشته، اگر شهر، دارای استحکامات طبیعی در مقابل دشمنان از قبیل: کوهها، معابر تنگ و باریک، دره های هولناک، رودخانه های ژرف و غیره نبود، به طور معمول به دور آن حصار و استحکاماتی تهیه می دیدند، که از تفصیل و تغییراتی که در این استحکامات با گذشت زمان در هر عصری پدید می آمد، براحتی می توان دوران آرامش و ثبات و یا دوران جنگ و مهاجرت و تیره ریزی را در آن جایگاه مجسم کرد.

شهر مشهد هم با این که رشته کوه های بینالود و هزار مسجد در اطراف آن واقع است ولی به عنوان محافظی برای شهر نمی تواند مورد استفاده قرار گیرد. وجود حصار و استحکامات برای آن شهر ضروری به نظر رسیده است، زیرا مشهد در اوایل قرن هفدهم میلادی به عنوان پایگاه تشیع در ایران رو به گسترش نهاده و همسایگان شرقی و شمال شرقی

این شهر هم مردمی با خصوصیات ایللی و صحرا گرد و با شیوه معیشتی دامداری هستند که با شهرنشینی و آداب و رسوم آن ناآشنا و با اصول تمدن فاصله دارند و به لحاظ مذهبی نیز عمده سنی مذهب می‌باشند.^۱

این اقوام شامل گروه‌های مختلف، ترك و تاجيك و تاتار و ازبك و ... هستند که به علت‌های گوناگون که عمده غارت، چپاولگری به دلیل کمبود مراتع و قحطی و گرسنگی و تسلط بر راه‌ها، راهی شهر مشهد می‌شدند.

صفویان هم، به جهت حفظ این پایگاه مذهبی و اقتصادی مهم برای این شهر استحکاماتی تهیه دیدند، که انتخاب شروع دوره صفویه حتماً به این معنا نخواهد بود که مشهد در دوره‌های قبل از این دوره دارای حصار استحکاماتی نبوده است. زیرا می‌دانیم رشد این شهر از قرن سوم هجری شروع شده و از همان زمان هم دارای استحکامات نیرومندی گردیده است. در خصوص استحکامات شهر مشهد در عصر صفوی آدام اولثاریوس می‌نویسد:

«مشهد دارای يك حصار نیرومند با برج‌های متعدد جهت دفاع در مقابل دشمنان است. تعداد برج‌های حصار مشهد را در حدود دویست و پاره‌ای جغرافیدانها، سیصد دانسته‌اند. و فاصله آنها هم از یکدیگر به اندازه بُرد يك تیر است.»^۲

که این تعداد برج و بارو خود نشانگر وسعت شهر نیز می‌باشد.

سانسون نیز وجود این برج‌ها را تأیید و از سپاهی عظیم به فرماندهی رستم خان دیوان‌بیگی (فرمانده مورد علاقه شاه صفوی) که جهت سرکوب ازبکانی که خیلی به مشهد نزدیک شده بودند صحبت می‌کند،^۳ که باز علت وجود این استحکامات قدرتمند را برای ما بخوبی روشن می‌سازد.

در عصر نادری هم که مشهد روز بروز بر ارزش و اعتبارش افزوده شد، دارای

۱- رك: سیدعلی میرنیا، ایلها و طایفه‌های عشایری خراسان، تهران، انتشارات نسل دانش، ۱۳۶۹،

چاپ اول.

۲- آدام اولثاریوس، سفرنامه آدام اولثاریوس، ص ۵۹۷.

۳- سانسون، سفرنامه سانسون، ص ۲۰۱.

استحکاماتی بوده است. دوکلستر^۱ مؤلف معاصر نادر که تاریخ نادرشاه را به نگارش درآورده (۱۷۴۳م) با این که مشهد را پرجمعیت می‌داند آن را بدون استحکامات ذکر می‌کند^۲ که جای تأمل دارد.

شاید با وجود شخصی به قدرت فرماندهی نادر دیگر هیچ خطری از ناحیه افغانها و ازبکها و ایلات دیگر مشهد و گنجخانه^۳ او کلات را تهدید نمی‌کرده است.

شاید هم مورخ یاد شده نسبت به جمعیت و غنای شهر مشهد به لحاظ اقتصادی، استحکامات آن را کم یا به اصطلاح خودش «بدون استحکامات» می‌داند.

ولی آنچه به ظن درست می‌آید، این است که در عصر نادری شکوه مشهد دو چندان گشته است. تزیین شهر مشهد «و ساختن استحکامات جدید یا تعمیر آنها نیز از کارهای او بوده است»^۴ که نشانه‌هایی از آن در حرم مطهر حضرت رضا (ع) کاملاً هویدا است.

آنچه مسلم است پس از مرگ نادر، جانشینان او به خاطر دستیابی بر سر جانشینی و ثروت نیای خود شروع به چپاول و غارتگری خیمه‌گاه و پایتخت او نمودند. که این امر به هرج و مرج و پریشانحالی مردم مشهد منجر گردید. و مهاجرت مردم از مشهد و تخلیه شهر را سبب شد.

این جنگها و اغتشاشات سبب تخریب شهر گردیده و خرابی استحکامات و حصارهای شهر را در پی داشته است.

تا آنجا که ما از بررسی کتابهای سیاحان عصر زندیه به دست آورده‌ایم در خصوص استحکامات شهر مشهد و چگونگی ترمیم و یا تعمیر آنها سخنی نگفته و مطلبی ذکر نکرده‌اند.

تنها سرجان ملکم که در عهد فتحعلیشاه قاجار به ایران سفر کرده و از مشهد گذشته است از قول ماکدونال کینیر صاحب منصبی که همراه او بوده و جغرافیای ایران را نیز نوشته است، حصار شهر مشهد را این گونه توصیف می‌کند: «دیوار سختی این شهر را احاطه کرده

۱- دوکلستر، مؤلف کتاب تاریخ نادرشاه است که اثر خود را در ۱۷۴۳م در پاریس و به زبان فرانسه تألیف کرد. مؤلف کتاب، معاصر نادرشاه بوده ولی به ایران سفر نکرده و مطالب کتابش را از منابع گوناگون جمع‌آوری نموده است.

۲- آ. دوکلستر، تاریخ نادرشاه، ترجمه دکتر محمد باقر امیرخانی، تبریز، کتابفروشی سروش، ۱۳۴۶، ص ۲۵.

۳- محمد حسن خان اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، ص ۴۷.

که دایره آن سه فرسخ می باشد.^۱

با این دیوار و محیطی که نویسنده از شهر مشهد ذکر نموده و با هرج و مرجی که پس از کریم خان تا زمان روی کار آمدن آقا محمد خان (۱۲۱۰ هجری) ایجاد شده است و دشمنی که او با نادر و تختگاهش به جهت قتل جدش، فتحعلیخان توسط وی داشته، معلوم می شود هنوز مشهد دارای رونق و جمعیت بوده است. هر چند که به نظر می آید اگر خصوصیات خاص مذهبی آقا محمدخان و تعصبات او نبود، حتماً مشهد هم سرنوشتی همچون کرمان یا «شهر کوران» داشت.

شاید هم فتحعلیشاه موجبات بنای استحکامات بیشتر و رونق نسبی را در این شهر ایجاد کرده، که به جهت حفظ شهر از حملات مجدد ازبکان و ترکمنان و افغانها بوده است.

نویسنده کتاب مطلع الشمس محیط سه فرسخی شهر را طبق گفته سیاح مورد بحث اغراق آمیز دانسته، می گوید: «از روی نسبت قطر دایره به محیط چنین به نظر می آید که این گفته اغراق است. عرض طولانی شهر که از شمال شرقی به جنوب غربی امتداد دارد بیشتر از دو میل نیست، حال آنکه سه فرسخ دوازده میل انگلیسی است. و در هر حال این شهر به قدر گنجایش خود سکنه و آبادانی ندارد.»^۲

مسیو کنولی هم که در سال ۱۸۲۳ م در مشهد بوده دیوار شهر مشهد را از هرات عظیم تر و جمعیت آن را نسبت به آنجا کمتر می داند.^۳

مسیو فریه فرانسوی هم که در ۱۸۴۵ م از مشهد دیدن نموده مشهد را دارای دیوار عظیم گلی و خندقی به دور شهر می داند، امتداد دیوار را تقریباً هفت هزار متر می داند. او این دیوار و خندق را برای مدافعه شایسته نمی بیند.^۴

شاید بتوان کمی این استحکامات را به بی خردی حکام ایالات نسبت داد که دشمنانشان را کوچک فرض می نموده اند. یا کم بودن اسلحه گرم و توپهای قلعه کوب در دست ازبکان را عامل آن دانست.

در حدود سالهای (۱۸۷۵ م) يك ژنرال نظامی به نام مك گرگر در سفری به خراسان

حصار و استحکامات شهر مشهد را این گونه ذکر می کند که به دلیل نظامی بودن سیاح مزبور مطالبش از دیدگاه نظامی قابل اهمیت است:

«پیرامون شهر را دیوار گلی فرا گرفته که در وضع خوبی نگهداری می شود، ضخامت بالایی دیوار چهار و پایین آن نه پا است. بر بالای این دیوار يك دیواره دفاعی است به ضخامت يك پا، اما آنقدر با بی توجهی ساخته شده که اغلب روزنه های آن به ارتفاع شش پا در بالای دیوار قرار گرفته است.

در خارج چیزی است که به آن «شیرازی» می گویند و آن چاله ای است به عرض هشت پا که در پای دیوار تعبیه شده و در جلو آن دیواره دفاعی کوتاهی وجود دارد و بعد از آن نیز چاله ای به عرض سی و عمق ده پا. تمامی سطح بیرونی دیوار بطور کامل خراب شده و تنها چند جای آن برای پیاده نظام قابل عبور نیست حتی بدون نردبان. شهر نقشه نامنظم دارد و چون دیوار در آن سوی خانه ها کشیده شده است در بسیاری نقاط دنبال کردن دیوار کار دشواری است. به هر حال بیشتر به مستطیل شبیه است تا هر شکل دیگری و ضلع های بزرگ آن در جهت شمال به غرب و جنوب به شرق است، پیرامون شهر ۱۰۵۳۹ یارد یا شش مایل و طول آن در بلندترین جا، یعنی خیابان ۲۷۸۰ یارد است. در حالی که بلندترین قسمت عرضی آن یعنی طول خط قائمی که از محل شمالی و غربی صحن بر خیابان رسم شود در حدود ۲۰۰۰ یارد می شود.^۱ وجود خانه هایی در آن سوی دیوار شهر که به مرور زمان خارج از حیطه دیوار و دروازه شهر ساخته شده از گسترش روزافزون شهر و ثبات نسبی سیاسی که در اواسط حکومت ناصرالدین شاه قاجار پدید آمده است خبر می دهد. اما خرابی دیوار و نرسیدن به برج و باروها، شاید رسیدن عصر جدید را ندا می دهد و این که شهر به سبک جدیدش نیاز به برج و بارو ندارد و شاید همان عنصر همیشگی در عصر قاجار که همه چیز «خراب است» به سراغ این مقوله نیز آمده است.

بنابراین از نظر نظامی در این زمان، مشهد دارای استحکامات مطمئنی نبوده و به خاطر همین اصل، بعد از این تاریخ هم حملات ترکمنان و اسیر گرفتن مردم خراسان را در تاریخ

۱ - سی. ام. مك، گرگر، شرح سفری به ابالت خراسان و شمال غربی افغانستان در ۱۸۷۵ م، ترجمه مجید

مهذیاده، جلد اول، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸، صص ۲۵۱ - ۲۵۳.

به وفور مشاهده می‌کنیم. تا آنجا که با آمدن روسها و سرکوب ترکمنها به قیمت جدایی قسمتهایی از خراسان بزرگ، مردم نه تنها ناراحت نشدند بلکه احساس امنیت و اطمینان بیشتری نیز بدانها دست داد.

شیندلر هم در اثر خود (۱۸۷۶م) از خندق خوب شهر مشهد که توسط سپهسالار مرحوم^۱ تعمیر شده و همچنین از ترکمانان غارتگر که هفتاد نفر از مردم شهر را به اسارت برده بودند صحبت می‌کند.^۲ و یادآور می‌شود که مشهد هنوز در خطر ترکمانان اسیر است و احتیاج به دیوار و حصار نیرومندی در مقابل غارتگران دشتهای شرقی دارد.

پس از گذشت حدود چهل سال از تاریخ تألیف کتاب شیندلر، سیاح دیگری (۱۹۰۹-۱۰م) وارد ایران گردید. این سیاح در تألیف با عنوان *اوراق ایرانی*^۳ حصار شهر مشهد را این گونه می‌بیند: «شهر مشهد دارای حصاری است که تنها رخنه‌های آن چند دروازه عظیم و تاریخی است. با دهانه تنگ و طاق رومی که از دو پهلوی بر برجهای عظیم کنگره دار تکیه دارند. از آنجا که این مناره‌ها، یکپارچه از خشت و گل ساخته شده‌اند حالتی خوش منظر و زینتی دارند و برای دفاع از شهری که هیچ گاه مورد تاخت و تاز قرار نمی‌گیرد کافی بنظر می‌آیند. از خدا بخواهیم که این همسایگان یعنی افغانهای خشن و زمخت سر جایشان آرام بگیرند.»^۴

واقعاً همین طور است، که اگر مجدداً افغانها و ازبکها و ایلات ترك دست به حمله بزنند مگر خدا به مردم مشهد یاری نماید والا این دیواره‌های گلی و به قول نویسنده زینتی

۱ - منظور میرزا حسین خان سپهسالار می‌باشد که در عصر ناصری و در سال ۱۲۸۸ هـ. ق / ۱۸۷۱ م به مقام

صدارت عظمی رسید.

۲ - ۱. هوتوم شیندلر، سه سفرنامه (هرات، مرو، مشهد)، بکوشش قدرت الله زعفرانلو، تهران، تواس، ۲۵۳۶،

چاپ دوم، ص ۲۰۳.

۳ - کلود آنه، که نام اصلی او «ژان شویفر» بوده است. وی نویسنده، جهانگرد، روزنامه نگار بوده، او سوئسی و دارای ملیت فرانسوی بود. در ۱۸۶۸ م بدنیا آمد و در سال ۱۹۳۱ م در پاریس درگذشت. وی در نخستین دهه قرن بیستم همزمان با انقلاب مشروطه سه بار از راه روسیه به ایران سفر کرد، کتاب *اوراق ایرانی* نتیجه سفر دوم و سوم او به ایران در سالهای ۱۹۰۹ و ۱۹۱۰ م است. مسیر وی در سال ۱۹۰۹ باکو، لنکران، انزلی، رشت، قزوین، تهران، دماوند، مازندران (مشهد سر)، کراسنودسک، عشق‌آباد، قوچان، مشهد، مرو، بخارا، و سمرقند بوده است.

۴ - کلود آنه، *اوراق ایرانی*، ترجمه ایرج پروشانی، تهران، معین، ۱۳۶۸، چاپ اول، ص ۱۶۰.

هیچ گاه نخواهد توانست از هجوم آنها جلوگیری نماید. ولی در زمانی که نویسنده مشهد را دیده است، این شهر از آرامشی نسبی برخوردار بوده و این اقوام بیابانگرد به دست روسها آرام گشته بودند. بدین جهت است که نویسنده مشهد را شهری می‌داند که هیچ گاه مورد تاخت و تاز قرار نمی‌گیرد که البته دلیل کافی در این خصوص وجود ندارد.

۲- دروازه‌ها

اطلاعات ما در خصوص دروازه‌های شهر مشهد به دوره قاجار می‌رسد. از جمله نویسنده روضة الصفا که از کتب تاریخی عصر قاجار می‌باشد، برای مشهد شش دروازه قایل است، که شامل دروازه پایین خیابان، دروازه بالاخیابان، دروازه نوقان، دروازه عیدگاه، دروازه ارگ و دروازه سراب می‌باشد. او سبب نام‌گذاری این دروازه‌ها را این گونه می‌نگارد: «سبب تسمیه این دروازه‌ها این که از دروازه پایین خیابان، خیابانی ساخته‌اند که طولش دوهزار و نهصد ذرع و عرضش بیست و هشت ذرع و از دروازه پایین تا مرقد مطهر امام واجب الاحترام، نهصد ذرع است و روضة مطهره در وسط معموره شهر اتفاق افتاده...»^۱

این دو دروازه یعنی پایین خیابان و بالاخیابان چون در ابتدای ورودی دو خیابان مشهد و شهر به همین نامها واقع هستند و این دو خیابان در راستای یکدیگر یکی به پایین پای مرقد حرم حضرت می‌رسد و دیگری به بالا سر مرقد مطهر حرم حضرت بدین سبب شاید به پایین خیابان و بالاخیابان هم مشهور شده باشند.^۲

سیاح مشهور دیگر مک‌گرگور که در حدود سالهای (۱۸۷۵ م) از خراسان و نیز مشهد دیدن نموده دروازه‌های مشهد را شش دروازه می‌داند و شکل همه این دروازه‌ها را یکسان ذکر می‌کند او می‌نویسد: «دو طرف در [دروازه] را که چوبی است آهنکشی کرده‌اند. هر دروازه دو برج دارد با سی پا ارتفاع که بر بالای آن روزنه‌هایی برای تیراندازی تعبیه شده است و این برجه‌ها توسط دروازه‌های دفاعی روزنه‌داری به دروازه وصل شده‌اند. در مقابل هر دروازه

۱- محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، مطلع الشمس، ص ۴۸.

۲- جرج ن. کرزن، ایران و مسأله ایران، ص ۳۵.

خاکریزی بوده است. اما تاکنون همه آثار آن ناپدید شده و در جای آن ساختمانهایی ساخته اند.^۱ به نظر می‌رسد، گسترش شهر و بزرگ شدن آن سبب شده است که خارج از دیوارها و دروازه‌ها نیز مردم به زندگی ادامه داده و مشغول ساختمان سازی شوند و کم کم دروازه‌ها جزئی از مرکز شهر حساب شوند، نه مدخل ورودی و یا خروجی آن.

لردکرن هم که در حدود سالهای ۱۸۹۲ م در ایران حضور داشته و مشهد را از نزدیک دیده است دروازه‌های مشهد را پنج دروازه ذکر کرده اما نام آنها را نمی‌گوید و تنها به ذکر نام دو دروازه مهم مشهد یعنی همان دروازه پایین خیابان و بالا خیابان بسنده می‌کند.^۲

البته در این خصوص مؤلف کتاب سفرنامه از خراسان تا بختیاری، هم که در حدود سالهای ۱۸۹۹ م، از مشهد دیدن نموده است، دروازه‌های مشهد را همانند لردکرن پنج دروازه می‌نویسد، البته بدون ذکر نام دروازه‌ها بجز دو دروازه مهم بالا و پایین خیابان.^۳

مؤلف مذکور همچنین از در بزرگ و تاریخی یکی از دروازه‌ها ذکری به میان می‌آورد ولی به توضیح مختصری بسنده می‌نماید. و از حصار با کنگره‌هایی که البته در آن زمان منزلگاه کبوتران شده است نیز نام می‌برد.^۴

عدم استفاده از دروازه‌ها و حصار و استحکامات در این زمان خبر از آرامش اقوام ترکمان و گسترش روزافزون در شرق خراسان می‌دهد.

این روند تا آنجا ادامه پیدا می‌کند که مؤلف کتاب *حديقة الرضویه* می‌نویسد:

«الحال که سال (۱۳۶۶) قمری است مطابق سنه (۱۳۲۶) شمسی، مشهد دارای دروازه نیست به ملاحظه این که اراضی: سعدآباد، عشرت‌آباد، الوندشت، احمدآباد، و دستجرد، کوهسنگی و غیره جزء شهر گردیده و بر آبادی این شهرستان فوق‌التصور افزوده شده است.»^۵

۱- سی. ام. مک گرگر، شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان، ص ۲۵۵.

۲- جرج ن. کرن، پیشین، ص ۳۵.

۳- هانری رنه دالمانی، سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ترجمه و نگارش آقای فره‌وشی (مترجم همایون)،

تهران، چاپ گیلان، ۱۳۳۵، ص ۶۱۹.

۴- همان منبع، ص ۶۰۹.

۵- محمد حسن بن محمد تقی خراسانی، *حديقة الرضویه*، مشهد، چاپخانه خراسان، ۱۳۳۶ ق، ص ۳۳، (از

نوشته‌های ذکر شده در پاورقی).

تصویری از درون

۱- محله‌ها و خانه‌ها

در باره محله‌های شهر مشهد «ماکدونال کینیر» صاحب منصب همراه سرجان ملکم و نماینده کمپانی هند شرقی در سفر به ایران و مشهد، این شهر را شامل دوازده محله می‌داند که پنج محله از این محله‌ها بایر و غیر مسکون بوده است.^۱

فریزر محله‌های مشهد را سی و دو محله می‌نویسد، که هر يك از این محله‌ها به کدخدایی جهت اداره آن محله سپرده شده است، و ساکنان بعضی محله‌ها کم بوده است. و بعضی جاها مخصوصاً در سمت شمال و شمال غربی شهر زمینهایش تبدیل به باغ و جای زراعت شده است.^۲

در ضمن مؤلف مذکور یکی از محله‌های مشهد را مختص به یهودیان می‌داند که تعدادشان زیاد و به کار معامله و تجارت و کهنه فروشی مشغول بوده‌اند.^۳

محله‌های مشهوری که سیاحان از آنها ذکر کرده‌اند محله‌های اطراف حرم مطهر و بالاخیابان و پایین خیابان، دو خیابان عمده شهر و همان بازار سرشور بوده است. و دست کم بقیه نقاط و محله‌ها تا اواخر عصر قاجار دارای تمرکز جمعیت بسیاری نبوده

۱- محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، مطلع الشمس، ص ۱۴.

۲- همان منبع، ۱۷.

۳- همان منبع، ص ۳۲.

است.

آنچه از کتابهای تاریخی دربارهٔ محله‌های شهر مشهد به دست می‌آید این است که مشهد تا اواخر عصر ناصری (۱۳۱۳ هجری) دارای چند محلهٔ مشهور بوده است:

۱ - محلهٔ سرسور (سرشور) ۲ - محلهٔ سراب ۳ - محلهٔ چهارباغ ۴ - محلهٔ نوقان ۵ - محلهٔ خیابان سفلی (بالا خیابان).^۱

که به نظر نمی‌آید محله‌های مذکور تمام محله‌های مشهد، بلکه باید اسامی مهمترین آنها باشد. زیرا در کتابهای تاریخی دیگر، از محله‌های قدیمی مشهد این چنین نام برده شده است.

۱ - بالاخیابان ۲ - پایین خیابان ۳ - سراب ۴ - نوقان ۵ - سرشور ۶ - عیدگاه ۷ - ارگ ۸ - پاچنار ۹ - سه سوق ۱۰ - مرویها ۱۱ - سرحوضان (سرحوضو) ۱۲ - تپ المحله (ته پل محله) ۱۳ - سیاوون (سیاهان؟) ۱۴ - کشمیریها ۱۵ - چه نو ۱۶ - چهارباغ که دو محلهٔ عیدگاه و نوقان^۲ از محلات قدیم شهر محسوب می‌شده است.^۳

دربارهٔ محله‌های مشهد، نور لطف الله الدین (حافظ ابرو)^۴ نیز مطالبی دارد:

«مشهد مقدس چند محله است که مفصل می‌گردد و محله‌های آن این است: محلهٔ کاریز، محلهٔ سناباد، محلهٔ چاه نو، محلهٔ دستجرد، محلهٔ منصور مد، محلهٔ ابوبکر آمد، محلهٔ پس باره^۵ «انتهی» (بالفعل، معروف از این محال چاه نو و دستجرد می‌باشد).^۶ خانه‌های ساخته شده در این محله‌ها بیشتر از همان مصالح ابتدایی خاک، خشت خام

۱ - سید محمد کاظم امام، مشهد طوس، ص ۱۹۹.

۲ - دروازه نوقان (نوغان) جایی بوده است که در گذشته از آسیای میانه و از راه ابریشم (نوغان، تخم ابریشم) به مشهد وارد می‌شده است.

۳ - دکتر علی شریعتی، راهنمای خراسان، تهران، انتشارات الفباء، ۱۳۶۳، چاپ دوم، ص ۴۵.

۴ - عبدالله بن لطف الله بن عبدالرشید البهدادینی الخوافی مورخ و جغرافی نویسنده متوفی به سال ۸۳۳ هـ. می‌باشد.

۵ - در لهجهٔ مردم مشهد - عامه - پس باره را (پس بره) تلفظ می‌کردند که به معنای پشت باره یا «بارو» و در اصطلاح پشت خندق شهر بوده است.

۶ - محمد حسن بن محمد تقی خراسانی، حلیة الرضویه، ص ۳۲.

و چوب ساخته شده و اکثر آنها دارای کوچه‌های دالان مانند و کم عرض بوده‌اند. از تمام خانه‌های شهر آنها که در اطراف حرم مطهر قرار داشته، زیباتر و مستحکمتر ساخته شده است و به قول فریزر لاقلاً اسباب و اثاث ساکنان خانه با خانه‌ها تناسب دارد^۱. و بقیه خانه‌های شهر در نقاط دورتر حالت مخروبه داشته است. بیشتر خانه‌ها از سطح کوچه، پایین‌تر و گودتر بوده‌اند. بارنز (۳۳ - ۱۸۳۱ م) به این فکر افتاده است که شاید مردم مشهد از کندن زمین خوششان می‌آید،^۲ البته بعدها دریافت که، مردم با کندن خاك وسط حیاط‌های خود، خاك حاصله را به مصرف تعمیرات و یا ساختن اتاق‌های جدید می‌رساندند. خانیكوف سیاح روسی (۱۸۵۸ م) خانه‌های مشهد را همانند دیگر سیاحان از سطح کوچه عمیق‌تر و دهلیز خانه‌ها را نیز عمیق و تنگ و تاریک می‌نویسد.^۳

ولی از این کوچه‌های تنگ و باریک و دهلیزهای عمیق ساکنان این خانه‌ها به محیط دلگشایی وارد می‌شده‌اند که هر مهمانی مخصوصاً اگر از غرب آمده باشد آرزوی دیدن این محیط را می‌کرده است:

حیاطی وسیع با سطحی سنگ فرش و یا آجر فرش شده، حوضی زیبا و گود با آبی زلال و ماهیهایی قرمز، اتاق‌هایی روشن که پنجره‌هایش هر روز صبح به طرف اشعه‌های خورشید مسحورکننده شرق باز می‌شود و گلدانها و گلهای شمعدانی و رز و محمدی که معطرکننده این خانه‌ها بوده است.

و براستی که خانه‌های شرقی نیز همانند صاحبان آنها براحتی و از روی ظاهرشان قابل شناسایی نبوده‌اند. و این از خصوصیات مردم مشرق زمین بوده، که در معماری آنها نیز نقش بسته است.

۲- خیابانها

بیشتر کسانی که از مشهد دیدن نموده‌اند در باره خیابانهای شهر مشهد مطالب

۱- محمد حسن خان اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، ص ۱۷.

۲- الکسی بارنز، سفرنامه بارنز، ص ۵۹.

۳- محمد حسن خان اعتماد السلطنه، پیشین، ص ۴۴.

مبسوطی به یادگار گذاشته‌اند. اما آنچه جلب توجه می‌کند آن است که واژه خیابان بیشتر در کتابهای سیاحان و مورخان خارجی ذکر شده و مؤلفان و محققان ایرانی با این واژه آشنا نبوده‌اند و بجای آن از کلمه «کوچه» در نوشته‌های خود سود می‌برده‌اند.

بار تولد در کتاب تذکره جغرافیایی تاریخی ایران می‌نویسد:

«کلمه خیابان در تألیفات جغرافی نویسان قرن دهم هجری دیده نمی‌شود. ولی این کلمه در زمان تیمور و تیموریان مصطلح بوده است. تنها اسفزاری که در اواخر قرن پانزدهم به نگارش کتاب خود مشغول بوده ذکر از خیابان هرات به میان آورده است.»^۱

در کتاب مطلع الشمس نیز در این خصوص آمده است: «کوچه عمده مشهد همان کوچه‌ایست که تمام عرض بلد دار در آن طی می‌نمایند و از شمال غربی تا جنوب شرقی امتداد یافته است.»^۲

این کوچه همان بالاخیابان و امتداد آن پایین خیابان می‌باشد که متصل به دو دروازه مشهور مشهد هم بوده است.

تاریخ ساخت این دو خیابان اصلی مشهد را به عهد شاه عباس صفوی بر می‌گردانند این دو خیابان اصلی از وجوه اصلی تمایز شهر مشهد از دیگر بلاد محسوب می‌شده است. بار تولد می‌نویسد:

«فرقی که مشهد با هرات و سایر بلاد دارد این است که دو خیابان عمودی شکل شهر را قطع نمی‌کند. بلکه خیابان عمده که از شمال غرب به جنوب شرق کشیده شده، شهر را قطع می‌کند.»^۳

در کتاب مطلع الشمس از قول مسیو کنولی که در ۱۸۲۳ م جهت سفر به هند از مشهد گذشته چنین آمده است:

«خیابانی از مشرق شهر به مغرب امتداد یافته و در جبین آن هم دکاکین [وجود دارد].»^۴

۱- و. بار تولد، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ص ۱۳۴.

۲- محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، مطلع الشمس، ص ۱۸.

۳- و. بار تولد، پیشین، ص ۱۳۴.

۴- محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۳۸.

وجود این دو خیابان اصلی به رونق تجارت و کار و کسب هم کمک می‌نموده، و جایگاه مناسبی برای زوار حرم مطهر جهت خرید سوغات بوده است. هر کس این خیابانها را به شکلی ترسیم نموده است. بارنز که در حدود سالهای (۱۸۳۱-۱۸۳۳ م) این خیابانها را دیده است، هم بالاخیابان و هم پایین خیابان را عریض و زیبا ذکر می‌کند، که نهر آبی از وسط آن می‌گذشته است.^۱

مك گرگر سیاح دیگری که در حدود سالهای (۱۸۷۵ م) از مشهد دیدن نموده چنین نوشته است:

«وجه مشخص مشهد «خیابان» است که کاملاً مستقیم می‌باشد و درازای آن به حدود يك کیلومتر می‌رسد و عرض آن در اصل ۸۰ پا بوده ولی اکنون کاهش یافته است. این خیابان به جز آنجا که به حرم می‌رسد، از میان شهر عبور می‌کند. از میان آن نهر آب کثیفی می‌گذرد که در چند نقطه بر روی آن سکوهایی ساخته‌اند و مردم بدون توجه به بوی بد آن بر روی این سکوها می‌نشینند و تفریح می‌کنند. گفته می‌شود دو طرف خیابان در گذشته درختکاری شده بود ولی در حال حاضر تنها بالاخیابان به این درختهای باشکوه آراسته است.»^۲

سپس سیاح مذکور به مقایسه این خیابان با خیابانهای فرانسه پرداخته، می‌گوید: این خیابانها چیزی از زیبایی کم ندارند و باید به آنها رسیدگی شود تا به يك خیابان جادویی تبدیل شوند. و سپس از عدم رعایت بهداشت در نهر وسط خیابان ذکری به میان می‌آورد که عده‌ای اسب می‌شویند و عده‌ای در کنار آنها لباس و گروهی دیگر در پایین تر ظروف غذای خود را. لرد کرزن که در حدود سالهای (۱۸۹۲ م) در مشهد بوده است نیز از آثار و بناهای مشهور شهر مشهد خیابانی طویل که نزدیک دو میل امتداد دارد و دو دروازه هم به نام بالاخیابان و پایین خیابان بدان منسوب است را ذکر می‌کند. او می‌نویسد: «این خیابان مشهد به منزله «شانزلیزه» پاریس است و محل تفریح و گردشگاه و باعث افتخار اهالی شهر می‌باشد.»^۳

۱- آلکسی بارنز، سفرنامه بارنز، ص ۵۷.

۲- سی. ام. مك گرگر، شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان در ۱۸۷۵ م، ص ۲۵۵.

۳- جرج ن. کرزن، ایران و مسئله ایران، ص ۳۵.

و در ادامه می‌گوید: «در شهر مشهد مخصوصاً در این خیابان، غالب نژادهای آسیایی مانند افغانی، سنی، هندی، شیعه، هندو، ازبک، ترکمن، بلوچ، عرب، قفقازی، ترکستانی، بربري، درویش، سید، ملا، تاجر، میرزا در رفت و آمد هستند.»^۱ سیل عظیم نژادهای گوناگون و اقشار مختلف علاوه بر این که زیبایی این خیابان را برای ما قابل تصور می‌کند و از ورود فرهنگها و ادیان مختلف برای ما پیغام می‌آورد، حکایت از تجارت پررونق و گسترش یافته مشهد دارد، که کم‌کم پای در جای پای هرات از رونق افتاده نهاده و همه را به سوی خود جلب می‌کند؛ هم آن‌که مشتاق زیارت حرم منور است و هم آنکه طرفدار تجارت و بازار معمور و یا هر دو. هانری رنه دالمانی هم که در حدود سالهای (۱۸۹۹م) در مشهد بوده علاوه بر این که عرض نهر را که او فاضلابش خوانده ۳/۵۰ متر دانسته و از درختان نارون و بید در کناره‌های خیابان نوشته^۲ از دکانهای کسبه و صنعتگرانی یاد نموده، که کالای خود را به مشتریانان عرضه می‌داشته اند و از میان کالاهای آنها اسلحه آهنی و قفل‌های ساخت مشهد را برتر دانسته است.^۳

او کوچه‌های شهر مشهد را فاقد روشنایی و تردد مردم در شب را با کمک فانوس ممکن دانسته است. به گفته او عبور و مرور در شهر هنگام شب بدون اجازه گرفتن از داروغه و دانستن «اسم شب» ناممکن بوده است.^۴

در کتاب *تحف اهل بخارا* به قلم میرزا سراج الدین، حاجی میرزا عبدالرئوف که به سال (۱۹۰۳ تا ۱۹۰۸م) در مشهد حضور داشته، در خصوص کوچه‌های شهر مشهد چنین آمده است:

«مشهد اگر چه کوچه‌هایش تنگ و دالان است ولی چند خیابان و «رسته» کالسکه

۱- همان منبع، ص ۳۵.

۲- این نهر از سمت غرب مشهد (میدان دروازه قوچان، میدان توحید کنونی) به شرق یعنی حرم مطهر و پایین خیابان جاری بوده و مردم در صحن و سقاخانه در آب آن وضو می‌گرفتند. نهر مذکور تا سال ۱۳۴۱-۴۲ هجری شمسی هنوز روباز بوده است و در این سالها به همت شهرداری مشهد به منظور جلوگیری از شیوع بیماریهای خطرناک و واگیر پوشیده شده است. (به نقل از استاد دکتر دهقان).

۳- هانری رنه دالمانی، *سفرنامه از خراسان تا بختیاری*، ص ۶۲۰.

۴- همان منبع، صص ۶۲۳-۶۲۵؛ به اختصار.

گردهم دارد.^۱

وی کوچه چهارباغ را از کوچه‌های مشهور این شهر می‌داند.
در مطلع الشمس نیز چنین می‌خوانیم «خیابانی موسوم به چهارباغ است که از آن به سمت عمارت می‌روند.»^۲

کوچه‌های شهر مشهد را با دیوارهای بلند گلی، که پایین آن رو به خرابی نهاده و طاق‌هایی که در وسط کوچه‌ها قرار داشته، باریکی، تنگی، تاریکی و طولانی بودن آنها ترسیم می‌کنند کوچه‌هایی که مردمی مذهبی و تاجر پیشه در آنها منزل داشته‌اند. و با گذشت زمان و تغییر و تحولات سیاسی و آشنایی مردم ایران و مشهد با تمدن غرب سبب شده است که چهره سنتی و مذهبی خود را از دست داده و به سوی تمدن جدید و سبک‌های معماری نوین استخراج شده از معماری شهرهای غربی حرکت کند.

فرد ریچاردز سیاحی که در اواخر سلطنت قاجار و روی کار آمدن رضاخان به مشهد آمده است می‌نویسد:

«زمانی تنوع البسه و رنگها و وجود ملیتهای مختلف به خیابانهای [مشهد] مناظر جالبی می‌دادند ولی اکنون که ایرانیان لباس خود را تبدیل به لباس اروپاییان کرده و کلاه پهلوی بر سر نهاده‌اند، این مناظر را دیگر نمی‌توان دید ... مشهد شهری بسیار با روح است و قسمت تازه‌ساز و جدید آن به سرعت پوششی از تمدن مغرب زمین را به خود می‌گیرد. مشهد دارای چندین خیابان جدید است، که دکانداران آن کالاهای ساخت چکسلواکی و روسیه را در جعبه آینه‌های خود به معرض نمایش گذاشته‌اند.»^۳

۳- بازارها

شهر مشهد با اهمیتی که به دلایل اقتصادی، سیاسی و مذهبی در عصر صفوی پیدا نمود، خیلی زود به عنوان یکی از مهمترین شهرهای ایران درآمد. به قول آدام اولشاریوس به

۱- میرزا اسراج الدین میرزا عبدالرئوف، تحف اهل بخارا، ص ۱۶۷.

۲- محمد حسن خان اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، ص ۱۷.

۳- فرد ریچاردز، سفرنامه فرد ریچاردز، ص ۲۰۰.

بزرگترین و هم مهمترین شهر ایالات خراسان تبدیل شد. تا آن جا که نویسنده مذکور برای هرات تنها صفت «مهمترین» را بر می شمارد و برای مشهد «بزرگترین و مهمترین» را می نویسد.^۱

بنابراین باید این شهر را شهری غنی و آباد دانست.^۲ لازمه يك شهر مذهبی و اقتصادی داشتن بازارهایی معمور و زیبا است که هم جوابگوی نیازهای زائران باشد و هم در خدمت تجار ممالك و شهرهای دیگر. به گفته سیاحان شهری که در عصر نادری دارای نمود کاروانسرا و پذیرای کاروانهایی از شهرهای بخارا، بلخ، بدخشان، قندهار و هرات بوده است^۳ باید صاحب بازارهایی دلباز، غنی و آباد بوده تا بتواند به عنوان يك شهر سیاسی، اقتصادی و مذهبی مطرح شود.

هر چند تصادمات سیاسی، جنگهای داخلی و خارجی و استبداد، در افول رونق بازارها نقش اساسی داشته، اما این مصائب باعث نابودی بازارها نگردید و اگر خرابی در آنها راه پیدا کرد، با کمی مدیریت صحیح سیاسی و برقراری امنیت در راهها مجدداً سیل کاروانها از شهری به شهر دیگر و از بازاری به بازار دیگر روانه شده است.

مرکزیت مشهد به عنوان تختگاه خراسان پس از کاهش رونق شهر هرات و مذهبی بودن این شهر باعث گردید که «بازارهای مشهد جهان نمای زنده ای از ملل مختلف شرقی گردد.^۴ تا آنجا که بیشتر حمله های اقوام و طوایف شرق خراسان به این شهر جز برای غارت مکانهای مقدس و چپاول بازارهای پر رونق این شهر نبوده است.

ماکدونال کینیر یکی از صاحب منصبانی که به همراه «سرجان ملکم» در عهد فتحعلیشاه قاجار از جانب کمپانی هند شرقی به ایران آمده از بازار بزرگی در شهر مشهد یاد می کند که در تمام طول شهر به خط مستقیم از مشرق به مغرب و به امتداد سه میل گسترده و

۱- آدام اولتاریوس، سفرنامه آدام اولتاریوس، ص ۵۹۷.

۲- سانسون، سفرنامه سانسون، ص ۲۰۱.

۳- آلفونس گابریل، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۱۷۸.

۴- و. بار تولد، تذکره جغرافیای تاریخی ایران، ص ۱۳۴.

دایر بوده است.^۱ که می‌تواند نشانگر وسعت و عظمت بازارهای شهر مشهد باشد. فریزر در شرح سفر خود به مشهد تنها همین بازار را که وسعت زیادی داشته در خور اعتنا ذکر می‌کند. و طول آن را پانصد و شصت یارد می‌نویسد که در یک طرف شهر امتداد می‌یافته و از جنوب غربی در یک گوشه صحن بزرگ شروع شده و به کوچه تنگی که به طرف میدان می‌رفته منتهی شده است.^۲

خانیکوف نیز بازار مشهد را از بناهای قدیمی می‌داند و از مسجدی معروف به مسجد شاه که تاریخ بنای آن در سال ۱۱۱۹ هجری، در بازار کهنه مشهد در وسط شهر بوده است نام می‌برد.^۳

ابن واضح^۴ که در حدود سالهای (۱۸۸۷ م) در مشهد حضور داشته از طرف شرقی صحن کهنه از دو بازار یا به قول خودش «راسته» نام می‌برد که یکی متعلق به زرگرها بوده و دیگری متعلق به حجارها و سنگتراشها.^۵

با توجه به صنعت و هنر فیروزه‌تراشی در مشهد و اطراف آن همچنین رونق صنعت سنگ تراشی و هنر حکاکی، وجود این دو بازار ضروری به نظر می‌رسیده است. هر چند که

۱ - محمد حسن خان اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، ص ۱۴.

۲ - همان منبع، ص ۱۸.

۳ - همان منبع، ص ۴۴.

۴ - قاری رحمت الله واضح (متوفای ۱۸۹۶ / ۱۳۱۱ هـ). ق) از شاعران و دانشمندان به نام اواسط قرن نوزدهم میلادی و صاحب تألیفات بوده است. این دانشمند در سال ۱۳۰۴ هـ / ۱۸۸۷ م عازم بیت الله الحرام شده از بخارا به سرخس می‌آید. او در ادامه به مشهد آمده بعد از زیارت آرامگاه حضرت رضا (ع) به گرگان و از آنجا به قفقاز می‌رود و سپس با گذر از راه آنجا برای انجام حج به بیت الله الحرام می‌رود و پس از زیارت به کربلا، نجف و پس از آن به بغداد رفته و سپس از راه ایران به وطن خود شهر بخارا باز می‌گردد. قاری خاطرات سفر خود را در کتابی به نام سوانح الممالك و فراسخ الممالك گردآورده که نام دیگر این کتاب عجایب الخیر فی غرایب السفر می‌باشد. گوشه‌هایی از سفرنامه او درباره شهر مشهد را پروفیسور عبدالغنی میرزائف که از سوی ایران به کنگره ناصر خسرو دعوت شده بود از روی نسخه خطی سفرنامه واضح که در تاجیکستان موجود است انتخاب و به صورت مقاله ارائه داده است.

۵ - عبدالغنی میرزائف، تصویر شهر مشهد و حرم مطهر امام رضا در سفرنامه ابن واضح، نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، مشهد، پاییز ۱۳۵۳، شماره دوازدهم، ص ۸.

با گذشت ایام از رونق این دو بازار، هم به خاطر عدم دقت در ساخت و کیفیت کالاهای تولید داخلی و هم به واسطه سودجویی بازاریان مشهد کاسته شده است اما به دلیل قدمت بازارها و زیارتی بودن شهر، هنوز این بازارها دایر است.
لرد کرزن می‌نویسد:

«يك موقعی بازارهای مشهد به واسطه قالیه‌های ترکمن، جواهرات شرقی و اسلحه‌های قدیم شهرت بسیار داشته، اما اکنون از آن اعتبار افتاده و کلیه موجودی بازار را به روسیه و اروپا برده‌اند. فقط پاره‌ای سکه‌های قدیمی مغول و حتی اشکانیان را می‌توان در بازار به دست آورد. شگفت‌تر آنکه در شهر مشهد با وجود قرب جوار نیشابور و معدن فیروزه، فیروزه خوب یافت نمی‌شود زیرا بهترین فیروزه نیشابور را از همان سر معدن به نقاطی می‌برند که بیشتر پول بدهند و برای خرید و فروش زوار تهی دست چیز قابلی به مشهد نمی‌رسد».^۱

علاوه بر دلایل ذکر شده بی‌تدبیری و عدم در پیش گرفتن سیاست اقتصادی مناسب در جهت حمایت از صنایع داخلی از سوی دولت، عدم ثبات سیاسی و فروپاشی حصار مرزها و رخنه ترکمنها و ازبکها نیز بی‌تأثیر نبوده است.

مؤلف کتاب *تحف اهل بخارا* (۸-۱۹۰۳م) در مورد بازارهای دیگر مشهد از «شوربازار» که بزرگ و معمور بوده و قسمتی از آن در داخل بست قرار داشته است، نام می‌برد و یادآوری می‌کند که در این بازار که از بازارهای نامی مشهد هم بوده، انواع مختلف کالا به فروش می‌رسیده است.^۲

شاید این بازار همان «بازار سرشور» فعلی باشد. مؤلف کتاب *اوراق ایرانی* (۱۰-۱۹۰۹م) هم بازار مشهد را از نظر معماری و خصوصیات اجتماعی مردم استفاده کننده از این بازار این گونه ترسیم می‌کند.

«بازار مشهد مثل همه بازارهای ایران سرپوشیده و همچنان تاریک است. حضور تعداد زیادی زائر به آن منظره‌ای می‌بخشد که به چشم من [مؤلف] تازگی دارد. افغانهای

۱- جرج ن. کرزن، *ایران و مسأله ایران*، ص ۶۶.

۲- میرزا سراج الدین میرزا عبدالرئوف؛ *تحف اهل بخارا*، ص ۱۶۶.

وحشی و خشن که گوشه‌دستارهای راه راهشان بر روی شانه آویخته، بلوچهای چهره سوخته که بیابانهای بیکران را زیر پا گذاشته‌اند تا به مشهد آمده و بر مرقد امام رضا (ع) نماز بگذارند، اصفهانیه‌های ظریف و زرنگ و حتی از ساکنان قم که از جهت زیارت رقیب مشهد است در این جا دیده می‌شوند».^۱

۴- کاروانسراها

وجود کاروانسراهای متعدد و معمور در هر دوره برای ما دلیل روشنی بر ثبات سیاسی و اقتصادی و رونق تجاری آن می‌باشد. همچنین پس از گسترش شهر مشهد در راههای منتهی به این شهر کاروانسراهایی در عصر صفوی دایر گردید تا تردد زائران و تجار را آسان کند؛ در خود شهر هم کاروانسراهایی بنا گردید تا مسکن کاروانها شود.

این کاروانسراها در دورانه‌های مختلف محل خوبی برای تبادل افکار و فرهنگها نیز به‌شمار می‌آمد. کاروانسراها محل وجود کالاهای مختلف، افراد گوناگون با پیشه‌های متفاوت، کیشهای متنوع و زبانها و لهجه‌های مختلف بودند. و تعدد کاروانسراهای يك شهر به رونق تجارت و اهمیت آن بستگی کامل داشت.

با اصلاحات شاه عباس اول صفوی و اقدامات او در جهت بهبود و احیای راهها و ساخت و تعمیر کاروانسراهای بین راهی و ایستگاههای امنیتی، رونقی در تجارت عصر صفوی ایجاد گردید. و مشهد هم که مورد توجه سلاطین شیعه مذهب صفوی قرار داشت از این قاعده مستثنا نبود. در ادامه این فعالیتها نادرشاه نیز ترندهایی به کار بست و بار دیگر مشهد به عنوان شهر مرکزی دولت نادری و همسایه قدرتمند گنجخانه او در کلات اهمیت قابل ملاحظه‌ای یافت. امنیت که از لوازم احیای تجارت در يك کشور و یا شهر می‌باشد. برقرار شد و نادر این کار را به خوبی انجام داد.

آلفونس گابریل در کتاب *تحقیقات جغرافیایی* از قول يك نماینده شرکت تجاری انگلیسی به نام «ج. تومپسون» (۱۷۴۱م) می‌نویسد:

«در مواقع صلح همه روزه کاروانهایی از بخارا و بلخ و بدخشان و قندهار و هند به

۱- کلود آنه، *اوراق ایرانی*، ترجمه پروشانی، تهران، معین، ۱۳۶۸، چاپ اول، ص ۱۶۱.

[مشهد] وارد می‌شوند. و بیش از نود کاروانسرا در مشهد وجود دارد.^۱

او از نام و جایگاه این کاروانسراها یاد نمی‌کند.

فریزر تعداد کاروانسراهای مشهد را در این زمان بیست و پنج کاروانسرای دایر می‌داند، که عماراتی نیکو و وسیع داشته‌اند.^۲ تعدادی از این کاروانسراها مخصوص تجار فیروزه در مشهد بوده است.^۳ با کمی دقت کاهش تعداد کاروانسراها، پس از عصر صفوی و نادری را در می‌یابیم، که ناشی از جنگهای خارجی و داخلی، آفات طبیعی، استبداد داخلی و ... بوده است.

این روند همچنان ادامه یافته چنان‌که بارنز در سفرنامه خود این تعداد را بیست و یک کاروانسرا و یک کاروانسرای وسیع ناتمام ذکر می‌کند.^۴ خانیکوف حدود ۲۵ سال پس از بارنز تعداد کاروانسراهای موجود در شهر مشهد را شانزده کاروانسرا می‌نویسد:

«کاروانسرای کاشیها (کاشانیها) کاروانسرای دررود، کاروانسرای قزوین، کاروانسرای سالار، کاروانسرای رضاقلی میرزا، کاروانسرای گمرک، کاروانسرای زنبورکچی، کاروانسرای بدلخان، کاروانسرای امام جمعه، کاروانسرای زغالی، چهار باب کاروانسرا از این شانزده باب در حوالی صحن مقدس واقع است به اسامی ذیل:

کاروانسرای سلطان که در سلطنت شاه طهماسب بنا شده، کاروانسرای میر معین، کاروانسرای دارالزیاره که در زمان سلطنت شاه سلیمان در ۱۰۹۱ هجری بنا شده و کاروانسرای شاه‌وردیخان که آن نیز در ۱۰۹۱ هجری بنا شده است».^۵

شیندلر که حدود بیست سال پس از خانیکوف مشهد را دیده است. تعداد کاروانسراهای این شهر را پانزده باب بر می‌شمارد:

۱- آلفونس گابریل، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۱۷۸.

۲- محمد حسن خان اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، ص ۲۹.

۳- همان منبع، ص ۳۳.

۴- آلکسی بارنز، سفرنامه بارنز، ص ۶۱.

۵- محمد حسن خان اعتماد السلطنه، پیشین، ص ۴۵-۴۶.

«کاروانسرای کاشانی، درود، قزوین، سالار، رضاقلی میرزا، کومبرگ [گمرک]، زنبورکچی، بهادرخان، امام جمعه، گندم آباد، زغالی، سلطان، میرمعین، دارالزوار، شاه وردیخان، که ساخت دو کاروانسرای دارالزوار و شاه وردیخان را در سال ۱۰۹۱ هجری می‌داند».^۱

اختلاف نظر خانیکوف و شیندلر در تعداد و تلفظ نام چند کاروانسرا است. که در فاصله آمدن این دو سیاح با یکدیگر، تغییر چندانی را در وضع کاروانسراهای مشهد نشان نمی‌دهد. خانیکوف می‌نویسد در مشهد شانزده کاروانسرا موجود بوده ولی تنها به ذکر نام چهارده کاروانسرا بسنده می‌کند، که شاید آن را بتوان به دو علت دانست، یکی کوچکی و یا کم اهمیتی دو کاروانسرا و دیگر آنکه دو کاروانسرا در حال تعمیر و یا مخروبه بوده‌اند. همچنین «خانیکوف» از کاروانسرای «بدلخان» نام می‌برد در حالی که «شیندلر» آن کاروانسرا را «بهادرخان» ضبط نموده است، که نظر او صحیح‌تر می‌نماید. دیگر آنکه خانیکوف از کاروانسرای «دارالزیاره» و «شاه وردیخان» نام برده که «شیندلر» آن دو را «دارالزوار» و «شاه وردیخان» می‌نامد.

شیندلر از کاروانسرای به نام «گندم آباد» نیز نام برده است که خانیکوف از آن نام نبرده و شاید یکی از همان دو کاروانسرای بوده است که وی ذکر نکرده است. در کتابهای سیاحان دیگر ذکری از نام کاروانسراهای موجود در مشهد نشده است به عنوان مثال کلودانه که در حدود سالهای (۱۰ - ۱۹۰۹ م) از مشهد دیدن کرده است بدون ذکر نام کاروانسراها، تنها به تعدد آنها اشاره می‌کند.^۲

نکته دیگر عواید حاصل از این کاروانسراها جز آنهایی که خصوصی بوده‌اند، بیشتر وقف مدارس شهر مشهد و امور خیریه می‌شده است، تا کمکی به طلاب و گسترش علم در مشهد باشد، که خود، نمایانگر نوع دوستی و علم پروری مردم مشهد در کنار کار و تجارت است. تعداد این کاروانسراها در عصر ناصری به پنجاه باب می‌رسد.^۳

۱ - ۱. هوتوم شیندلر، سه سفرنامه (هرات، مرو، مشهد)، ص ۲۰۲.

۲ - کلودانه، اوراق ایرانی، ص ۱۶۰.

۳ - سید محمد کاظم امام، مشهد طوس، ص ۱۹۹، (به نقل از مجموعه ناصری).

۵- مدرسه‌ها

تأسیس مدرسه در شهر مشهد سابقه‌ای طولانی دارد، و همانند دیگر تأسیسات این شهر، مدارس عمده و قابل ذکر آن را نیز باید مربوط به دوره صفویان مخصوصاً شاه عباس اول و ثانی و همچنین شاه سلطان حسین صفوی دانست^۱ که در ایجاد مدارس این شهر اهتمام فراوان نمودند و موقوفات زیادی نیز برای آن قرار دادند. البته تغییر و تحولات سیاسی و بلاهای طبیعی و تهاجمات ملل مختلف این مدارس را همانند دیگر تأسیسات از میان برده‌اند و سالها طول کشید تا کسانی چون شاه عباس اول، نادرشاه افشار و بعضی از سلاطین قاجار دست به بازسازی و تعمیر آنها بزنند.

صاحب مطلع الشمس از قول فریزر نقل می‌کند:

«از زیر طاقهای طرف شمال شرقی صحن داخل مدرسه میرزا جعفر می‌شوند، و این مدرسه بهترین بنا و مدارس مشهد است. صحن آن مربع مستطیل که تقریباً شصت یارد طول و چهل یارد عرض دارد. و دور آن دو مرتبه حجرات که هر يك ايوانچه‌های طاق دار دارد، در وسط باغچه کوچکی طرح نموده که دور آن سکوی سنگ فرش است. این مدرسه با کاشیهای خوب مزین شده و درهای حجرات آن قشنگ است.»^۲

سیاح مذکور از دو مدرسه دیگر نیز یاد می‌کند اما نام آنها را نمی‌نویسد که هر دو در صحن حرم واقع‌اند و یکی از آنها در پشت صحن جدیدی که فتحعلیشاه قاجار آن را ساخته، در جنوب غربی مسجد گوهرشاد قرار داشته است وی شرح مبسوطی از مدارس معتبر و وضع آنها دارد که ذکر آنها را خالی از فایده ندیدیم.

شهر مشهد دارای شانزده مدرسه است:

۱) مدرسه نواب میرزا صالح: که بنای بزرگی دارد و موقوفاتی نیز وقف آن است و از شصت تا صد نفر طلبه در آن درس می‌خوانند.

۲) مدرسه حاجی حسین: که چند باب دکان وقف آن بوده و طلاب آن محدود بوده

۱- محمد حسن خان اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، ص ۱۶.

۲- همان منبع، ص ۲۱.

- است از ظواهر چنین بر می آید که باید مدرسه كوچك و كم اهمیتی بوده باشد.
- (۳) مدرسه ملا محمد باقر: که کاروانسرای با چند باب دکان وقف آن بوده است. امور آن منظم و تعداد طلاب آن هشتاد تا نود نفر بوده است.
- (۴) مدرسه فاضلخان: که املاك و دكانهای زیادی را برای آن وقف کرده اند، این مدرسه کتابخانه با ارزشی بالغ بر هفتاد هزار تومان کتاب داشته است. بنای این مدرسه از ثروتمندان ایرانی ساکن هند بوده
- (۵) مدرسه ملاتاجی: در زمانی که مؤلف [فریزر] از آنجا دیدن کرده، طلبه ای نداشته است.
- (۶) مدرسه میرزا جعفر: که مؤلف [فریزر] در ابتدا خود بدان به عنوان مدرسه نامی و معتبر مشهد، اشاره داشت این مدرسه موقوفات زیادی داشته پنجاه تا شصت نفر طلبه در آنجا درس می خوانده اند.
- (۷) مدرسه سعدالدین یا مدرسه پایین پا [چون در طرف پایین روضه مقدسه واقع شده بود] این مدرسه نیز موقوفاتی داشته است از جمله يك باب حمام و کاروانسرا. پنجاه طلبه نیز در آنجا سکونت داشته اند.
- (۸) مدرسه بالاسر [در طرف بالای روضه مقدسه واقع شده بود] این مدرسه نیز موقوفاتی داشته و بیست طلبه در آنجا سکونت داشته اند. بنای آن را متعلق به دوره اخلاف تیمور دانسته اند.
- (۹) مدرسه پریزاد خانم: بنای این مدرسه را متعلق به خانمی از نزدیکان گوهرشاد آغا به نام پریزاد دانسته اند و بنای آن همزمان با مسجد گوهرشاد بوده است، این مدرسه موقوفاتی داشته بیست تا سی نفر در آن درس می خوانده اند.
- (۱۰) مدرسه دو در: که بنای آن را نیز از دوره اخلاف امیر تیمور دانسته اند.
- (۱۱) مدرسه سلیمانخان اعتضادالدوله: که از امرای دوره قاجار است. این مدرسه موقوفه اندکی دارد و بیش از پانزده تا بیست طلبه در آنجا سکونت نداشته اند.
- (۱۲) مدرسه خیراتخان: که قبل از ورود این سیاح بنایش بزرگ بوده اما با گذشت زمان خراب شده و بیشتر از پانزده تا بیست طلبه نداشته است.
- (۱۳) مدرسه عبدل خان: که در زمان فریزر خالی از طلبه بوده است.

(۱۴) مدرسه عباسقلیخان: که بانی آن از طایفه شاملو ذکر گردیده و موقوفاتی از قبیل حمام و چند باب دکان و املاکی نیز وقف آن بوده و دارای بنایی جامع و کامل بوده است.

(۱۵) مدرسه حاجی رضوان: که مدرسه کوچکی بوده و بیشتر از ده طلبه در آنجا سکونت نداشته‌اند. چند باب دکان و حمام نیز وقف آن بوده است.

(۱۶) مؤلف در مورد شانزدهمین مدرسه نام آن را به قول خودش یاد نگرفته است او آدرس این مدرسه را این گونه ذکر می‌کند که نزدیک چهارباغ است، این مدرسه در زمان نادرشاه اصطبل شده و حالا نیز (۱۸۲۳ م) به همان شکل باقی است.^۱ مدرسه مذکور به نام مدرسه چهارباغ مشهور بوده است.^۲

همچنین خانیکوف، تاریخی به شرح زیر از بنای مدارس مشهد به دست می‌دهد.

«کهنه‌ترین مدارس مشهد مدرسه دو در است که شاهرخ گورکانی در تاریخ ۸۲۳ هجری ساخته است. در مرتبه بعد مدرسه خیراتخانه است که در زمان سلطنت شاه عباس ثانی در تاریخ ۱۰۵۸ هجری بنا شده و بعد از آن مدرسه میرزا جعفر که تاریخ ساخت آن در ۱۰۵۹ هجری ذکر شده و سپس مدرسه نواب که در عهد شاه سلیمان صفوی و در تاریخ ۱۰۷۶ هجری ساخته شده است. و مدارس دیگر هم از قبیل مدرسه عباسقلیخان، مدرسه پایین پا در ۱۰۷۸ هجری مدرسه ملا محمد باقر در ۱۰۸۳ هجری و مدرسه امیر ناصر و بالاسر که بانی آنها میرزا سعدالدین بوده در ۱۰۹۱ هجری و مدرسه حاجی حسین هم که تاریخ بنایش ذکر نشده، همگی در عهد شاه سلیمان صفوی بنا گشته‌اند.»^۳

بارنز هم در سفرنامه خود خیلی مختصر به اتاقهایی که در اطراف صحن عتیق و جایگاه طلاب بوده است اشاره دارد اما توضیح بیشتری در این باره نمی‌دهد.^۴

شیندلر هم مدارس مشهد را همانند خانیکوف حتی با ترتیب ذکر شده یادآور می‌شود با این تفاوت که خانیکوف از ده مدرسه نام می‌برد، در حالی که شیندلر مدارس مشهد را

۱- همان منبع، صص ۲۵-۲۹؛ به اختصار.

۲- همان منبع، ص ۴۵.

۳- محمد کاظم امام، مشهد طوس، ص ۱۹۷.

۴- آلکسی بارنز، سفرنامه بارنز، ص ۶۰.

چهارده باب دانسته، آنها را این چنین معرفی می‌کند:

«مدرسه دو در (۸۲۳ هجری)، خیرات خان (۱۰۵۸ هجری)، میرزا جعفر (۱۰۵۹ هجری)، نواب (۱۰۷۶ هجری)، عباسقلیخان (۱۰۷۸ هجری)، پایین‌پا (۱۰۷۸ هجری)، ملا محمد باقر (۱۰۸۳ هجری)، ایرناطاز ازینای میرزا شاه الدین (۱۰۱۹ هجری)، بوله‌رز (۱۰۱۹ هجری)، حاجی حسین، سلیمانخان، میرزا تاج و مدرسه علینقی میرزا».^۱

اشتباهاتی که شیندلر مرتکب شده این است که تعداد مدارس را چهارده مدرسه می‌داند ولی تنها سیزده مدرسه را نام می‌برد. دیگر آنکه به نظر می‌رسد اسم مدرسه «ایرناطاز» چنین نبوده است، بلکه گفته خانیکوف صحیح‌تر است یعنی نام مدرسه مذکور «امیرناصر» بوده که بانی آن هم «میرزا شاه الدین» نیست، بلکه به گفته خانیکوف میرزا سعدالدین بوده است. در ضمن تاریخ ساخت مدرسه امیرناصر ۱۰۱۹ هجری نبوده بلکه این مدرسه در عهد شاه سلیمان صفوی به سال ۱۰۹۱ هجری بنا گشته و احتمالاً بوله‌رز هم مدرسه‌ای به این نام نبوده و حتماً تاریخ ساخت آن هم در سال ۱۰۱۹ هجری نبوده، بلکه در سال ۱۰۹۱ هجری این مدرسه بنا گشته است. که اسم صحیح این مدرسه را نیافتیم.

ابن واضح از تمام مدارس یاد شده در مشهد تنها به دو مدرسه اشاره دارد، یکی مدرسه میرزا جعفرخان که آن را دارای موقوفات زیادی می‌داند و دیگر مدرسه پریزادخانم کنیز گوهرشاد خانم همسر شاه‌رخ تیموری^۲ که قبلاً درباره آن توضیح داده‌ایم. لرد کرزن هم تنها از مدرسه «میرزا جعفر» بازرگان مشهور ایرانی که تمام ثروت خود را از هند به دست آورد، و در مشهد خرج کرده است نام می‌برد.

تعداد طلاب هر شانزده مدرسه را به‌طور تخمینی، چهارصد تا ششصد نفر دانسته‌اند. که در مقام مقایسه با پایتخت و دیگر شهرها از میزان قابل توجهی برخوردار بوده است.

درباره شیوه تدریس و چگونگی آموزش در این مدرسه‌ها، تنها صاحب مطلع الشمس

۱- ۱. هوتوم شیندلر، سه سفرنامه (هرات، مرو، مشهد)، ص ۲۰۲.

۲- عبدالغنی میرزائف، تصویر شهر مشهد و حرم مطهر امام رضا در سفرنامه واضح، ص ۴.

از قول فریزر (۱۸۴۳ م) مطالبی را نوشته است:

«طلاب ایرانی حرفه مخصوصی ندارند و فقط مایه معاش آنها توکل است، اساتید و علما هم حقوقی ندارند. تحصیل یا برای خداست یا برای رسیدن به شهرت یعنی مجتهد شوند و مقلدین پیدا کرده و اعتباری کسب نمایند.

به طلبه‌ها و اساتید آنها اگر مدرسه، موقوفه‌ای داشته باشد مبلغی را اختصاص می‌دهند و الا طلاب مجبور می‌شوند خود به تدریس علم به فرزندان متمولین اشتغال داشته باشند تا منبع درآمدی کسب نمایند و یا این که خدمت اساتید خود و یا طلبه دیگری که متمول باشد نمایند که بدین شکل درآمدی جهت تحصیل علم پیدا کنند.»

البته قسمتی از مخارج طلاب از محل نذورات مردمی درآمد و موقوفاتی که وقف مدارس می‌گردید نیز تأمین می‌شد.

تحصیل علوم دینی و الهی در شهر به خاطر موقعیت مذهبی خاص، در رأس دیگر علوم بوده است، هر چند که به لحاظ فایده و منفعت اقتصادی در این زمان هم، علم طب پول سازتر بوده. علم طبی که با نجوم توأم گشته و اندکی خرافه نیز بدان اضافه شده است.^۱ در کتابهای تاریخی نیز از مدارس مشهد یاد شده است. و تعداد آنها را تا پایان عصر ناصری ۱۹ باب دانسته‌اند.^۲

۱- مدرسه نواب میرزا صالح ۲- مدرسه حاج حسین ۳- مدرسه ملا محمد باقر ۴- مدرسه فاضل خان ۵- مدرسه ملاتاجی (؟) ۶- مدرسه میرزا جعفر ۷- مدرسه سعدالدین یا پایین پا ۸- مدرسه بالاسر ۹- مدرسه پرزاد ۱۰- مدرسه دو در ۱۱- مدرسه خیراتخان ۱۲- مدرسه سلیمانخان ۱۳- مدرسه عبدلخان ۱۴- مدرسه عباسقلیخان ۱۵- مدرسه حاجی رضوان ۱۶- مدرسه چهارباغ. از چهار مدرسه دیگر اطلاعی به دست نیاوردیم. در کتاب شرح حال رجال ایران از آثار خیریه حاج میرزا محمد رضا مؤتمن السلطنه^۳ در خراسان از مدرسه‌ای به نام مدرسه مستشار در ضلع شمالی صحن کهنه نیز نام برده شده است. که در

۱- محمد حسن خان اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، صص ۳۱-۳۲؛ به اختصار.

۲- سید محمد کاظم امام، مشهد طوس، ص ۱۹۹، (به نقل از مجموعه ناصری).

۳- مؤتمن السلطنه از رجال عصر ناصری متوفا به سال ۱۳۰۸ قمری می‌باشد.

کتابهای دیگر اسمی از آن مدرسه دیده نمی‌شود.^۱

با این حال مشهد را مخصوصاً در عهد قاجار باید به عنوان یکی از مراکز مهم علوم دینی و اسلامی ذکر نمود و دلیل این ادعا وجود دانشمندان سرشناس مخصوصاً در علوم دینی از این شهر می‌باشد که شهره آفاق شده‌اند.

۶- ارگ سلطنتی

فریزر درباره ارگ سلطنتی می‌نویسد:

«ارگ» عمارت شاهزاده حکمران می‌باشد، که این بنا چندان هم عالی نیست و در طرف محله غربی واقع شده است.^۲

او در ادامه می‌گوید: «از در ارگ که داخل می‌شوند بعد از گذشتن از یکی دو معبر تنگ به حیاطی داخل می‌شوند و از آن حیاط از يك دری به باغچه کوچکی می‌روند که دیوانخانه یا حیاط بیرونی حکومتی آنجاست. پرده‌ای بر در دیوانخانه آویخته‌اند که شخصی را که شاهزاده او را بار می‌دهد از دور حکمران خود را نبیند چه از هر جا که شخص حاکم را دید باید تعظیم کند و این فقره اسباب اشکال می‌شود.»^۳

فریه سیاح فرانسوی هم (۱۸۴۵م) ارگ را در ضلع جنوب شرقی دانسته و آن را آباد ذکر نمی‌کند.^۴

خانیکوف ارگ مشهد را در طرف جنوب غربی شهر می‌داند و از میدان وسیعی در مقابل ارگ یاد می‌کند که غدغن است و نباید در آنجا عمارتی بسازند. و در ضمن از تعمیر ارگ شهر مشهد هم که به قول فریزر و فریه چندان آباد نبوده یاد می‌کند.^۵

در این جا باید به نکته‌ای اشاره کرد، فریه سیاح فرانسوی ارگ مشهد را در ضلع جنوب شرقی می‌نویسد، در حالی که دروازه ارگ مشهد در جنوب غربی مشهد واقع بوده است و هم چنین ارگ مشهد در «بالا خیابان» که از خیابانهای عمده مشهد بوده واقع است.^۶

۱- مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، جلد سوم، تهران، انتشارات کتابفروشی زوار، ۱۳۴۷، ص ۴۰۶.

۲- محمد حسن خان اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، ص ۲۹.

۳ و ۴ و ۵ و ۶- همان منبع، صص ۳۰، ۴۱، ۴۴، ۴۷.

که این خیابان از شمال غربی تا جنوب شرقی امتداد داشته است و این مطالب را فریزر و خانیکوف هم تأیید می‌کنند.^۱

علاوه بر دیوار و خندقی که به دور شهر بوده در اطراف عمارت ارگ سلطنتی هم دیواری وجود داشته است که آن را از گزند حمله‌ها و آسیب‌ها دور نگاه دارد. این دیوار، با گسترش شهر و آرامش ترکمانان در مرزهای شرقی خراسان کم‌کم وجود آن بی‌فایده تلقی و از اهمیت آن کاسته می‌شود. و مؤلف تحف اهل بخارا حصار ارگ مشهد را گلی و مخروبه معرفی می‌کند.^۲

که این امر حکایت از آرامش اقوام مهاجم به مرزهای خراسان را دارد، که بالطبع عدم نیاز به برج و بارو و حصار به دور ارگ سلطنتی را ایجاب می‌کند.

۷- جمعیت

مشهد در عصر صفویان مورد تاخت و تاز از بکان بوده است در ابتدای کار نادر نیز مورد تهاجم افغانها قرار گرفته و در عصر قاجار در زیر سم اسبهای ترکمانان لگدمال شده است.

بدون اغراق بارها این شهر توسط غارتگران مرزهای شرقی و حریصان جیره خوار استبداد داخلی با خاک یکسان شد. و مردم بارها از ترس یا به امید روزگاری بهتر، از این شهر مهاجرت کرده‌اند، ولی باز آمدنشان حتمی و مهاجرتشان مقطعی بوده، و تنها عشق به زندگی و سرزمین و مبنای اعتقادات مذهبی بوده که این شهر را از نابودی و اضمحلال نجات داده است.

بی‌گمان یکی از عوامل مهم تولید در هر کشور یا شهری، نیروی کار یا همان جمعیت

۱- بنابه نظر استادم، دکتر دهقان دروازه ارگ و ارگ حکومتی ربطی به بالاخیابان نداشته است و این بنا را ایشان از میدان شهدای کنونی به سمت خیابان امام خمینی کنونی (ارگ سابق) که از بالاخیابان فاصله دارد بیان می‌دارند و ذکر می‌کنند ارگ از چهار راه دروازه طلایی به سمت جنوب یعنی تا باغ ملی و سه راهی جم سابق یا دارایی می‌گفته‌اند و دروازه ارگ تقریباً میدان ده دی کنونی و چهار راه لشکر بوده است.

۲- میرزا سراج الدین میرزا عبدالرؤف، تحف اهل بخارا، ص ۱۶۷.

فعالی است که با دست آنان می‌توان از مواد اولیه داخل و خارج استفاده نموده، بنیان اقتصادی و شالوده نظم و هرگونه اصلاحات را استوار کرد. حال ببینیم مشهد از نظر جمعیت در زمانهای مختلف و متفاوت در چه وضعی قرار داشته است.

شاردن می‌گوید: در زمان صفویه جمعیت ایران قریب به چهار میلیون نفر بوده است.^۱ که البته این میزان جمعیت در تمام کشور در يك سطح مساوی پراکنده نبوده، بلکه قسمت اعظم این جمعیت در شهرهای بزرگ و یا بهتر بگوییم در قسمت کمی از خاک ایران سکنا داشته‌اند. و بیشتر مساحت ایران کم جمعیت بوده. با این وجود این نکته بدون هیچ تردیدی صحیح به نظر می‌آید و آن نزول جمعیت کل کشور بعد از سقوط دولت صفویه است که علت آن را باید در جنگهای داخلی جستجو کرد که قریب يك قرن به طول انجامید. بطوری‌که در عهد فتحعلیشاه قاجار (۵۰-۱۲۱۲ هـ) جمعیت کل ایران را شش میلیون نفر تخمین زده‌اند.

پولاک نیز به سال (۱۸۷۳ م) همین میزان جمعیت را می‌نویسد، و علت تقلیل جمعیت را بیماریهای واگیردار می‌داند.

در این میان شهر مشهد نیز از این قاعده کلی کاهش جمعیت حتماً مستثنا نبوده است. در مورد جمعیت مشهد دانستن چند نکته ضرور به نظر می‌رسد، ابتدا این‌که به دلیل عدم وجود دستگاه متمرکز در امر اطلاعات و آمار، از تعداد نفوس این شهر اطلاعات روشن و دقیقی در دست نیست و آنچه به دست آمده بر پایه حدس و گمان بوده و گاه حتی اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد.

دیگر آن‌که رفت و آمدهای بی‌شمار زائران در این شهر در زمانهای مختلف موجب شده است که بعضی حتی این جمعیت به اصطلاح «شناور» را نیز جزیی از جمعیت ثابت مشهد بدانند و به حساب بیاورند.

دیگر آن‌که به خاطر خصیصه مذهبی بودن شهر مشهد، این شهر را باید دارای قدرت جذب جمعیت و مهاجر دانست، که مهاجران به امید همجواری با مرقد حضرتش شهر و دیار خود را رها می‌کردند و در مشهد مأوا می‌گزیدند و بدین لحاظ در حالت آرامش و امنیت

۱- جرج ن. کرزن، ایران و مسأله ایران، ص ۲۵۹، (به نقل از سیاحتنامه شاردن).

و به دور از بلاهای طبیعی بر جمعیت شهر افزوده می‌شده است.

ماکدونال کینیر یکی از صاحب منصبانی که به همراه سرجان ملکم به نمایندگی از طرف کمپانی هند شرقی در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار به ایران آمده، جمعیت مشهد را پنجاه هزار نفر ذکر می‌کند.^۱ و فریزر می‌نویسد:

«تعداد نفوس این شهر [مشهد] را نتوانستم به درستی معلوم کنم چه از اشخاصی که جویا می‌شدم غالباً اغراق می‌گفتند. چنان‌که بعضی اظهار داشتند که سکنه این شهر کلاً صد هزار نفر می‌باشند اما از ظاهر چنین معلوم می‌شود که جمعیت این شهر خیلی کمتر از این است. به تخمین من باید چهل هزار نفر باشد. بنابر حسابی که یکی از صاحب منصبان ایرانی برای من نمود تعداد نفوس شهر مشهد سی و دو هزار نفر می‌شود.»^۲

مسیو کنولی که در سال (۱۸۲۳ م) در مشهد بوده و خیال رفتن به هندوستان را داشته است. جمعیت مشهد را چهل و پنج هزار نفر می‌نویسد و زایرانی را که از راه شاهرود به مشهد می‌آمدند در سال بین پنجاه الی شصت هزار نفر ذکر می‌کند.^۳

بارنز نیز در سفرنامه خود جمعیت مشهد را چهل هزار نفر دانسته است.^۴

مسیو فریه فرانسوی (۱۸۴۵ م) جمعیت مشهد را با احتساب مهاجرانی که از مرو و سرخس و هرات و قندهار به مشهد آمده‌اند، شصت هزار نفر می‌داند. و می‌نویسد، سی هزار نفر زایر نیز همیشه در این شهر حضور دارند.^۵

البته شاید قراردادهای ایران با روسیه و جدایی افغانستان از ایران سبب آمدن این مهاجران به مشهد شده باشد، زیرا طبق این قراردادها قسمتی از نواحی شمال شرقی خراسان به روسها واگذار شد و در قرارداد دیگری هم حق مداخله ایران در امور افغانستان سلب

۱- محمد حسن خان اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، ص ۱۴.

۲- همان منبع، ص ۳۱.

۳- همان منبع، ص ۳۸.

۴- آلکسی بارنز، سفرنامه بارنز، ص ۵۹.

۵- محمد حسن خان اعتماد السلطنه، پیشین، ص ۴۱.

گردید که عملاً به استقلال افغانستان منجر شد و حایل بین ایران و روسیه با هند فراهم گردید و انگلیسیها به آرزوی خود در جهت حفظ منافعشان در هند رسیدند.^۱

خانیکوف نیز این افزایش جمعیت را دریافته و تعداد نفوس شهر مشهد را شصت هزار نفر و زایرانی را که در هر سال به این شهر وارد می‌شوند، پنجاه هزار نفر می‌نویسد.^۲ شیندلر افزایش جمعیت را مورد تأکید قرار داده، جمعیت مشهد را شصت هزار نفر و حتی بیشتر نیز می‌داند. او زایرانی را که هر ساله به مشهد می‌آمدند در آمار خود به حساب نمی‌آورد.^۳

لرد کرزن آماری دقیق و صحیح‌تری ارائه می‌دهد: او جمعیت ثابت مشهد را چهل و پنج هزار نفر ذکر می‌کند که سالانه یکصد هزار زایر به آنجا می‌آید و همیشه از پنج تا هشت هزار نفر زایر در آنجا مقیم هستند.^۴

هانری رنه دالمانی (۱۸۹۹م) در کتاب خود جمعیت مشهد را تقریباً هشتاد هزار نفر می‌داند که هر ساله بطور متوسط پنجاه هزار نفر زایر از داخل و خارج ایران برای زیارت به این شهر می‌آیند و چند روزی را در این جا می‌مانند.

او دلیل این افزایش جمعیت را در ثبات سیاسی ایران، عدم شورش داخلی در شهر مشهد و اطاعت ایلات از قدرت مرکزی می‌داند.^۵

البته فرونشاندن تحریکات و حملات ترکمنها و بهبود وضع راهها را نیز باید بدانها افزود. مؤلف کتاب *تحف اهل بخارا* جمعیت ثابت مشهد را چهل هزار نفر دانسته و ذکر می‌کند که همیشه به قدر دو هزار زایر غریبه در شهر وجود دارند^۶ به نظر می‌رسد مؤلف

۱ - منظور قرار دادهای گوک تپه و آخال (۱۲۹۸ هـ. ق / ۱۸۸۱ م) می‌باشد که بالاخره رودخانه اتوک مرز بین ایران و روسیه قرار گرفت. و قرار داد پاریس بین ایران و حاکم افغانستان می‌باشد. (رک، دکتر غلامرضا ورهرام، نظام سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجار، تهران، انتشارات معین، ۱۳۶۷، چاپ اول، صص ۲۱۲ - ۲۲۰).

۲ - همان منبع، ص ۴۳.

۳ - ۱. هوتوم شیندلر، *سفرنامه (هرات، مرو، مشهد)*، ص ۲۰۱.

۴ - جرج ن. کرزن، *ایران و مسأله ایران*، ص ۳۸.

۵ - هانری رنه دالمانی، *سفرنامه از خراسان تا بختیاری*، ص ۶۱۸.

۶ - میرزا سراج الدین میرزا عبدالرؤف، *تحف اهل بخارا*، ص ۱۶۷.

مذکور آمار دقیقی ارائه نکرده است، چون در این زمان جمعیت ثابت مشهد به بیش از شصت هزار نفر می‌رسیده است و زایرانی که به مشهد می‌آمدند بیش از پنجاه هزار نفر بوده، که در بین این مقدار جمعیت، اقشار گوناگون با ملیتها و عقاید وادیان مختلف بوده‌اند. جمعیت شهر را بیشتر، بازاریان، تاجران روحانیان (اهل علم) و دیگر ساکنانی که به هر دلیلی در آن سکونت داشته‌اند، تشکیل می‌دادند، که البته در این میان روحانیان و طلاب علم از اکثریت و هم جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند.

کشاورزان نیز به خاطر ساختار اقتصادی کشور قشر عظیمی را نه تنها در مشهد بلکه در سطح کشور به خود اختصاص داده بودند.

به خاطر خصیصه مذهبی و تجاری بودن شهر در میان این خیل جمعیت تیره‌ها و لهجه‌های گوناگون در هر زمان دیده می‌شود که می‌توان از بک، افغان، ترک، ترکمن، بلوچ، کرد و عرب و ... از جمله ایشان دانست. در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی یهودیان نیز جمعیتی را به خود اختصاص داده بودند و در محله‌ای به همین نام یعنی محله یهودیها زندگی می‌کردند و کار آنها کهنه فروشی بوده است. و تعدادی هم ارمنی در شهر سکونت داشته که از اهالی شکار پور، قندهار و مولتان بوده و آنان نیز تاجران خرده‌پا بوده‌اند.^۱ از تعداد جمعیت این دو قشر اطلاعی نداریم.

لرد کرزن این اقلیتها را به همراه بایبها، در حال مهاجرت از ایران دانسته و علت آن را ترس از توده مردم مسلمان و مأموران دولت ذکر می‌کند.^۲

اوژن اوپن سفیر فرانسه در ایران ۷-۱۹۰۶ م نیز این موضوع را تایید و بیان می‌دارد: «یهودیان مشهد که علی الظاهر مسلمان شده‌اند گویا در خفا هنوز هم به اجرای مراسم عبادی دین موسی ادامه می‌دهند».^۳

وضع بایبها در ایران وخیم‌تر و تنفر مردم و انزجار افکار عمومی علیه آنان بیشتر بوده است که در نتیجه ترک ایران نیز در بین آنان بیشتر صورت می‌گرفته است.

۱- محمد حسن خان اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، ص ۳۲.

۲- جرج ن. کرزن، ایران و مسئله ایران، ص ۲۶۱.

۳- اوژن اوپن، ایران امروز، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۲، چاپ اول، ص ۳۰۹.

اما نباید تنها دلایل مذهبی را علت مهاجرت آنان به حساب آورد بلکه ترس از عوارض و بیماریهای طبیعی و واگیردار، همچنین مهاجرت به خاطر کسب سود بیشتر از بازارهای جهانی را نیز باید به این عامل اضافه کرد. زیرا ارمنیان و به خصوص یهودیان همیشه در حال مهاجرت و کسب ثروت و تجارت در سرتاسر دنیا بوده‌اند.

پس از جدایی قسمتهایی از شمال و شرق خراسان بزرگ و افغانستان از ایران، گروهی از اهالی این شهرها که ایرانی و مسلمان و بخصوص شیعه مذهب بودند زندگی و کار را رها کرده و خود را به مشهد رسانیدند و در آنجا پناهنده شدند. این افراد بیشتر از شهرهای مرو، سرخس، هرات و قندهار به مشهد هجرت کرده بودند. آنان بیشتر خود را ایرانی و مسلمان احساس می‌کردند تا روسی و افغانی.

هرچند که بی‌خردیهای سلاطین مستبد ایران در طول قرن‌ها و بی‌توجهی آنان سبب جدا شدن این ممالک از ایران گردید و حتی گروهی از این مردم به سبب جدایی از ایران و قرار گرفتن در قلمرو يك دولت قدرتمند دیگر (روسیه) احساس آرامش بیشتری می‌کردند اما باز هم خود را ایرانی می‌دانستند زیرا فرهنگ، زبان و مسلکشان به مردم مرزهای جدید غرب خودشان نسبت به حکام ایالات و ولایات جدید شباهت بیشتری داشت. از دلایل مهم جدایی این مناطق بویژه در شمال و شرق خراسان و پیوستنشان به روسیه می‌توان از اهمیت استراتژیک دریای خزر برای روسها نام برد. زیرا می‌دانیم که سرزمین روسیه به آبهای آزاد و گرم جهان راه ندارد و این کشور در سده نوزدهم میلادی به هر اقیانوس جهان روی می‌آورد، خود را با يك قدرت اروپایی رقیب روبرو می‌دید. از این رو، بیشترین توجه روسها به آسیای جنوب غربی بود تا بر آبهای گرم خلیج فارس دست یابند. روسها در ۱۸۶۴م تاشکند را تصرف کردند و به سرحد هند رسیدند. اما دولت انگلستان با امضای قراردادی با روسیه تزاری جلو این پیشروی را گرفت. قرار گرفتن [قسمتی از] ایران در شرق دریای خزر سبب گردید که روسها ایران را زیر فشار بگذارند و بندر انزلی را «قرق» خود سازند.^۱ از سوی دیگر، وجود دریای خزر يك راه دریایی مناسب را در اختیار هر دولت اروپایی قرار می‌داد که قصد هجوم به آذربایجان

۱ - محمد علی منشور گرگانی، رقابت شوروی و انگلیس در ایران، تهران، انتشارات عطائی، ۱۳۶۸، چاپ

شوروی، قفقاز و باکو را داشت.^۱

با گذشت زمان نواحی دیگر نیز توسط روسها از خراسان جدا شد، البته علت جدایی این سرزمینها را باید در دلایل گوناگونی برشمرد که ذکر آنها در این مختصر نمی‌گنجد. برخی از عمده‌ترین این دلایل عبارتند از: ۱- اهمیت دریای خزر برای روسها ۲- رقابت روسها با انگلیسیها بر سر امتیازات در ایران ۳- اختلافات و بی‌خردی درباریان ایران ۴- فشارهای گوناگونی که در طول تاریخ پادشاهان ایران بر مردم نواحی شمال خراسان و شرق آن وارد کرده بودند تا آنجا که تا قبل از جدایی آنان از ایران، بیشتر به عنوان مالیات دهندگان به حکام ایرانی مطرح بودند تا مردم این سرزمین و اختلافات مذهبی و قومی که با مردم اکثر ایران داشتند و شیوه معیشتی خاص آنها و همچنین علاقه حکام ایران به ساکت کردن اقوام و ایلات این نواحی توسط روسها و عوامل متعدد دیگری که موجب شد مردم این نواحی بین خود و حکامشان فاصله‌ای حس کنند. و ریشه‌های همبستگی آنان با ایران و ایرانیان سست شده و در برابر جدایی سیاسی از ایران سر تسلیم فرود آورند و با اجرای دو عهدنامه توسط دولتهای انگلیس و روسیه (عهدنامه پاریس ۱۸۵۷ م، عهدنامه آخال ۱۸۸۱ م) از ایران جدا شوند^۲

اما این جدایی سیاسی موجب جدایی فرهنگی نگردید، زیرا اکنون هم مردم این نواحی با رسوم ایرانی الهام گرفته از قرنهای پیش زندگی می‌کنند و می‌میرند و ریشه‌های عمیق و سترگ فرهنگ ایرانی در بین تمام ارکان زندگی آنان ریشه دارد.

۸- حمامها و تأسیسات بهداشتی

استفاده از حمام در ایران قدیم متداول بوده است ولی نه به شکل امروزی، زیرا الاقل تا اوایل عصر پهلوی، شهرهای ایران دارای آب لوله‌کشی نبوده‌اند. و استفاده از آب رودخانه‌ها و دریاچه‌ها و گاهی حوضچه‌های مصنوعی ساخته شده توسط افراد، رفع حاجت

۱- رابرت روزل پالمز، تاریخ جهان نو، ترجمه ابوالقاسم طاهری، جلد دوم، تهران، امیرکبیر، ص ۳۱۲.

۲- برای اطلاع بیشتر رک: ایران در دوره سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۰،

حمام را می‌نموده است.

با گسترش شهر و رشد فرهنگ شهرنشینی ضرورت وجود حمام در شهرهای ایران احساس گردید، و این نیاز موجب ساخت حمامهای زیبا و نامی در ایران شد. با ورود اسلام نیز اهمیت موضوع جنبه رسمی و مذهبی پیدا کرد و تاکید پیامبر (ص) و امامان معصوم (ع) بر نظافت مسلمانان بر تعداد حمامها در کشورهای اسلامی افزود و ایران و شهرهای مسلمان نشین آن نیز از این قاعده مستثنا نبودند تا آنجا که ساختن حمام، يك عمل صالح و مستوجب ثواب الهی محسوب می‌گردید، و واقفان زمینها و املاك، گاهی درآمد حمامی را که از آن خود بود به مدارس و طلاب مشغول به تحصیل در مدارس وقف می‌نمودند، تا هم دانشجویان از آن سود برده و هم درآمدی که از این حمامها ایجاد می‌شود در راه علم و معرفت هزینه گردد.

فریزر از چندین حمام در سطح شهر مشهد نام می‌برد که وقف مدارس شده‌اند. از جمله هنگامی که از مدرسه سعدالدین یا پایین‌پا که در طرف پایین روضه مقدسه واقع شده است، سخن می‌گوید، می‌نویسد: «يك باب حمام و کاروانسرا و بعضی دکاکین و املاك بر آن وقف است».^۱

و یا هنگامی که می‌خواهد وصف مدرسه عباسقلیخان را بنماید از موقوفات آن مدرسه يك باب حمام را نیز ذکر می‌کند.^۲

همچنین هنگامی که از مدرسه حاجی رضوان یاد می‌کند از حمام وقف شده بر آن مدرسه نیز نام می‌برد.^۳

از خصوصیات دیگر حمامهای مشرق زمین که «مسیوفریزر» بدانها اشاره دارد، خصوصیت کسب اطلاعات در این حمامها می‌باشد، که همه از حال هم و از همه جا باخبر می‌شوند او می‌گوید:

«در مشرق زمین حمام به منزله قهوه‌خانه است و مخصوصاً صبحهای سرد در آن جا می‌روند و در گرمی حمام صحبت می‌کنند».^۴ در حمام بعضی اطلاعات رد و بدل می‌شود.

۱- محمد حسن خان اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، ص ۲۷.

۲ و ۳- همان منبع، صص ۲۸-۲۹-۳۴.

که البته «مسیو فریزر» به علت ناآشنایی با راههای ایران بیشتر در خصوص سفرش و راههای ممکن سوالاتی نموده و اطلاعاتی به دست آورده است.

اکثر حمامهای مشهد در اطراف حرم مطهر و منطقه بست واقع بوده است، زیرا مدارس نیز در آنجا واقع بوده‌اند و البته هر زائر نیز برای وارد شدن به حرم و زیارت پس از تحمل رنجها و سختیهای سفر نیاز به حمام داشته، که معمولاً این تأسیسات را در نزدیکی حرم برای رفاه حال زوار فراهم می‌کرده‌اند.

از آنجا که، تعداد این حمامها به دلیل جمعیت زیاد شهر و زائران فراوانی که دائم در حال رفت و آمد بوده‌اند، کافی نبوده است، اوقاتی از روز یا روزهایی از هفته را مشخص می‌کرده‌اند تا زنان و مردان به نوبت از حمام استفاده نمایند.

تا اواخر عصر ناصری در مشهد حدود ۴۷ باب حمام بیشتر وجود نداشته که با گسترش شهر و کثرت زائران تعداد آنها اندک می‌نماید.^۱

به گفته «هانری رنه دالمانی» سردر حمامهای مشهد، مزین به نقشهایی از قهرمانان اسطوره‌ای ایران که در شاهنامه ذکر شده بوده است، این نقشها شامل جنگ رستم و سهراب، جنگ رستم با دیو سفید و ... بوده است.

دیگر آنکه جلو در حمامها لنگهای قرمز رنگ متعددی بوده که برای خشک شدن آویزان می‌کرده‌اند؛ و هر عابری براحتی از روی این دو مشخصه به وجود حمام پی می‌برده است.^۲

مشخصه بعدی که نویسنده ذکری از آن نکرده است، به مشام رسیدن بوی بد و متعفن بود که از سوختن کاه و خار و خاشاک و همچنین مدفوع حیوانات ایجاد می‌گردید.

به علت کمبود آب، در حمامها هر ده روز یکبار آب خزینه‌ها را تخلیه می‌نمودند، که این امر موجبات سرایت و شایع شدن بیماریهای زیادی را فراهم می‌نموده است. درجه حرارت آب خزینه مشخص نبود، گاهی آب سرد و گاهی زیاد گرم بوده است. حمام دارای حوضچه بزرگی بوده که زیر آن را آتش می‌کردند و به آن خزینه می‌گفتند و افراد برای شستشوی

۱ - سید محمد کاظم امام، مشهد طوس، ص ۱۹۹.

۲ - هانری رنه دالمانی، سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ص ۶۳۳ - ۶۳۴؛ به اختصار.

خود وارد آن می‌شدند. در اطراف خزینه، در صحن داخلی حمام نیز حوضچه‌های کوچکی وجود داشته است، که از آب آنها برای شستشو و رنگ کردن موی و بدن خود سود می‌جسته‌اند.

افراد زیادی در حمام مشغول خدمت بوده‌اند. دلاک، مسوول شستن مشتریان بوده، شاگرد حمامی در صحن بیرونی حمام و در کنار رختکن مشتریان را پس از خارج شدن مشیت و مال و یا به اصطلاح امروزه ماساژ می‌داده است. استاد حمامی، که کارش دریافت پول حمال و مزد کارگران از مشتریان بوده و تا انتهای در خروجی حمام مشتریان را با دعا و صلوات و خوش آمدگویی بدرقه می‌نموده است.^۱ متأسفانه هم مسافران خارجی و هم مسافران داخلی از کثیفی حمامهای مشهد داد سخن داده‌اند و بد ندیدیم از تحف اهل بخارا در این خصوص مطالبی را نقل کنیم که خالی از لطف نیز نمی‌باشد، مؤلف می‌نویسد:

«حمامهای مشهد آن وقت (۸-۱۹۰۳ م) خیلی کثیف و سیاه بود. آب گرم خزانه آن بدبو و متعفن و رنگش تغییر پیدا نموده، از پاکی خارج شده بود. که من از داخل شدن خود به آن پشیمان شدم ... و در نهایت سردی (آب و هم محیط حمام) که بطور مشخص انسان را بی‌زکام خلاص نمی‌کند.»^۲

با این اوصاف از جمله عوامل ازدیاد بیماریهای واگیر و مسری در مشهد را همین حمامها باید دانست، که با آمدن تأسیسات آب لوله‌کشی گرم و سرد و حمامهای خصوصی، این مسأله نیز با گذشت زمان و آشنایی با تکنولوژی جدید حل شده است.

۹- تأمین آب

آب در تمام کشور ایران نقشی اساسی دارد وجود آب یا کمبود آن یکی از عوامل مهم شکل‌گیری تاریخ اجتماعی و ساختار هر جامعه است.

کندن قنات در ایران سابقه‌ای بس طولانی دارد. و به غیر از نزولات آسمانی، چاهها و قناتها، چشمه‌ها و رودخانه‌های اطراف مشهد یکی از مهمترین منابع تأمین آب این شهر در

۱- همان منبع، صص ۶۳۶-۶۳۷.

۲- میرزا سراج الدین میرزا عبدالرؤف، تحف اهل بخارا، ص ۱۶۴.

طول زمان محسوب می شده است.

مولف کتاب مشهد طوس از قول دولتشاه سمرقندی می نویسد:

دولتشاه در خصوص آب (چشمه گل) مشهد مقدس که از آثار خیر امیر علیشیر نوایی^۱ است می گوید: «چند وقت است که همت عالی امیر علیشیر نوایی بر این قرار گرفته که آب چشمه گل را که از مشاهیر عیون خراسان است و در اعلی ولایت طوس واقع گشته به مشهد مقدس آورد و مقیمان و مجاوران شهر را از جوربی آبی خلاص سازد و فاصله این چشمه تا مشهد نزدیک ده فرسخ است و با آمدن این آب به مشهد، این شهر تبدیل به بهشت برین خواهد شد.»^۲

با کشیده شدن این مجرای حیاتی در عهد تیموریان مشهد رونقی دو چندان پیدا نموده است. آلفونس گابریل هم از قول «ج. تومپسون» نماینده شرکت تجاری انگلیس در ۱۷۴۱ م می نویسد: «شهر بسیار غنی و دلباز است و آب شهر به طریق خاصی تأمین شده بدین معنی که به وسیله مجرای از راه دور آن را وارد شهر می کنند.»^۳

این آب از وسط شهر مشهد و بطور روباز عبور می کرده و از دو خیابان (بالا و پایین خیابان) عریض و مهم شهر می گذشته است^۴ مردم، از این آب برای شستشوی خود، ظروف، احشام و نیازهای ضروری دیگر استفاده می کرده اند و در اصطلاح عامه به این کانال «جوی آب بالاخیابان» می گفته اند. در دو سمت این جوی آب، درختان نارون، بید و دیگر درختان را کاشته اند، که به محیط این دو خیابان فضای دلگشایی می بخشیده است.

این آب تا ورودی شهر، پاک، صاف و تمیز بود. ولی پس از داخل شدن به شهر کثیف و آلوده می شده است.

شیندلر اسم این چشمه را، «چشمه گیلان» نوشته و در آب آن از ماهیهای قزل آلا نیز یاد می کند.^۵

۱- امیر علیشیر نوایی وزیر سلطان حسین بایقرا (۸۷۳-۹۱۱ هجری قمری) بود و در سال ۹۰۶ درگذشت.

۲- سید محمد کاظم امام، مشهد طوس- یک فصل از تاریخ و جغرافیای تاریخی خراسان، ص ۱۶۲.

۳- آلفونس گابریل، تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران، ص ۱۷۸.

۴- آلکسی بارنز، سفرنامه بارنز، ص ۵۹.

۵- ا. هوتوم شیندلر، سه سفرنامه (مرو، هرات، مشهد)، ص ۲۰۲.

ابن واضح حتی گذشتن این آب را از داخل صحن مطهر دیده است و یادآور می‌شود که سقاخانه در داخل صحن حرم مطهر در کنار آب چشمه گیلان واقع شده است.^۱ در کتاب راهنمای خراسان تلفظ ادبی چشمه گیلان به شکل «گلسب» آمده است. گلسب، چشمه‌ای در حومه شهر طوس است که یزدگرد ملقب به بزه‌کار پدر بهرام گور از پادشاهان ساسانی در کنار همین چشمه از اسب لگد می‌خورد و می‌میرد. هر چند که روایت مذکور به افسانه بیشتر شبیه است اما کلمه «گلسب» با این داستان در نزد عامه مردم بی‌پیوند نیست.

آب این چشمه از وسط شهر مشهد می‌گذشته است و این طرح نیمه تمام امیر علیشیر نوایی به دست شاه عباس صفوی تکمیل شده است. و همین آب بوده که بنام نهر خیابان^۲ (آب خیابان) از قلب شهر مشهد می‌گذشته است.^۳ لرد کرزن ذکری از مصارف گوناگون این آب در شستشو و دور کردن زباله‌ها به میان می‌آورد.^۴ هانری رنه دالمانی نیز عرض این نهر یا به قول خودش فاضلاب را ۳/۵ متر ذکر می‌کند که در جای جای آن نیز پلهایی برای عبور عابران بر روی آن نصب کرده‌اند.^۵ برخلاف هوای مشهد که سالم و تمیز است، آب این شهر دارای سولفات^۶ و مواد گوناگون دیگری است، که برای بدن زیان‌آور است.

در گذشته استفاده از آبهای روباز و جاری در سطح زمین موجبات بیماریهای فراوانی را در شهر فراهم می‌آورد ولی با استفاده از آب لوله‌کشی، استفاده از آب آب‌انبارها و حوض‌انبارها از رونق افتاد، و استفاده از آب قناتها و چاهها به شرط تصفیه مجاز گردید و بدین صورت سلامت زایران و مردم شهر در اوایل «عصر پهلوی» تأمین شد.

۱ - عبدالغنی میرزائف، تصویر شهر مشهد و حرم امام رضا در سفرنامه واضح، ص ۳.

۲ - خیابان نام دهی بزرگ است که مزرعه آن از این آب مشروب می‌شود. لازم به ذکر است که در حدود شمال شهر مشهد دهی است به اسم (قلعه خیابان) که پیش از انقلاب اسلامی جزء شهر مشهد شده است.

۳ - دکتر علی شریعتی، راهنمای خراسان، ص ۱۴۸.

۴ - جرج. ن. کرزن، ایران و مسأله ایران، ص ۳۵.

۵ - هانری رنه دالمانی، سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ص ۶۲۰.

۶ - جرج. ن. کرزن، پیشین، ص ۳۵.

سیمای مذهبی

۱- مصلای شهر

یکی از بناهای قدیمی شهر مشهد که تاریخ ساخت آن را خانیکوف سیاح روسی ۱۰۸۷ هجری. در زمان سلطنت شاه سلیمان صفوی ذکر کرده است، مصلای مشهد است که مؤلف مذکور این بنا را شبیه به مصلای طرق^۱ که در تاریخ ۸۳۷ هجری. بنا گردیده دانسته^۲ است. این بنا را کلنل مک گرگر به سال ۱۸۷۵ م در مشهد دیده و آن را نزدیک دروازه پایین خیابان ذکر کرده است او آن را ویرانه‌ای از یک بنای خوش منظر در سابق دانسته که صرف نظر از وسعت، ساختمان آن جذابیت قابل ملاحظه‌ای ن دارد. و علت آن را این گونه می‌نویسد:

«زیرا این بنا از زیبایی معماری بی بهره است، و تنها نمای ایوان آن دارای چند نمونه از کاشیکاریهایی است که جلب نظر می‌کند.»^۳

و باز مؤلف مذکور در جای دیگر از مصلای مشهد که در خارج از دیوار مشهد واقع

۱- مصلای طرق: از قدیمی ترین مصلاهای حومه شهر مشهد است طرق در ۵ کیلومتری شهر مشهد امروزی از جانب مشهد به نیشابور واقع است. دکتر علی شریعتی راهنمای خراسان، صص ۴۳- ۱۴۴.

۲- محمد حسن خان اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، ص ۴۶.

۳- سی. ام مک گرگر، شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان در ۱۸۷۵ م، اسدالله توکلی طبسی

جلد دوم، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸، ص ۱۱.

بوده به عنوان چشمگیرترین خرابه قابل توجه در پیرامون مشهد نام می‌برد، او معتقد است که قسمت اعظم این مصلی در عهد شاه سلیمان صفوی بنا گشته ولی اکنون تنها نمای سردر خارجی آن و هم چنین کاشیکاریهای آن به جا مانده و مابقی بنا در طی روزگاران ویران شده است.

مؤلف علت تأسیس و استفاده‌هایی که از این بنا می‌کرده‌اند را تنها بزرگداشت «عید قربان» دانسته است،^۱ این مطلب درست است ولی باید متذکر گردید که دیگر اعیاد مسلمانان نیز در همین مکان برگزار می‌شده است.

شیندلر نیز که در همین ایام در مشهد بوده این مصلّا را نزدیک دروازه پایین خیابان ذکر نموده و بنای آن را در سال ۱۰۸۷ م نوشته است. اما مصلّا در زمان او خرابه‌ای بیش نبود.^۲

۲- مسجدها

تنها بنایی که در تمام ایران مخصوصاً شهرهای مذهبی به فراوانی و زیبایی ساخته شده است «مسجد» است این مساجد با معماری خاصّ اسلامی و ایرانی نمونه‌هایی بسیار زیبا در عالم هنر معماری، کاشیکاری و ... محسوب می‌شوند.

فریزر می‌نویسد: بهترین مسجد ساخته شده در مشهد و بلکه در ایران، «مسجد گوهرشاد» است. بانی مسجد، گوهرشاد خاتون زن میرزا شاهرخ پسر امیر تیمور بوده است. فریزر در ادامه می‌افزاید: «این مسجد گنبد و طاق بسیار بلندی دارد و گلدسته‌هایی که در هر طرف آن مناره‌های بسیار قشنگ بلند می‌شود مسجد با کاشیهای بسیار ممتاز مزین و در هر جانب گنبد طاقهایی است که زمین آن را با حصیر فرش کرده‌اند تا طلاب، معتکفان و آنهایی که در مسجد قرآن تلاوت می‌نمایند روی این فرشها بنشینند ... حیاط مسجد سنگ‌فرش شده است، در وسط آن نیز جای آب است هم برای خوردن و هم وضو گرفتن».^۳

او تمام این زیباییها را به دکان يك چینی فروش یا جعبه‌های منبت کاری شده بمبئی

۱- همان منبع، جلد اول، ص ۲۵۵.

۲- ۱. هوتوم شیندلر، سه سفرنامه (هرات، مرو، مشهد)، ص ۲۰۲.

۳- محمد حسن خان اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، ص ۲۰.

تشبیه می‌کند،^۱ ترکیب رنگها و کاشیکاری و معماری این مسجد در ایران، بلکه در دنیا زبانزد خاص و عام است.^۲

فریزر، گذشته از مسجد گوهرشاد در خارج از روضه مطهر از مسجد بزرگ ولی خراب دیگری با دو مناره با شکوه که چندان دور از حرم نبوده نام می‌برد.^۳

خانیکوف نیز از مسجدی به نام «مسجد شاه» یاد می‌کند که احتمالاً همان مسجدی باشد که فریزر دیده ولی توضیحی درباره آن نداده است، خانیکوف می‌نویسد: در بالای ایوان مسجد تاریخ ۱۱۱۹ هجری. مسطور است و در طرف راست آن نوشته شده، عمل احمد پسر شمس‌الدین محمد معمار تبریزی، و در سمت چپ تاریخ ۸۵۵ هجری. نگارش یافته است.^۴ مؤلف، تاریخ ساخت بنا را در سال ۱۰۳۲ هجری می‌نویسد^۵ او مکان مسجد را در وسط خیابان ساخته شده توسط شاه عباس اول ذکر کرده، می‌نویسد در مقابل مسجد مذکور مقبره نادر واقع شده است.^۶ از این قراین چنین برمی‌آید که مسجد در بالاخیابان واقع شده باشد زیرا مقبره نادر نیز در آن خیابان واقع است. البته باید اذعان داشت که مسجد شاه در نزدیک حرم مطهر است، نه در مقابل مقبره نادر شیندلر درباره تاریخ ساخت این بنا می‌نویسد:

«مسجد شاه در سنه ۸۰۵ هجری ساخته شده و در سنه ۱۱۱۹ هجری تعمیر شده.»^۷

همچنین خانیکوف در طرف شمال صحن مقبره [حضرت رضا (ع)] خرابه‌ای معروف به «پیرپالان دوز» را دیده است که بنای آن از سلطان محمد خدابنده در تاریخ ۹۸۵ هجری می‌باشد و در جلو ارگ هم بنای گنبد سبز را مشاهده کرده که از قول درویشی درباره آن می‌نویسد: شیخی اینجا مدفون است که در ۹۰۴ هجری وفات یافته^۸ و از ساکنان طریق حق بوده است.

۱- همان منبع، ص ۲۱.

۲- برای اطلاع بیشتر رک به:

سید محمد کاظم امام: مشهد طوس- ...، صص ۴۵۴-۴۶۷، محمد حسن خان اعتمادالسلطنه: مطلع الشمس،

جلد دوم صص ۱۳۸-۱۵۷.

۳ و ۴ و ۵ و ۶- همان منبع، صص ۲۵-۴۴-۴۵.

۷- ۱. هوتوم شیندلر، سه سفرنامه (هرات، مرو، مشهد)، ص ۲۰۱.

۸- محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۴۵.

شیندلر نیز در مورد تاریخ بنای مقبره (پیرپالان دوز) همان سال ۹۸۵ هجری را ذکر می‌کند.^۱

البته نباید مساجد شهر مشهد را تنها به همین چند مورد که به نظر سیاحان آمده محدود دانست زیرا مؤلف کتاب مشهد طوس از قول مؤلفان کتاب مجموعه ناصری که در سال ۱۲۸۳ هجری و به امر ناصرالدین شاه قاجار تهیه شده و متأسفانه ما نتوانستیم به آن دست پیدا کنیم، مساجد شهر مشهد را ۱۶۷ باب ذکر می‌کند البته از اسامی و جایگاههای آنان ذکری به میان نمی‌آورد.^۲ که با این تعداد مسجد در شهر مشهد بهتر است مشهد را شهر «مساجد و گلدسته‌ها» بنامند.

۳- قبرستانها

صرفنظر از حرم مطهر، در شهر مشهد به غیر از دو خیابان عریض و طویل آن (بالاخیابان و پایین خیابان) قبرستانهای این شهر نیز از شهرت فراوانی برخوردار بوده‌اند. این دو نشان (خیابان و قبرستان) توجه تمامی سیاحان را به خود جلب کرده است. مشخصه مذهبی مشهد و سختی راه عتبات در عراق و مشکلاتی که عثمانیان بر سر راه کاروانهای تجارتي و زیارتي ایران عصر صفوی ایجاد نمودند. همه دست به دست هم داد تا مردم مؤمن و معتقد، شرایط دفن امواتشان در جوار بزرگی از سلاله حق را مناسب یابند. اگر پیش از این که روابط صفویان و عثمانیان به تیرگی گراید، مشهد مکان دفن و آرزوی هر مسلمان زنده در ایران بود (چه در دفن اموات و چه در زیارت آن مکان) اما با مشکلات ایجاد شده، سیل کاروانهای زیارتي و تجارتي که با خود اجساد مردگانی را نیز به همراه داشتند روانه مشهد شد. و بدین ترتیب مشهد دارای پرجمعیت‌ترین و وسیع‌ترین قبرستانهای ایران گردید. فریزر می‌نویسد:

«متمولین ایران مبلغ گزافی برای دفن اموات خود در صحن و رواق و زیر حرم

۱- هوتوم شیندلر، پیشین، ص ۲۰۱.

۲- سید محمد کاظم امام، مشهد طوس، ص ۱۹۹.

می‌دهند که میزان آن از بیست الی دویست تومان یا بیشتر برای دفن يك نفر می‌باشد که این درآمد تعلق به متولی دارد نه به روضه مقدسه و متولی کارش اداره کردن کارهای متعلق به حضرت است».^۱

پرداخت این گونه مبالغ جهت دفن اموات و سود جستن از قرب درگاه حضرت رضا(ع) چیزی به غیر از عشق و علاقه به مقدسات نبوده است. و بوده‌اند افراد و کسانی که تمام عمر پس انداز کرده‌اند تا پس از مرگشان در جوار ملکوتی ثامن الائمه(ع) به خاک سپرده شوند. فربه (۱۸۴۵م) سیاح فرانسوی هم به چندین قبرستان در داخل شهر اشاره دارد که ذکری از نام و جای آنها نمی‌نماید.^۲

ابن واضح در جانب شرقی صحن کهنه با اندک فاصله‌ای، از قبرستانی وسیع و موسوم به «قتلگاه» نام می‌برد، که گفته‌اند: «قبرستانی است که حضرت امام رضا(ع) زمین آن را که باغی بوده و از هارون الرشید به صاحب آن باغ میراث رسیده بود، آن را خریده و به جهت زائران خود وقف نموده که اگر زوار مجاور و مسافر را اجل در رسید در آنجا دفن نمایند.»^۳ مؤلف تحف اهل بخارا از این قبرستان و به همین عنوان نام می‌برد.^۴ که صحت روایت مورد تردید است ولی وجود قبرستانی بدین نام بی‌شبهه ممکن می‌باشد.

جالب این که لردکرزن می‌نویسد: با وجود این همه قبرستان در مشهد اوضاع بهداشت مشهد نسبت به تهران از وضع بهتری برخوردار است. و خود او دلیل آن را از قول خانیکوف چنین می‌نویسد:

«شهر مشهد به واسطه کوههای بلند از بادهای ناخوشی آور محفوظ مانده، لذا هوایش سالم‌تر است.»^۵ علاوه بر قبرستانهای مختلفی که متعلق به مسلمانان بوده و تعداد آنها در داخل صحنها و خواجه‌ربیع و خواجه اباضلت و قبرستانهای داخل شهر زیاد به نظر

۱- محمد حسن خان اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، جلد دوم، ص ۲۵.

۲- همان منبع، ص ۴۱.

۳- عبدالغنی میرزائف، تصویر شهر مشهد و حرم مطهر امام رضا در سفرنامه واضح، ص ۸.

۴- میرزا سراج الدین میرزا عبدالرئوف، تحف اهل بخارا، ص ۱۶۷.

۵- جرج ن. کرزن، ایران و مسأله ایران، ص ۳۵.

می‌آید، در خارج شهر، در راه مشهد به نیشابور نیز قبرستانهایی وجود داشته که متعلق به روسها، ارمنیها، انگلیسها و بلژیکی‌ها بوده است.

هانری رنه (۱۸۹۹م) سیمای این گورستانها را شبیه قلاع دفاعی با برجهای کوچک و دیوارهای گلی بلند ترسیم کرده است، وجود این قبرستانها نفوذ هر چه بیشتر اروپاییان به مشهد [شهر مذهبی مسلمانان] در عصر قاجار را نشان می‌دهد.^۱

مؤلف یاد شده قبرهای شهر مشهد را در قبرستانها متصل بهم دانسته و مصالح ساخت آنها را آجر می‌نویسد. این قبرها رو به قبله قرار می‌گرفته و بر سر هر قبری لوحه سنگی کوچکی قرار می‌داده‌اند که نام مدفون روی آن حک می‌شده علامتی بر روی لوحه سنگی می‌کشیدند که معرف شغل صاحب قبر نیز بوده است.

الف - خواجه اباصلت

یکی از قبرستانها و زیارتگاههایی که در مشهد از رونق برخوردار بوده ولی سیاحان از آن ذکری به میان نیاورده‌اند، زیارتگاه و یا بهتر بگوییم قبرستان «خواجه اباصلت» است. این مکان در کنار جاده مشهد - تهران به فاصله دوازده کیلومتری شهر مشهد قرار گرفته است و از قرن‌ها پیش مورد توجه شیعیان بوده است.

و چنانکه امروزه نیز معمول است گروهی برای تقرب به خواجه وصیت می‌کرده‌اند تا در کنار وی مدفون شوند و این از سنگ قبرهای کهنی که در پیرامون آرامگاه خواجه وجود دارد کاملاً مشهود است. این سنگها نشان می‌دهد که حتی بسیاری از عارفان بزرگ نیز در این جا مدفون هستند. یکی از سنگ قبرها نیز متعلق به شخصی به نام «درویش علی» متوفای سال ۷۲۶ هجری قمری است.

خواجه اباصلت فرزند صالح (یا سلیمان) هروی بوده و از چگونگی زندگی زندگیش اطلاعات روشنی در دست نیست. عده‌ای او را غلام و برده و گروهی محدث و متکلم و راوی و دانشمند می‌دانند. اما عموم مردم تنها او را خادم و محرم امام رضا (ع) می‌دانند که در هنگام شهادت آن حضرت بر بالینش حضور داشته است.

۱ - هانری رنه دالمانی، سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ص ۶۴۵.

از مجموع گفته‌های مورخان دربارهٔ اباصلت چنین برمی‌آید که وی با آنکه دانشمند و غنی بوده، آن قدر به امام رضا(ع) نزدیک بوده است که گاه خدمتکاری حضرتش را نیز تعهد می‌کرده است.^۱ همین خصوصیات موجب محبوبیت وی در نظر شیعیان شده است. مقبره و گنبد و صحن آرامگاه وی به همت شخصی به نام «کربلایی محمد علی درویش» که نفوذی بین مردم داشته و توانسته از آنان کمکهای مادی لازم را بگیرد تجدید بنا شده است. وفات خواجه اباصلت را در سال ۲۳۶ هجری سی و چهار سال پس از شهادت امام رضا(ع) نوشته‌اند.^۲

ب- خواجه مراد

از قبرستانهای دیگری که در اطراف مشهد قرار گرفته خواجه مراد است که سیاحان از آن نیز در کتب خود ذکری به میان نیاورده‌اند. این قبرستان در جادهٔ مشهد - تهران قرار گرفته است و مقبرهٔ «هرثمه بن اعین»^۳ در آنجا واقع است که به دلیل کراماتش نزد مردم ملقب به «خواجه مراد» شده است. ایوان داخل آرامگاه خواجه مراد به همت متولی خواجه اباصلت آینه کاری شده و بر سر در بنا با کاشی نوشته‌اند: «مقبرهٔ شریفهٔ هرثمه بن اعین مشهور به خواجه مراد راوی شهادت حضرت رضا(ع) که در سنه ۲۱۰ هجری. قمری. وفات یافته.» کشاورزان این ناحیه پس از برداشت محصول هر سال به مزار وی می‌روند و قربانی می‌کنند و مراد می‌طلبند. و با گذشت زمان دوستان اهل بیت نیز آرامگاه ابدی خود را در کنار مقبره او انتخاب کرده‌اند و آرامگاه وی تبدیل به قبرستانی در حومهٔ مشهد شده است.^۴

۱- برای اطلاع بیشتر رک: محمد حسن خان اعتمادالسلطنه: مطلع الشمس، جلد دوم، تهران، انتشارات پیشگام،

۱۳۶۲، چاپ اول، صص ۳۸۵-۳۸۶.

۲- دکتر علی شریعتی، راهنمای خراسان، صص ۱۴۵-۱۴۶؛ به اختصار.

۳- هرثمه بن اعین از امرای هارون الرشید است که ولایت خراسان به او داده شد. (لغتنامهٔ دهخدا، حرف هـ،

ص ۱۷۷).

۴- همان منبع، صص ۱۴۶-۱۴۷؛ به اختصار.

فصل بیست و یکم

مؤسسات جدید

۱ - گمرکخانه، بانک شاهنشاهی، هتل، مغازه برناردی، انجمن محلی ...
هانری رنه دالمانی سیاحی که در حدود سالهای (۱۸۹۹م) در مشهد بود از تأسیسات گمرکخانه و انبارهای آن و تغییراتی که به واسطه این مکان در کوچه‌های پر پیچ و خم مشهد پدید آمده صحبت می‌کند. او اداره این مکانها را توسط هیأت بلژیکی مستقر در مشهد دانسته است.

او همچنین از بانک شاهنشاهی تأسیس شده در مشهد نام می‌برد که توسط يك انگلیسی اداره می‌شده است.

هانری رنه دالمانی می‌نویسد در مشهد هتلی وجود ندارد و در بدو ورود به مشهد در عمارت شرکت حمل و نقل روسی منزل می‌کند، شرکتی که از ادغام چهار شرکت و کمپانی بزرگ روسی تشکیل یافته و ترانزیت تمام کالاهای صادراتی از مشهد به روسیه و بالعکس را به خود اختصاص داده است او علت این ادغام شرکت‌های روسی را برای جلوگیری از ورشکستگی و عدم اختلاف بر سر تعرفه‌های گمرکی ذکر می‌نماید.

نویسنده مذکور همچنین در مشهد از مغازه‌ای نام می‌برد که اشیاء مورد احتیاج اروپاییان را به فروش می‌رسانده و شعبه یکی از تجارتخانه‌های بزرگ پاریس بوده است. این مغازه به شخصی ارمنی به نام برناردی تعلق داشته است.

او در ادامه می‌گوید: از سال ۱۹۰۶م مشهد دارای يك انجمن محلی شده است که

اعضای آن در مواقع معین جلسه‌ای تشکیل می‌دهند و راجع به امور محلی با هم مشورت می‌کنند. وکلایی که برای شرکت در پارلمان مرکزی به تهران می‌روند نیز به تصویب این انجمن می‌رسیده است.

وی می‌نویسد: یکنوع فراموشخانه هم در مشهد تأسیس شده که اعضای آن می‌خواهند در صفوف روحانیون شکافی ایجاد نمایند و از قدرت و نفوذ آنها بکاهند. این اعضا رابطه مستقیمی با فراموشخانه‌های اروپا ندارند.

هانری رنه دالمانی یادآور می‌شود که در مشهد سه کارخانه کوچک سیگارسازی نیز موجود است. سیگار در این ایالت زیاد مصرف می‌شود، توتون را از گیلان به مشهد می‌آورند. البته مدت چند سال است که در حوالی مشهد هم کشت توتون معمول شده است.^۱

این واضح نیز از بیمارخانه حضرت (بیمارستان حضرت) نام می‌برد که هر ساله سه هزار تومان به مصرف ادویه آن مقرر شده و مأموران آن حکیم باشی و ناظم و ناظر و طبّاح ادویه بوده‌اند. همچنین منزل بزرگی برای چند زن معین بوده که برای بیماران غذاهایی را که حکیم دستور داده، پخته، و برای بیماران می‌برده‌اند. همچنین حجرات زیادی با اسباب و وسایل مورد نیاز بیمار فراهم بوده که در مدت استراحت بیمار از آنها استفاده نماید.^۲ این بیمارستان زیر نظر آستان قدس بوده و فعالیتش از دیر زمان انجام می‌گرفته و مختص به عصر حاضر نبوده است.

۲- کنسولگریهای روس و انگلیس

با توجه به موقعیت مذهبی شهر مشهد، فرنگی‌ها کمتر در آنجا رفت و آمد داشتند و به فکر تأسیس نمایندگی نبودند تنها مأموران انگلیسی گاهگاهی از آنجا گذشته و مدت کوتاهی اقامت می‌کردند. تا آنکه در سال ۱۸۸۱ م / ۱۲۷۰ هجری میان روس و ایران پیمانی بسته شد، در ماده هفتم این پیمان چنین ذکر شده بود که برای رفع مزاحمت ترکمنها دولت

۱- هانری رنه دالمانی، سفرنامه از خراسان تا بختیاری، صص ۶۰۹-۶۱۳، ۶۱۸، ۶۴۰؛ به اختصار.

۲- عبدالغنی میرزائف، تصویر شهر مشهد و حرم امام رضا در سفرنامه واضح، ص ۸.

روس می‌تواند در شهرهای مرکزی خراسان نماینده (آگنت) داشته باشد.

هفت سال پس از امضای این قرارداد یعنی در سال ۱۸۸۸ م روسها به مفاد ماده مزبور تشبث کرده، در صدد تأسیس سرکنسولگری در مشهد برآمدند در صورتی که نه مشهد شهر مرزی بوده و نه در پیمان اسمی از کنسول و سرکنسول برده شده است. با وجود این روسها برای لاسوف کنسول رشت که از مأموران سیاسی زبردست و متخصص در امور ایران به‌شمار می‌رفت، «اکزکوتور»^۱ خواستند که به مشهد انتقال یابد. گرچه ناصرالدین شاه از این خواهش ناگهانی و غیر منتظره روسها برآشفته و در قبول آن تردید داشت اما از تهدید آنان بیشتر برآشفته و تن به قضا داد.

لاسوف با چند قزاق روسی به مشهد آمدند و برای نخستین بار در سال ۱۸۸۹ م/ ۱۳۰۷ هجری پرچم سیاسی يك دولت غیر مسلمان در مشهد مقدس برافراشته گردید، پس از آن، خواهش انگلیسیها هم پذیرفته شد و بعد از کنسولگری روس، کنسولگری انگلیس نیز تأسیس گردید.^۲

هانری رنه دالمانی کنسول روسیه را با عنوان ژنرال م. دو کلم [M. Decllm] معرفی کرده از قول او می‌نویسد: روسها قصد گسترش بنای قنصلخانه را دارند. زیرا تا این زمان بنای این مکان اجاره‌ای بوده و نظر ژنرال مذکور بر این عقیده بود که دولت روسیه باید زمینی خریداری نماید و عمارتی به سبک اروپایی بنا کند که دارای دفتر و منازل و انبار و سربازخانه و اصطبل برای اسبان باشد و ۵۰ نفر مستحفظ قزاق این عمارت باشد.^۳ و این عوامل حاکی از گسترش و محکم شدن جای پای بیگانگان در مشهد است.

۱- مانند آگرومان درخواستهایی است که برای کنسول از دولتی به دولت دیگر ارسال می‌گردد.

اجرا کردن = to execute مجری، نماینده = executor

۲- جرج ن. کرزن، ایران و مسئله ایران، صص ۶۶-۶۷.

۳- هانری رنه دالمانی، پیشین، صص ۶۱۱-۶۱۲؛ به اختصار.

فصل بیست و دوم

مکانهای دیدنی

از نقاط دیدنی مشهد که توجه سیاحان را به خود جلب کرد می‌توان از سه مکان عمده نام برد:

خواجه ربیع، طوس [شهر طوس]، مقبره نادرشاه افشار.

۱- خواجه ربیع

یکی از آثار تاریخی مشهد مقدس مزار ربیع ابن خثیم است که در يك فرسنگی مشهد واقع شده^۱ و مورد توجه زوآر حضرت رضا(ع) است.

خواجه ربیع یکی از زهاد ثمانیه بوده است. در زمان حضرت علی(ع) هشت زاهد شهرت داشتند که چهار نفر آنها مورد توجه حضرت علی(ع) بودند و چهار نفر دیگر مورد اعتماد و توجه حضرت نبودند.

معمدین حضرت علی(ع) عبارتند از: الف - ربیع بن خثیم (خواجه ربیع)، ب - هرم بن حنان. ج - اویس قرن، د - عامر بن قیس.

چهار نفر دیگر که مورد اعتماد حضرت نبودند عبارتند از: الف - ابومسلم خولانی، ب - مسروق، ج - حسن مهبری، د - اسود بن یزید.

ربیع بن خثیم به هنگام فتح خراسان توسط لشکریان اسلام به طوس آمده و در

۱ - این مقبره اکنون در محدوده شهر قرار دارد.

سال ۶۳ هجری. وفات می‌یابد.^۱

بر مزار او مسلمانان خراسان مقبره‌ای بنا می‌نمایند که به عنوان يك مکان زیارتی برای دوستداران اهل بیت (ع) جایگاه راز و نیاز می‌گردد.

از دوران صفویه به بعد به این مزار توجهی خاص مبذول می‌گردد به گونه‌ای که خانیکوف می‌گوید: «این قبر معلم امام علی بن موسی الرضا بوده است که توسط شاه عباس^۲ در سال ۱۰۵۳ م بر روی ویرانه‌های يك مسجد ساخته شده است.»^۳

شیندلر این بنا را متعلق به سنه (۱۰۳۱ م) می‌داند و خواجه ربیع را نیز از مشایخ معتبر در زمان حضرت رضا (ع) ذکر می‌کند.^۴

لرد کرزن هم خواجه ربیع را مصاحب امام رضا (ع) می‌داند.^۵ حال آنکه هر سه این سیاحان در مورد خواجه ربیع مرتکب اشتباه شده‌اند، زیرا همان‌گونه که قبلاً توضیح دادیم ربیع بن خثیم مشهور به خواجه ربیع از زهاد عصر علی (ع) بوده است و به سال ۶۳ هجری وفات یافته است. اما آنچه مسلم است این که بنای مقبره خواجه ربیع در عصر شاه عباس رونقی دوباره یافته و پادشاهان دیگر صفوی نیز در راستای سیاستهای مذهبی خود به گسترش این بنا و تعمیر و ترمیم آن پرداخته‌اند.

در این خصوص در کتاب یادگار طوس چنین آمده است: «بنای این قبه به امر شاه عباس صفوی (۱۰۳۸-۹۹۶ هجری) به سال ۱۰۲۶ هجری بوده و در سال ۱۰۳۱ هجری. بنای مزبور به دستور شاه عباس مرمت شده است.»^۶

آنچه مسلم است در دوره قاجار هم به این بنا رسیدگی خاصی شده است. زیرا فتحعلی خان قاجار - جد سلاطین قاجار - مناقشاتی با نادرشاه پیدا می‌کند، و به دستور نادر به

۱ - محمد شمس المحدثین خراسانی، یادگار طوس، مشهد، صص ۷۷-۷۸؛ به اختصار.

۲ - منظور شاه عباس دوم (۷۷-۱۰۵۲ هجری قمری) می‌باشد.

۳ - سی. ام. مک گرگور، شرح سفری به ایالت خراسان و ...، جلد دوم، ص ۴۶، (به نقل از زیرنویس مترجم).

۴ - ا. هوتوم شیندلر، سه سفرنامه (هرات، مرو، مشهد)، ص ۲۰۲.

۵ - ج. ن. کرزن، ایران و مسئله ایران، ص ۴۱.

۶ - محمد شمس المحدثین خراسانی، یادگار طوس، ص ۷۷.

قتل می‌رسد (۱۰۳۹ هجری)^۱ و جسدش در طرف چپ درب جنوبی مزار خواجه ربیع دفن می‌شود.^۲

وجود مزار فتحعلیخان قاجار در کنار مزار خواجه ربیع و در ضمن تعصبات مذهبی خاص سلاطین قاجار در این خصوص باعث گردید که به این مکان مقدس توجهی دو چندان شود و این امر کاملاً از «سفرنامه دوم خراسان» که به دستور ناصرالدین شاه به رشته تحریر درآمده آشکار می‌گردد. در این سفرنامه ناصرالدین شاه از گنبد مرتفع خواجه ربیع سخن رانده و می‌گوید: این بنا هم اکنون در حال تعمیر می‌باشد. که خود نشانگر علاقه سلاطین قاجار به این مکان بوده است. مزار خواجه ربیع در میان باغی در چهار مایلی شمال شهر مشهد واقع است، که این باغ بسیار مصفا بوده و زیارتگاه و هم مکان تفریحی برای مردم شهر محسوب می‌شده است.^۳

ژنرال مك گرگر این بنا را این‌گونه ترسیم می‌نماید: «در سبك معماری این محل چیز خاصی دیده نمی‌شود. بنایی است چهارگوش فقط دارای يك گنبد که سطح خارجی آن از کاشی پوشیده شده است و احتمالاً سطح داخلی آن باید مخطط باشد».^۴

بدون شك این جا محل زیبایی است. روی دیوارها طرحهای متنوع به چشم می‌خورد. چهارضلعی یا هشت ضلعی یکرنگ، طرحهایی که منحصر آروی يك کاشی و یا روی چند کاشی نقش شده‌اند. رنگهای عمده عبارتند از: آبی تیره - قهوه‌ای خیلی تیره و آبی آسمانی خیلی زیبا، از رنگهای سفید و زرد نخودی، قهوه‌ای و مشکی نیز استفاده شده است. در آجر کاری تنوع خیلی کمی دیده می‌شود و به نظر می‌رسد در تمام بناهایی که در ایران ساخته می‌شود وضع به همین منوال باشد.

شاید علت آن است که تعمیر و تزئین بناهایی که در آنها از آجر استفاده می‌شد مشکل است. زیرا آجرها با یکدیگر فشرده‌اند و تعویض یکی سبب برآمدگی و خرابی آجرهایی

۱- ج. ن. کرزن، پیشین، ص ۴۱.

۲- محمد شمس المحدثین خراسانی، پیشین، ص ۷۹.

۳- ناصرالدین شاه قاجار، سفرنامه دوم خراسان، تهران، کاوش و شب تاب، ۱۳۳۶، چاپ اول، ص ۱۵۴.

۴- البته گفتنی است که سیاح مذکور نتوانسته درون مقبره برود و تنها بنا را از سطح بیرونی مورد بررسی قرار

داده است.

می‌شود که در زیر آن قرار دارند.

در قسمت تحتانی گنبد دور تا دور مقبره حاشیه‌ای پهن از کاشی آبی کار شده که خطوطی سفید به زبان عربی در آن نقش شده است و این به تناسب و زیبایی مقبره می‌افزاید. در زیر این حاشیه طرحی فوق‌العاده زیبا از کاشیکاری به رنگهای آبی و سفید با نقوشی هشت ضلعی و ستاره‌های هشت پر دیده می‌شود که باید بگویم بهترین طرحی است که از این نوع تاکنون دیده‌ام.^۱

آنچه مسلم است و سیاح مذکور از بیان آن روی گردان نبوده، در انتها زیبایی گنبد کاشیکاری شده خواهی ریبی بوده است که در نوع خود در کشور ما شاید جزو بهترینها باشد.

زیرا اگر این چنین نبود سیاحان بدین مکان روی نمی‌آوردند و شرحی به این دقت از آنجا باقی نمی‌گذارند. هر چند که در عصر قاجار همانند دیگر بناهای تاریخی و مذهبی در سرتاسر کشور به این بنا هم رسیدگی لازم نشد ولی باز هم با گذشت زمان از زیبایی آن، آنچنان کاسته نگردید که چشم تحسین سیاح غربی را بر معماری شرقی ببندد.

۲- شهر طوس

از دیگر نقاط اطراف شهر مشهد خرابه طوس است که زمانی بسیار آباد بوده است. از آثار فعلی خرابه‌های طوس معلوم است که از بناهای عرب می‌باشد. در وسط آن مسجد خرابه‌ای باقی مانده که میان مردم به عمارت نقاره خانه مشهور شده در صورتی که چنان نیست زیرا فقط در خود شهر مشهد عمارت نقاره خانه برپا مانده است.^۲

آرامگاه شاعر شهیر حکیم ابوالقاسم فردوسی (۳۳۰-۴۱۱ هجری) نیز در طوس می‌باشد که مزارش در اثر کشمکشهای مذهبی و سیاسی از میان رفته ولی بعدها با همت فرهنگ دوستان مجموعه‌ای عظیم و زیبا بر مزارش ساخته شد که شاید سپاسی هر چند مختصر به گوشه‌ای از خدمات این شاعر بلند آوازه باشد.

۱- سی. ام. مک گرگور، شرح سفری به ایالت خراسان و ...، جلد دوم، صص ۴۵-۴۶؛ به اختصار.

۲- ج. ن. کرزن، ایران و مسئله ایران، ص ۴۱.

۳- مقبره نادرشاه افشار و رضاقلی میرزا

یکی دیگر از آثار تاریخی که توجه سیاحان را به خود جلب نمود آرامگاه نادر و فرزندش رضاقلی میرزا می باشد. که مقبره این دو در وسط خیابان مشهور مشهد «بالاخیابان» واقع شده است.

قبر نادرشاه در طرف شمال شرقی نهر و قبر رضاقلی میرزا در طرف جنوب غربی قرار داشته و هر دو بقعه را نادر بنا کرده است. قصد او این بوده که بنای بسیار باشکوه مانند بنای معتبر هند از او به یادگار بماند. چنان که استحکام این دو بقعه از تمام بناهای مملکت نیز بیشتر است.

آجرهای این بنا ممتاز و از سنگهای حجاری شده است. در شرق قبر نادرشاه دری مرمری قرار دارد که این در را از مراغه با مخارج بسیار زیاد بدین مکان آورده و کار گذاشته اند.

این وصفی است که فریزر در هنگام بازدید از مشهد از آرامگاه نادر ذکر می نماید و او می نویسد: هم اکنون هر دوی این بناها جای کثافات است.^۱

علت آن نیز کاملاً مشهود است زیرا با روی کار آمدن آقا محمد خان قاجار (۱۲۰۹- ۱۲۱۱ هـ.) او استخوانهای نادر و نیز کریم خان زند را از مقابرشان بیرون کشیده و با خود به تهران برد و سپس آنها را در آستانه عمارت تخت مرمر خود خاک نمود تا فرمانروایان قاجار هر صبح و شام جمجمه دشمنان خویش را لگدکوب کنند و در جایی که سابق آرامگاه فاتح هند و ناپلئون شرق بوده، چغندر و شلغم بکارند.^۲

این بنا جزو استوارترین بناهای ایران محسوب می شده که در اثر عداوت پادشاهان قاجار به دست خرابی و ویرانی سپرده شده است.

این بنا در سالهای بعد بدست فرهنگ دوستان و حافظان تاریخ این مرز و بوم بازسازی و به موزه ای از آثار هنری و تاریخی تبدیل شده است.

۱- محمد حسن خان اعتماد السلطنه، مطلع الشمس، جلد دوم، ص ۳۰.

۲- ج. ن. کرزن، ایران و مسئله ایران، ص ۴۱.

بست و حرم مطهر از نگاه سیاحان

همان‌طور که در فصول گذشته نیز ذکر آن گذشت «بست» یعنی جایی که اگر گناهکاری به آن نزدیک شود از تعقیب محفوظ می‌ماند. البته نامسلمانان از این نعمت محروم هستند و نمی‌توانند وارد بست مقدس شوند. حال آنکه حیوانات از آن بهره‌مند می‌شوند و پس از ورود به بست از هر تعرضی مصون می‌مانند. از مهمترین جایگاههای بست نشستن، حرم مطهر حضرت رضا (ع) در مشهد است. بست مشهد به وسیله زنجیری بلند متمایز می‌شده که پس از بوسیدن و زیارت آن به صحن می‌رسیدند.^۱ اینها مطالبی است که «کرزن» در کتاب خود نقل کرده است. برای آشنایی بیشتر با بست مشهد باید اضافه کرد، در مشهد دو محوطه بزرگ در دوطرف صحن کهنه وجود داشته که به نام بست پایین‌خیابان و بست بالاخیابان یا بست سفلی و علیا که اگر چه امروز دیگر معنی تاریخی خود را از دست داده‌اند ولی به صورت دو مقدمه‌ای هستند بر حرم که زائران از غوغای شهر و کشمکشهای زندگی شلوغ امروز با گذر از آن برای کسب حالت صفا و آرامش روحی لازم که شرط اساسی زیارت است آماده می‌شوند.^۲

در گذشته این بستها به وسیله یک رشته زنجیر یا گذاشتن چوب یا بستن طناب مشخص می‌شد که امروز اثری از آن نیست. ابتدا دیوار بست سفلی از آجرهای ساده بوده

۱- ج. ن. کرزن، ایران و مسئله ایران، صص ۳۵-۳۶.

۲- دکتر علی شریعتی، راهنمای خراسان، ص ۶۷.

مركب از سه دهنه هم اندازه بدون هیچ گونه تزینینی اما در زمان احمدشاه قاجار (۱۲۸۸-۱۳۰۴ هجری). ترمیم گردید. بست بالاخیابان از آثار متأخر است که به تقلید بست پایین خیابان برای ایجاد قرینه در زمان نیابت تولیت «اسدی» ساخته شده است.

در سال ۱۳۴۱ شمسی تصمیم گرفته شد که بستها برچیده شود و تجدید عمارت گردد. بدین منظور طرحی تهیه شده و پس از اصلاحاتی برطبق آن بستها به صورتی که امروز دیده می شود ساخته شد.^۱

باید توجه داشت که ممانعت خارجیهای غیر مسلمان از ورود به محوطه داخلی صحنها و حرم سابق بر این معمول نبوده، چنان که کلاویخو سیاح عصر تیموری که به ریاست هیأتی از اسپانیا به دربار تیمور مأمور بود می نویسد: این شخص (امام رضاع) در مسجدی زیر گنبد بزرگی مدفون است عده هیات اعزامی که برای تماشای مقبره به داخل مسجد (حرم) رفتند بعدها در نقاط دیگر که می گفتند قبر امام را زیارت کرده اند مورد احترام مسلمانها واقع می شدند و پیروان اسلام لباسهای آنان را بوسه می زدند.^۲

این ممانعت از ورود خارجیان غیر مسلمان به داخل حرم باید از عصر صفویان در ایران مرسوم شده باشد. بدین سبب بیشتر سیاحانی که از غرب به مشهد آمده، و قصد دیدن صحنها و داخل حرم را داشته اند با مشکلات بی شماری مواجه می شدند و از ورود آنها به هر شکل جلوگیری به عمل می آمد. البته سیاحانی بوده اند که با تغییر قیافه و تبدیل لباس و پوشش مناسب و با مخفی کاری به درون بست و داخل حرم راه یافته، و با این کار حتی جان خود را نیز به خطر انداخته اند.

ولی آنچه از داخل حرم به نگارش درآورده اند بیشتر جنبه سرسری دارد و تفحص و کاری محققانه نیست. زیرا سیاح مذکور با ترس از محیطی که در آن بوده به طور ذهنی چیزهایی را به خاطر سپرده و بعد از خروج سعی کرده روی کاغذ بیاورد؛ که صد البته کاری علمی و محققانه نباید باشد.

۱- همان منبع، ص ۶۸.

۲- سرپرسی سایکس، سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس (دو هزار میل در ایران)، ترجمه حسین سعادت نوری،

تهران، کتابخانه ابن سینا، چاپ دوم، ص ۲۹.

تمامی سیاحان درباره مشهد و دیدن حرم مطهر که بیشتر از بیرون حرم و با فاصله بوده است در يك چیز مشترك هستند. همگی آنان در ارتباط با زیبایی گنبد با شکوه حرم مطهر و گلدسته‌های زیبای آن و عظمت و زیبایی این بنای مذهبی که در خود آثار شگفت‌انگیزی از معماری اسلامی و ایرانی را نهفته دارد سخنها رانده‌اند؛ که هر چند برداشتها متفاوت و شیوه نگارششان مختلف است اما مفهوم همه آنها واحد است و حکایت از شکوه و جلال این مجموعه می‌کند.

شاردن عظمت و شهرت این مسجد (حرم مطهر) را در سرتاسر مشرق زمین پرآوازه می‌داند.^۱

و فریزر هم مقدم بر تمام ابنیه مشهد که شایسته اعتناست حرم مطهر و صحنهای آن را ذکر می‌کند که مزین به تزیینات مذهبی و سنتی است و گنبدها و مناره‌های بلند دارد و در مرکز شهر هم واقع شده است.^۲

ژنرال مك گرگر حرم مطهر و عظمت آن را این گونه بیان می‌کند:

« اگر نخواهم بگویم که این بناها زیبایی یا تقارن فوق‌العاده‌ای دارد باید اعتراف کنم که چشم انداز کلی آن بسیار زیباست و بهترین منظره از دروازه پایین خیابان دیده می‌شود ... و همان‌طور که گفته شد، مشهد بجز این، عمارت قابل توجهی ندارد و این يك واقعیت است.»^۳

ساموئل گرین بنیامین (۸۵-۱۸۸۳م) هم در اثر خود، صنایع مختلف هنری بکار رفته در بنای حرم مطهر و صحنهای آن را از نمونه‌های بسیار ممتاز ذکر می‌کند و از قول اشخاصی که وصف آنجا را برای او کرده‌اند می‌نویسد: شکوه و جلوه الوان آن مکان به تعریف راست نمی‌آید.^۴

سرپرسی سایکس هم گنبد طلایی حرم مطهر را از دور مثل شعله‌های درخشنده آتش

۱- ژان شاردن، سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، جلد سوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶، ص ۲۱۰.

۲- محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، مطلع الشمس، جلد دوم، ص ۱۸.

۳- سی. ام. مك گرگر، شرح سفری به ایالت خراسان و ...، ترجمه اسدالله توکلی طبسی، جلد اول، ص ۲۵۱.

۴- ساموئل گرین ویلر بنیامین، ایران و ایرانیان، رحیم‌رضازاده ملك، تهران، گل‌بانگ، ۱۳۶۳، چاپ اول، ص ۳۴۱.

توصیف^۱ و دیدن آن را جزء خاطرات فراموش نشدنیش معرفی می‌کند.^۲

هانری رنه دالمانی در وصف گنبد طلایی می‌نویسد:

«این گنبد مینایی مانند فیروزه درشتی به نظر می‌آید که با دست قهرمانان افسانه‌ای ایران تراشیده و پرداخته شده باشد.»^۳

مک گرگر می‌نویسد: «جنس کاشیهای گنبد آن‌طور که من از فاصله ۸۰۰ پایی با دوربین می‌بینم زبر و نامرغوب است و نقش و نگار زیبایی ندارد.»^۴

و خانیکوف اعتراف می‌کند که باید چند ماه در مشهد ماند و حق دخول به صحن و حرم را داشت تا بتوان اطلاعات کاملی را از آن مکان به دست آورد.^۵

که این امر نیز ناممکن بوده است. بدین سبب ما نیز تا همین حد با نظرهای سیاحان بیشتر همراه نیستیم، زیرا این ابراز نظرها بیشتر بر پایه حدس و گمان است تا واقعیت و یقین.

شاید در یک طبقه‌بندی براساس زمان ورود سیاحان به ایران و دیدار از شهر مشهد و حرم مطهر بتوان از سیاحان زیر نام برد. که البته و متأسفانه آثار همه آنان به فارسی ترجمه نشده و تنها قسمتی از کار آنها توسط مؤلفان و مترجمان براساس نیاز و مطلب مورد نظرشان ترجمه شده است. نخستین جهانگردان بیگانه که به ایران و سپس خراسان آمده‌اند مانند ساموئل گرین ویلر بنیامین (Benjamin) اسپانیایی و مارکوپولو (Marco Polo) جهانگرد معروف ونیزی مطلب مهمی درباره خراسان نوشته و به اشارات زودگذری اکتفا کرده‌اند.

در حدود ۲۵ تا ۳۰ سال بعد از مارکوپولو یعنی در خلال سالهای (۷۲۹ - ۷۳۶ هجری) اودریک (Odrick) ونیزی برای سرکشی به دیرهای فرانسیسکنی از راه ایران به چین رفت و شاهد خرابیهای ناشی از حملات مغول و تاتار در خراسان شد.

تقریباً ۷۰ سال بعد از ابن بطوطه (۷۰۳ - ۷۷۹ هجری) کلایویجو (Clavijo) که در واقع

۱- سرپرسی سایکس، سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس (دو هزار میل در ایران)، چاپ دوم، ص ۲۹.

۲- همان منبع، ص ۳۲.

۳- هانری رنه دالمانی، سفرنامه از خراسان تا بختیاری، صص ۵۹ - ۶۰.

۴- سی. ام. مک گرگر، شرح سفری به ایالت خراسان و ...، جلد اول، ص ۲۵۰.

۵- محمد حسن خان اعتمادالسلطنه، مطلع الشمس، جلد دوم، ص ۴۳.

سفیر هانری سوم پادشاه اسپانیا بود ۸۰۷ هجری از خراسان گذشته و موفق به زیارت حرم مطهر رضوی شده است. در سفرنامه کلاویخو اطلاعات سودمندی درباره مشهد قدیم نگاشته شده است.

او به زیادی زائران حرم مطهر رضوی و احترامی که مردم برای زیارت کنندگان مشهد قائل بوده‌اند اشاره کرده است.

در دوره صفویه با وجودی که عده زیادیتری از جهانگردان با عنوانهای مختلف به ایران آمده‌اند، در نوشته‌ها و سفرنامه‌های خود مطلب قابل ذکری درباره مشهد و آستان قدس رضوی ننوشته‌اند.

در اوایل دوره افشاری دو تاجر انگلیسی به اسم تامسون (Tompson) و هاگ (Hogg) از راه روسیه به ایران آمدند و در اوایل پاییز سال ۱۱۵۳ هجری به مشهد رسیدند. در آن هنگام، بنا به شرحی که تامسون نوشته‌است، رضاقلی میرزا پسر نادر حکومت مشهد را داشته و مشهد شهری آباد بوده است.

با مرگ نادر اوضاع برهم خورد و تجارت مشهد دچار وقفه شد به این جهت میروپ (Merop) کارگزار انگلیسی و هانوی (Hanvay) تاجر انگلیسی که در سالهای ۱۱۵۶-۱۱۵۷ هجری به ایران آمده‌اند، از نا امنی راهها و بدی تجارت مشهد سخن گفته‌اند.

در دوره قاجار عده جهانگردانی که به ایران آمده‌اند فزونی یافت. فریزر (Fraser) بازرگان انگلیسی که در سال ۱۲۳۷ هجری به خراسان آمده و به ترکمن صحرا رفته درباره مشهد شرح مفصلی نوشته است. از جمله به رونق بازار حریر و کتان در مشهد و وجود شمشیر سازان دمشقی که تیمور آنها را با خود به خراسان آورده بود و بازارها و ارگ و چهارباغ و غیره اشاره می‌کند.

بعد از او کانالی (Conolly) افسر انگلیسی در زمان فتحعلیشاه قاجار در سال ۱۲۴۶ هجری به خراسان آمده و شرحی در باره مشهد و آستان قدس نوشته است.

برنس (Burnes) بازرگان انگلیسی در ۱۲۴۸ هجری زمانی که خسرو میرزا پسر عباس میرزای نایب السلطنه در مشهد حکومت می‌کرده، به مشهد آمده و چون خود تاجر پیشه بود بیشتر به وضع تجاری مشهد توجه داشته است.

سفرنامه ولف (Wolf) که در واقع شرح سفر و مأموریت او در سالهای ۱۲۵۹-۶۲

هجری است برای استخلاص «کانالی» است که در بخارا دستگیر و زندانی شده بود و طبعاً متضمن اطلاعات زیادی درباره مشهد نیست.

در سال ۱۲۶۱ هجری ژنرال فریر (Ferrier) به خدمت دولت ایران درآمد و در طول مدت نسبتاً کوتاه خدمت خود کتابی تألیف کرد. در این کتاب که سفرنامه او محسوب می‌شود قسمتی نیز به مشهد اختصاص دارد.

خانیکوف (Khanikof) روسی از جمله جهانگردانی است که در سفرنامه خود مطالب ارزنده‌ای درباره مشهد و آثار هنری و معماری آستانه رضوی نوشته است.

او در سال ۱۲۷۵ هجری مشهد را از نزدیک دیده، و درباره خانه‌ها و کوچه‌های مشهد شرحی نگاشته است.

ایست‌ویک (Eastwick) کارگزار سفارت انگلیس در سال ۱۲۷۹ هجری همزمان با امنیت مشهد بعد از فتنه سالار به خراسان آمد و کتابی با عنوان «یادداشت‌های سه سال اقامت سیاسی در ایران» تألیف کرد. کتاب «ایست‌ویک» در برگیرنده مطالب زیادی درباره مشهد است از جمله شرح فتنه محمد حسن خان سالار که در مشهد یاغی شده بود و حادثه کشته شدن او و طرفدارانش و آمدن حسام السلطنه به مشهد و کارهای بی‌رویه سالار، مانند استفاده از قندیل‌های طلای آستانه برای ضرب سکه و تأمین حقوق قشون را دربر دارد.

ایست‌ویک به کمک میرزا جعفر مشیرالدوله نایب التولیه آستان قدس موفق به زیارت شده است؛ تقریباً یک سال بعد از ایست‌ویک جهانگرد مجارستانی موسوم به وامبری (Vambery) هنگامی که سلطان مراد میرزای حسام السلطنه والی خراسان بود به مشهد آمد. مارش (Marsh) افسر انگلیسی که در سال ۱۲۸۹ هجری به ایران آمده و از راه تهران به مشهد و از آنجا به هرات و قندهار سفر کرده است. بعد از مارش سرهنگ اسکاتلندی مک گرگوار (Macgregoor) که انگیزه سفر وی مشخص نیست به مشهد آمد و به تون (فردوس فعلی) و قاین سفر کرد.

مقارن همین ایام سروان نی پیر (Napier) به منظور مطالعه در وضع نظامی خراسان و تهیه آماری از جمعیت و آبادیهای خراسان در ۱۲۹۱ هجری به ایران آمد و سفری به کلات، قوچان و مشهد کرد.

ادموند ادونوان (Edmond O Donovan) خبرنگار «دیلی نیوز» که برای گزارش وضع

مرزهای شمال ایران عازم مرو بود در سال ۱۲۹۷ هجری به مشهد رسیده و برای تهیه مقدمات سفر به مرو در حدود ۳ ماه در مشهد توقف کرد. در کتاب «آدونان» که «واحه مرو» نام دارد بخشی به مشهد اختصاص یافته است.

اندکی بعد لساار (Lessar) جغرافیدان روسی به منظور نقشه برداری از نواحی شمال شرقی خراسان دوبار به ایران آمد و در نوبت دوم یعنی بهار ۱۲۹۹ هجری به مشهد رسید. مقارن سال ۱۳۰۲ هجری، یات (Yate) انگلیسی برای انجام مأموریتی با همراهان به سرخس رفت و در سفرنامه خود شرح مفصلی درباره مشهد نوشت.

در سال ۱۳۰۷ هجری، کرزن (Curzon) از سراسر خراسان دیدن کرد. شرحی که کرزن درباره مشهد نوشته در حد خود کامل و سودمند است بویژه که او مقید بوده آنچه دیگران نوشته‌اند تکرار نکند.

سایکس (Sykes) که مدتی در مشهد کنسول انگلیس بوده در سال ۱۳۲۳ هجری، موفق به نگارش سفرنامه مفصلی به نام هزار میل مسافرت در ایران شد. او چند سال بعد کتاب عظمت جهان شیعه را تألیف کرد و در آن اطلاعات زیادی درباره مشهد آورد.

تقریباً دو سال بعد از سایکس در ۱۳۲۵ هجری، جاکسون (Jackson) به قصد مطالعات علمی به ایران آمد و سفرنامه‌ای به نام از قسطنطنیه تا زادگاه خیام نوشت. که مطالبی نیز درباره حرم مطهر و مشهد در آن مندرج است.

بعد از او دالمانی (Dallemayne) در ۱۳۲۸ هجری، سفرنامه‌ای با عنوان از خراسان تا بختیاری نگاشته به مناسبت از مشهد سخن گفته است.

دانالدسون (Donaldson) در ۱۳۵۲ هجری، مشهد را از نزدیک دیده و با اشاره به فاجعه به توپ بستن حرم توسط روسهای تزاری مطالبی را ارائه می‌دهد.

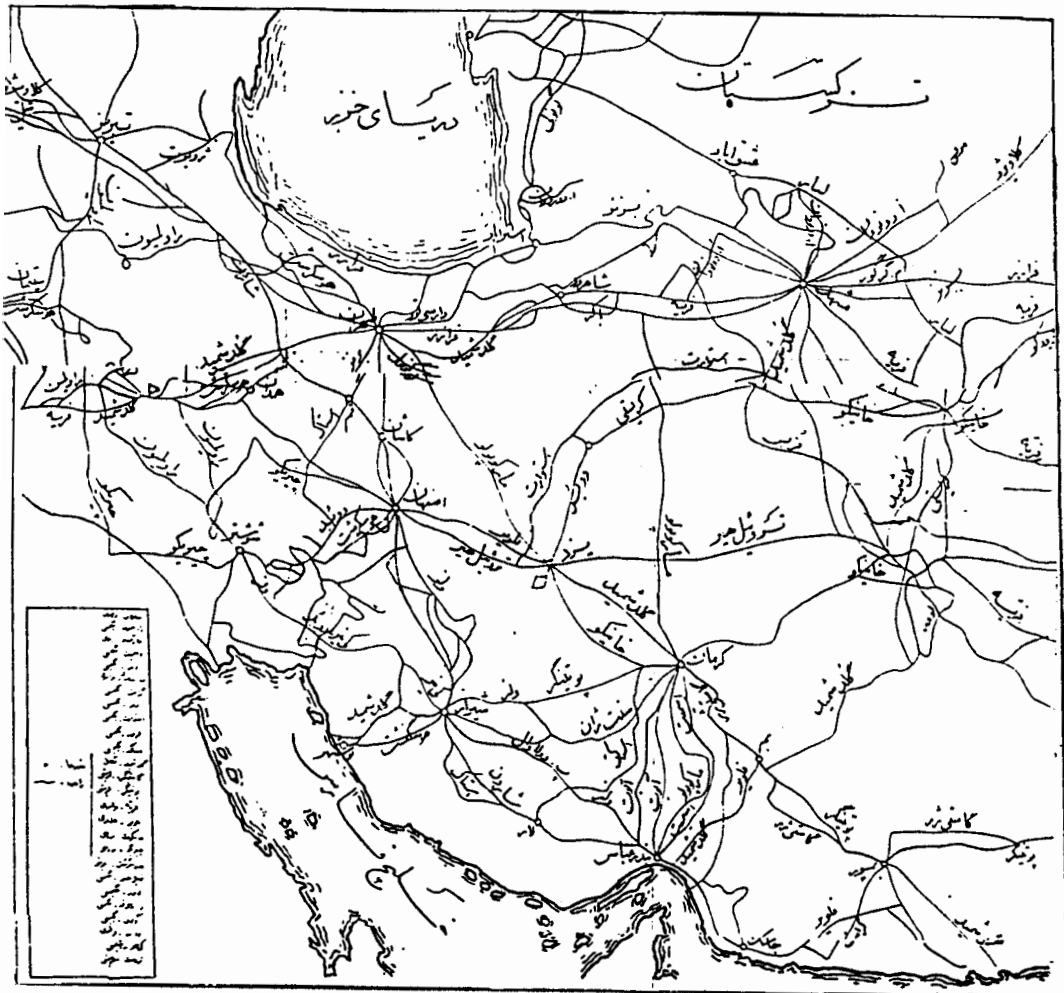
از کارهای ارزشمند لکهارت (Lokhart) در کتاب شهرهای ایران و گدار (Godard) در کتاب آثار ایران و پوپ (Pope) در کتاب نظری به هنر ایران نیز نباید غافل شد. زیرا که هر کدام از آنها در آثار ارزشمند خود فصلهایی را به مشهد و حرم مطهر اختصاص داده‌اند.^۱

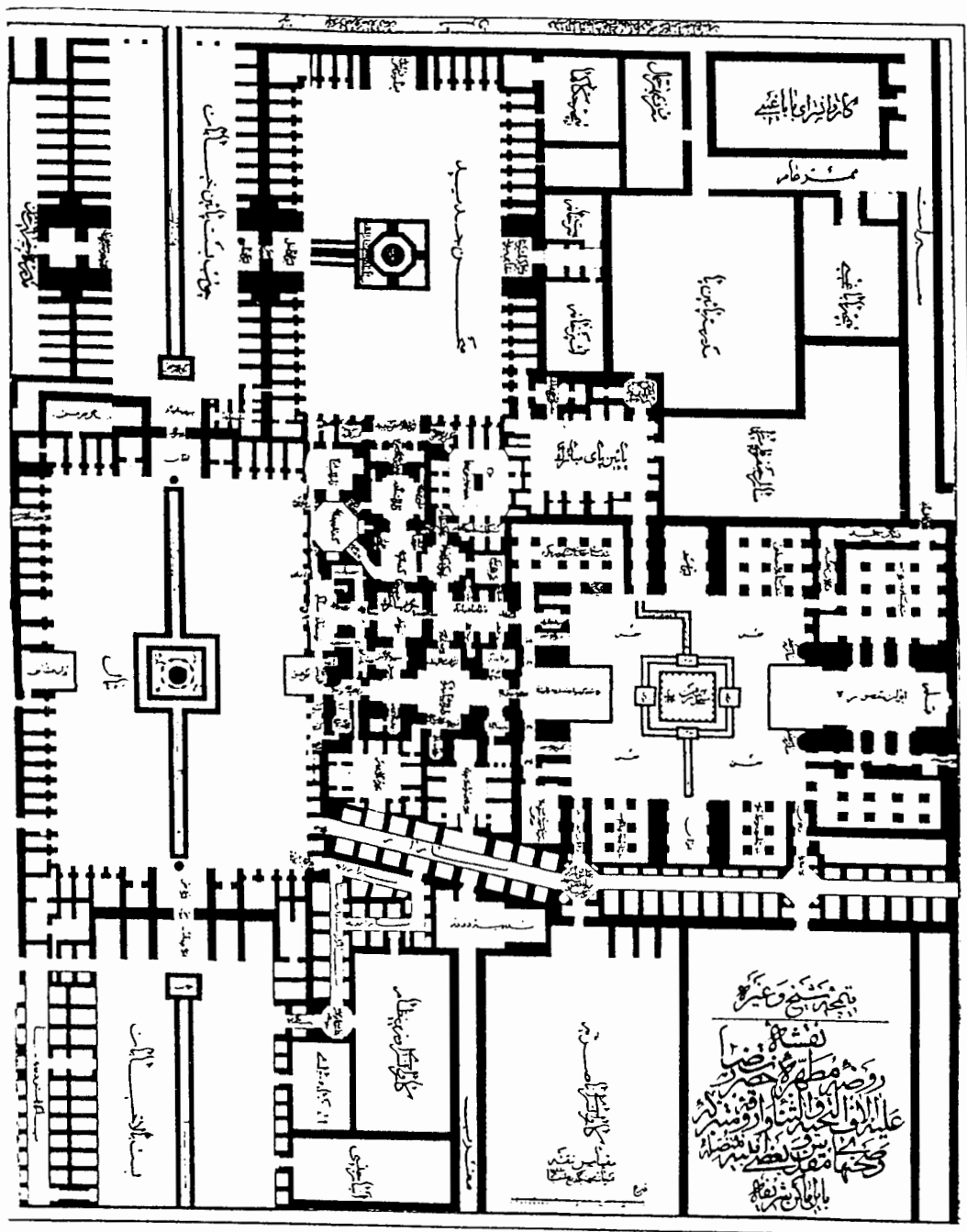
۱- ...، آستان قدس دیروز و امروز، مقدمه از عبدالعظیم ویان، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۵۶،

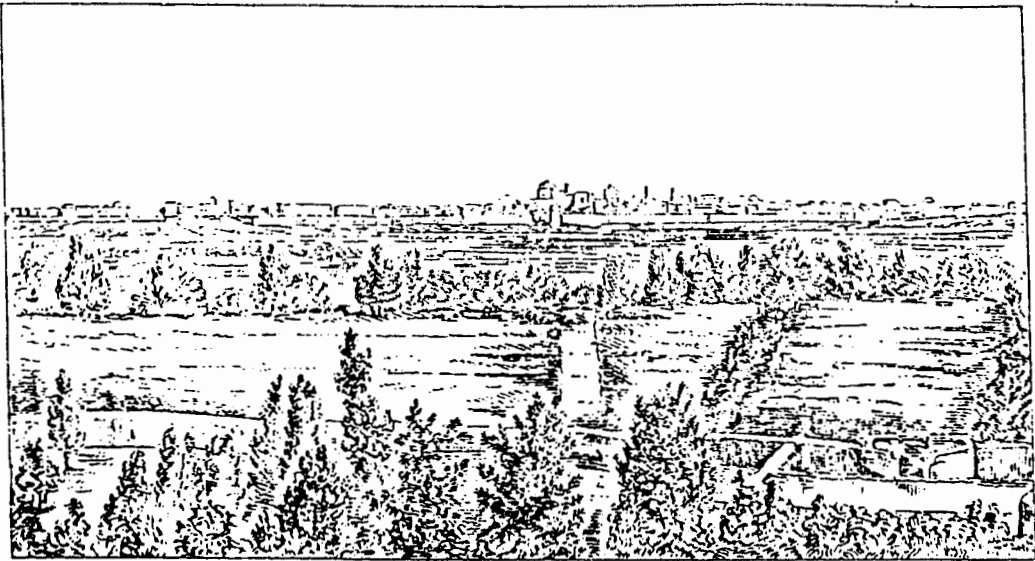
نقشه‌ها

و

تصویرها

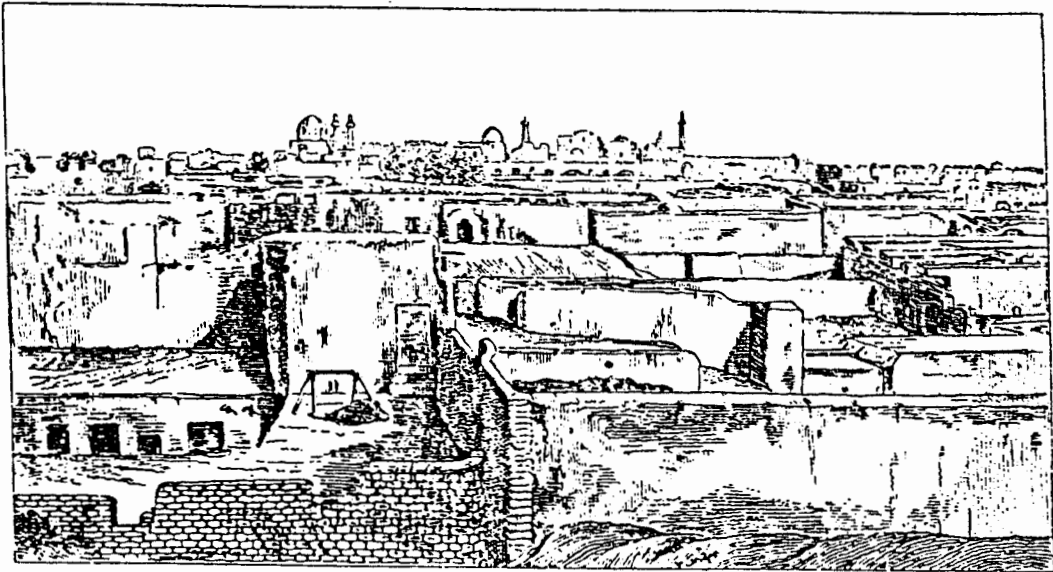






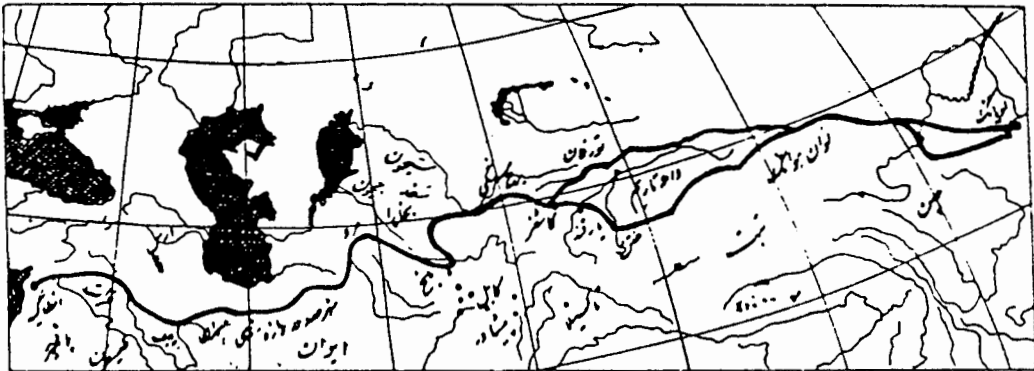
مشهد از جانب جنوب: برگرفته شده از سی. ام. مک گرگر، شرح سفری به ایالت خراسان و ...، جلد اول، مجید مهدی زاده،

ص ۲۵۸.



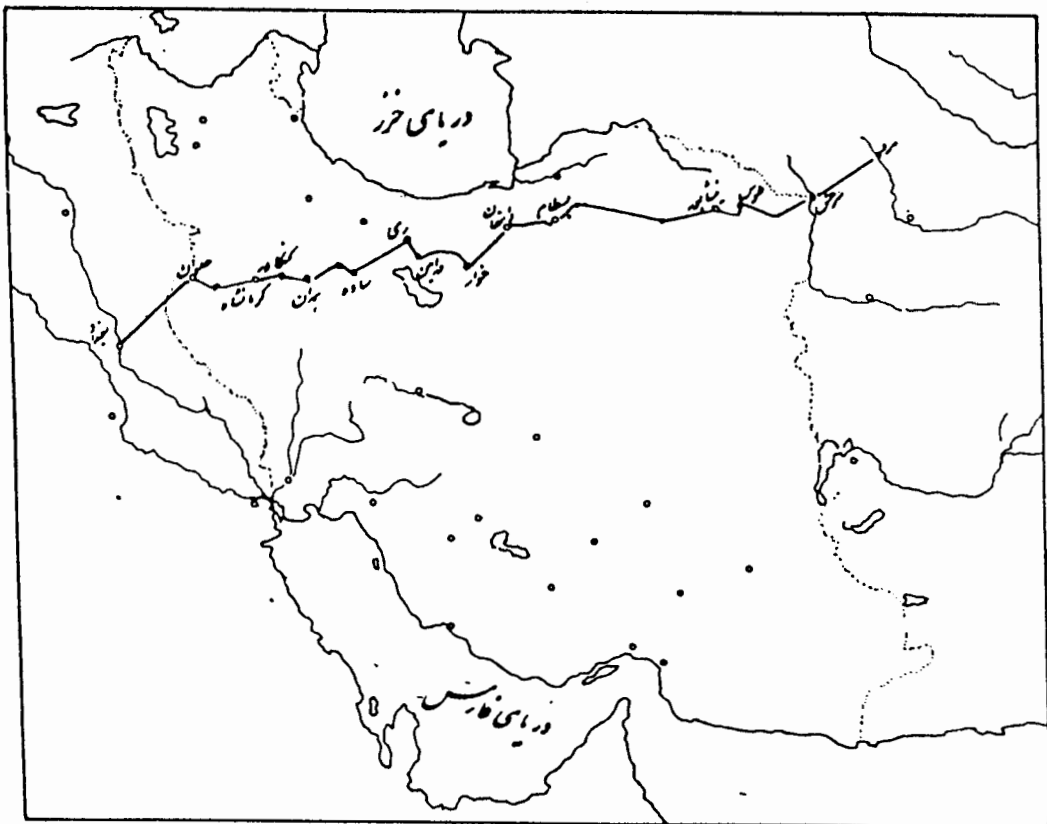
حرم امام رضا، در مشهد: برگرفته شده از سی. ام. مک گرگر، شرح سفری به ایالت خراسان و ...، جلد اول، مجید مهدی زاده،

ص ۲۵۲.

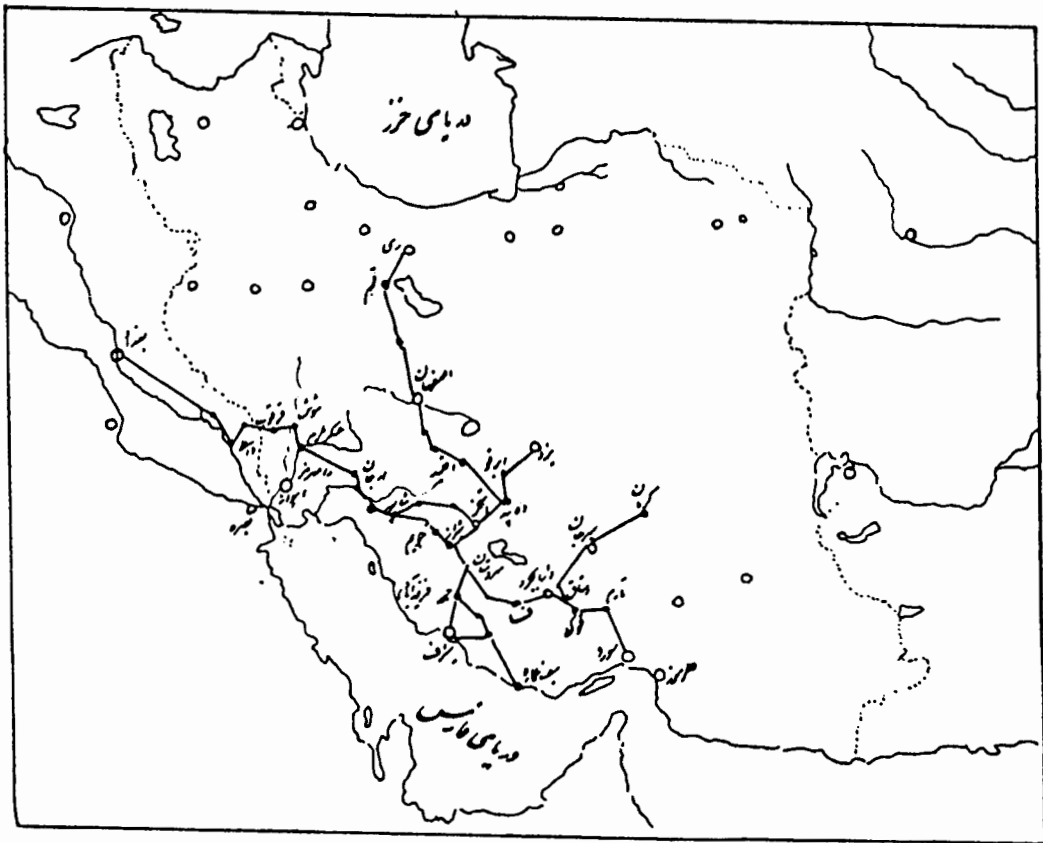


نقشه راه ابریشم برگرفته شده از محمد کریم پیرنیا، کرامت... افسر: راه و رباط، تهران، انتشارات آرمین، ۱۳۷۰، چاپ

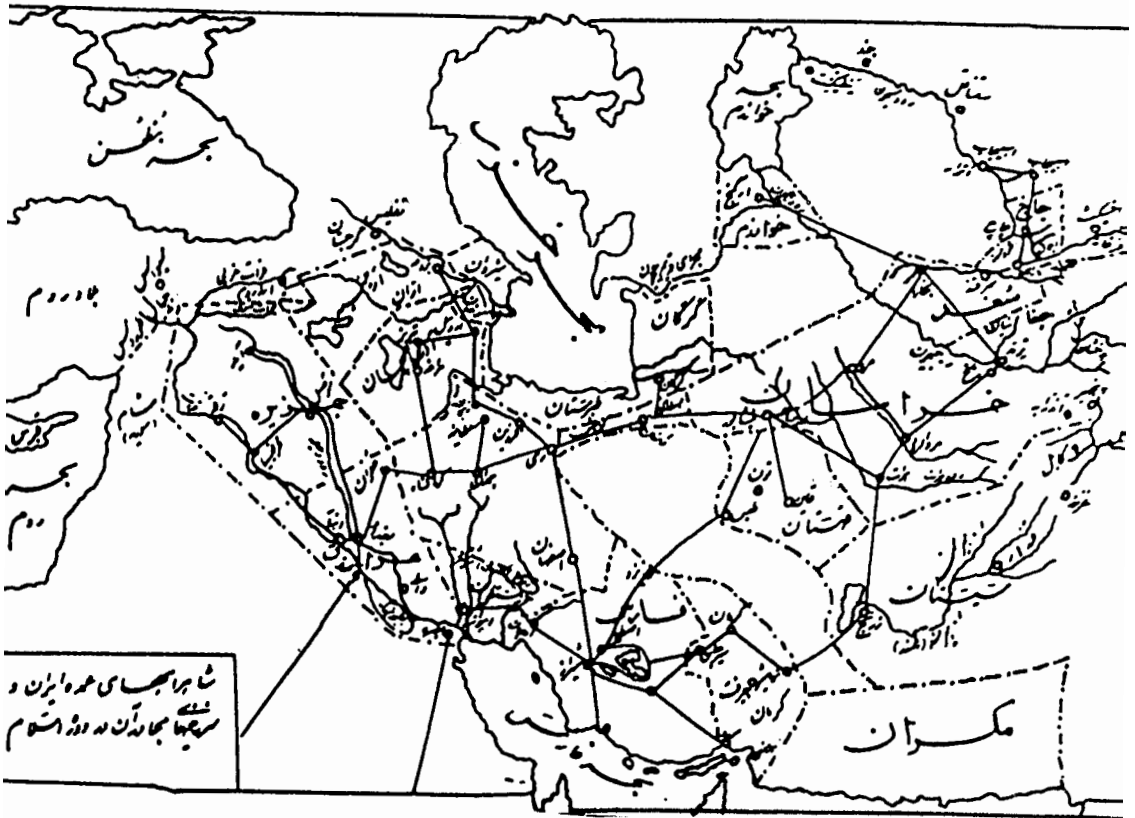
دوم، ص ۸۴.



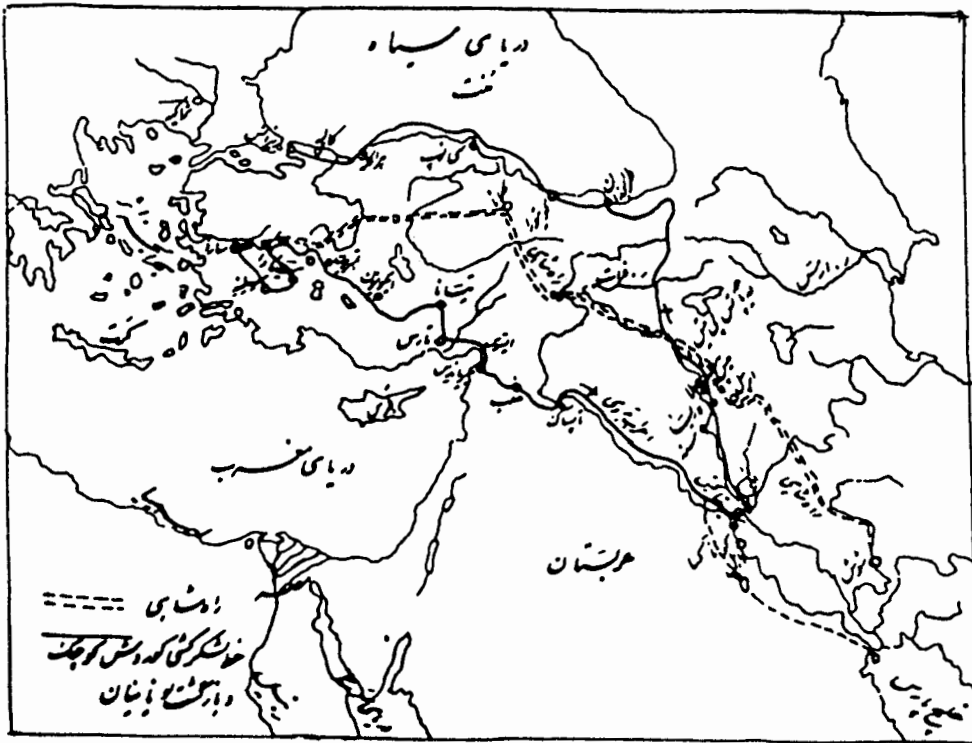
نقشه شاهراه شرق به غرب ایران، برگرفته شده از کتاب راه و رباط.



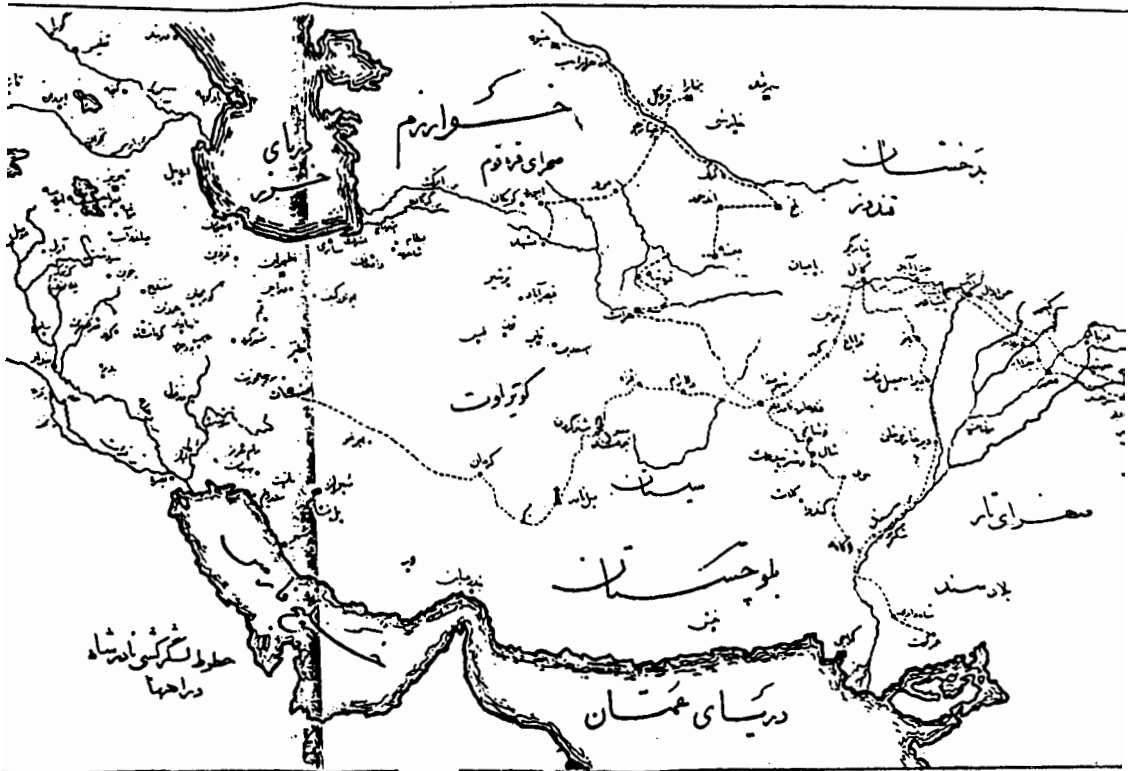
نقشه شاهراه بزرگ فارس، برگرفته شده از کتاب راه و رباط.



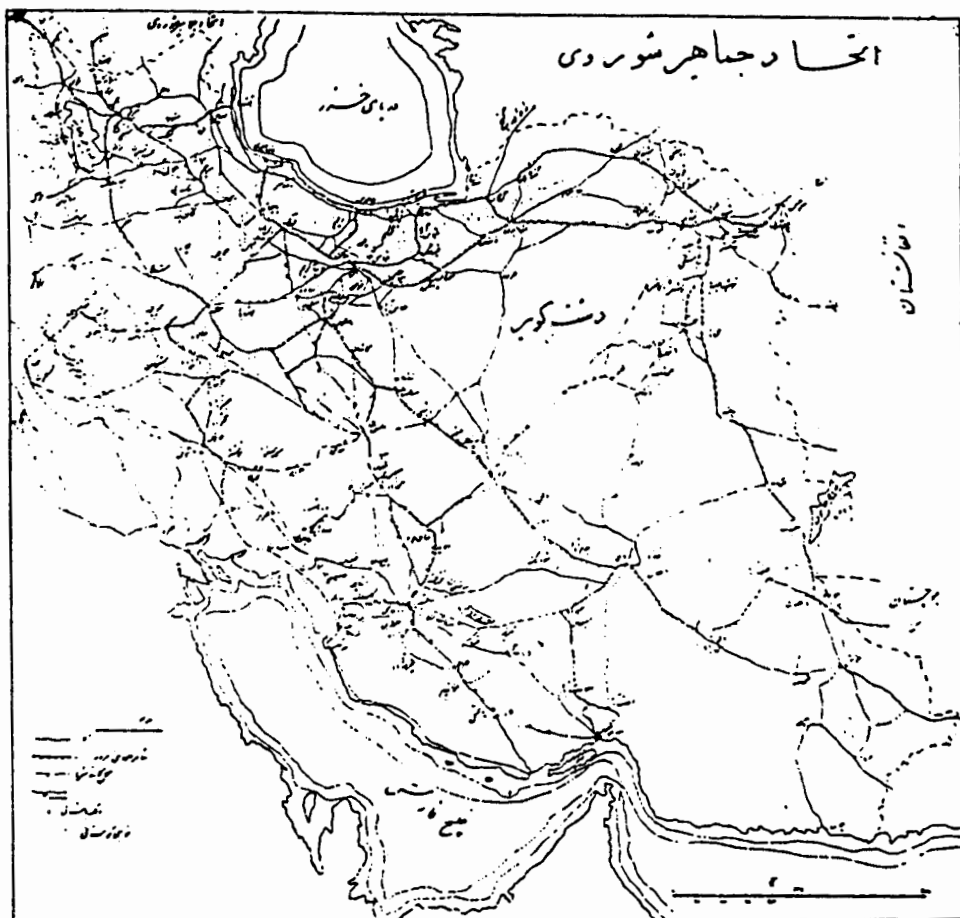
نقشه شاهراههای عمده ایران و سرزمینهای مجاور آن در دوره اسلام، برگرفته شده از کتاب راه و رباط.



نقشه راه شاهی و خط لشکرکشی کوروش، برگرفته شده از کتاب راه و ریاط، ص ۵۲



(نقشه) برگرفته شده از نجفقلی معزی کتاب راههای ایران، تهران، انتشارات وزارت راه، ۱۳۲۲، ص ۴۹.



نقشه شاهراههای امروزی، محل کاروانسراها و مکانهای باستانی در ایران، برگرفته شده از کتاب راه و رباط.

کتابنامه

- ۱- آتابادی، بدری: فهرست تاریخ، سفرنامه، سیاحتنامه، روزنامه و جغرافیای خطی کتابخانه سلطنتی، تهران، چاپخانه زیبا، ۲۵۳۶.
- ۲- آریان، قمر: ایران و سیاحتنامه‌ها، مجله ماهنامه راهنمای کتاب، آبان ۱۳۴۲، سال ششم، شماره هشتم.
- ۳- اصطخری، ابواسحق ابراهیم: المسالك والممالك، به اهتمام ایرج افشار، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، چاپ سوم.
- ۴- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان: مطلع الشمس، جلد دوم، تهران، چاپخانه گلشن، ۱۳۶۲، چاپ اول.
- ۵- تاریخ منتظم ناصری، جلد دوم، تهران، چاپ سنگی، ۱۲۲۹ هـ. ق.
- ۶- افشار سیستانی، ایرج: سیمای ایران، تهران، انتشارات آقابیک، ۱۳۷۲، چاپ اول.
- ۷- افشار، ایرج: فهرست مقالات فارسی در زمینه تحقیقات ایرانی (۱۳۲۸-۱۳۳۸ ق). جلد اول و دوم و سوم و چهارم، تهران، انتشارات کتابهای جیبی، ۱۳۴۸.
- ۸- امام، سید محمد کاظم: مشهد طوس - يك فصل از تاريخ و جغرافیای تاریخی خراسان، تهران، کتابخانه ملی ملک، ۱۳۴۸.
- ۹- انصافپور، غلامرضا: ایران و ایرانی به تحقیق در صد سفرنامه دوران قاجاریه، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۳، چاپ اول.
- ۱۰- انه، کلود: اوراق ایرانی، ترجمه ایرج پروشانی، تهران، معین، ۱۳۶۸، چاپ اول.

- ۱۱ - اوبن، اوژن: *ایران امروز*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۲، چاپ اول.
- ۱۲ - *مسافران اروپایی در ایران*، ترجمه سیف الله وحیدنیا، ماهنامه وحید، تهران، اردیبهشت ۱۳۴۳، سال اول، شماره پنجم.
- ۱۳ - اوتر، ژان: *سفرنامه ژان اوتر (عصر نادرشاه)*، ترجمه دکتر علی اقبالی، تهران، جاویدان، ۱۳۶۳، چاپ اول.
- ۱۴ - اورسل، ارنست: *سفرنامه اورسل ۱۸۸۲ م*، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، انتشارات زوار، بی تا.
- ۱۵ - اولتاریوس، آدام: *سفرنامه آدام اولتاریوس*، ترجمه مهندس حسین کردبچه، جلد دوم، تهران، کتاب برای همه، ۱۳۶۹.
- ۱۶ - اولیویه: *سفرنامه اولیویه*، ترجمه محمد طاهر میرزا، تصحیح غلامرضا ورهرام، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱، چاپ اول.
- ۱۷ - بار تولد، ولادیمیر. و، *تذکره جغرافیای تاریخی ایران*، ترجمه حمزه سردادور، تهران، انتشارات توس، ۱۳۵۸، چاپ دوم.
- ۱۸ - بارتز، آکس: *سفرنامه بارتز*، ترجمه حسن سلطانی فر، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.
- ۱۹ - بابازاده، شهلا: *فهرست توصیفی سفرنامه‌های آلمانی موجود در کتابخانه ملی ایران*، تهران، انتشارات کتابخانه ملی ایران، ۲۵۳۷.
- ۲۰ - بازن: *نامه‌های طبیب نادرشاه*، ترجمه علی اصغر حریری، به اهتمام حبیب یغمائی، تهران، انتشارات تابان، ۱۳۴۰.
- ۲۱ - بامداد، مهدی: *شرح حال رجال ایران*، جلد سوم، تهران، انتشارات کتابفروشی زوار - ۱۳۴۷.
- ۲۲ - برار، ویکتور: *انقلابات ایران*، ترجمه سید ضیاءالدین دهشیری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۲۵۳۶.
- ۲۳ - براون، ادوارد: *یکسال در میان ایرانیان*، ترجمه ذبیح الله منصوری، تهران، انتشارات صفار، ۱۳۷۱، چاپ اول.

- ۲۴ - انقلاب ایران، ترجمه و حواشی احمد پژوه (مبشر همایون)، تهران، انتشارات معرفت، ۱۳۳۸، چاپ دوم.
- ۲۵ - بنیامین، ساموئل گرین ویلر: ایران و ایرانیان، ترجمه رحیم رضا زاده ملک، تهران، انتشارات گل بانگ، ۱۳۶۳، چاپ اول.
- ۲۶ - بیات، عزیزالله: کلیات تاریخ ایران، تهران، انتشارات مؤسسه میراث ملل، ۱۳۷۰، چاپ اول.
- ۲۷ - پالمر، رابرت روزل: تاریخ جهان نو، ترجمه ابوالقاسم طاهری، جلد اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، چاپ سوم.
- ۲۸ - تاریخ جهان نو، ترجمه ابوالقاسم طاهری، جلد دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، چاپ سوم.
- ۲۹ - پوراحمد بکتاجی، محمد تقی: فهرست توصیفی سفرنامه‌های انگلیسی موجود در کتابخانه ملی ایران، تهران، انتشارات کتابخانه ملی ایران، ۲۵۳۵.
- ۳۰ - فهرست توصیفی سفرنامه‌های فرانسوی موجود در کتابخانه ملی ایران، تهران، انتشارات کتابخانه ملی ایران، ۲۵۳۵.
- ۳۱ - پولاک، یاکوب ادوارد: سفرنامه پولاک، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱، چاپ اول.
- ۳۲ - پیرنیا، محمد کریم و افسر، کرامت الله: راه و ریاض، تهران، انتشارات آرمین، ۱۳۷۰، چاپ دوم.
- ۳۳ - پیرنیا، حسن: تاریخ ایران باستان، جلد سوم، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۲، چاپ دوم.
- ۳۴ - تاج بخش، احمد: ایران در دوره صفویه، تبریز، انتشارات کتابفروشی چهر، ۱۳۴۰.
- ۳۵ - تاورنیه، ژان باتیست. سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری، به تصحیح دکتر محمد شیرانی، اصفهان، کتابخانه سینائی و کتابفروشی تأیید اصفهان، بی تا.
- ۳۶ - توحیدی، کلیم الله: حرکت تاریخی کرد به خراسان در دفاع از استقلال ایران، مشهد، چاپخانه کوشش، ۱۳۵۹.
- ۳۷ - جکسن، ابراهیم و. ویلیامز: سفرنامه جکسن، ترجمه منوچهر امیری، فریدون بدره‌ای،

- تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۲، چاپ اول.
- ۳۸- چند تن از خاورشناسان فرانسوی: تمدن ایرانی، ترجمه عیسی بهنام، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۴.
- ۳۹- حکیم الممالک، علینقی: روزنامه سفر خراسان، تهران، انتشارات فرهنگ ایران زمین، ۲۵۳۶.
- ۴۰- خاکساری، محمد علی: کتابشناسی خراسان، مشهد، انتشارات کنگره جهانی حضرت رضا(ع)، ۱۳۶۷.
- ۴۱- خالصی، عباس: تاریخچه بست و بست نشینی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۶، چاپ اول.
- ۴۲- خراسانی، محمد حسن بن محمد تقی: حلیقة الرضویه، مشهد، چاپخانه خراسان، ۱۳۶۶.
- ۴۳- دالمانی، هانری رنه: سفرنامه از خراسان تا بختیاری، ترجمه و نگارش فره‌وشی (مترجم همایون)، تهران، چاپ گیلان، ۱۳۳۵.
- ۴۴- دُبد، کلمنت اگوستوس: سفرنامه لرستان و خوزستان، ترجمه محمد حسین آریا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، چاپ اول.
- ۴۵- دبل، گرترو: تصویرهایی از ایران، ترجمه بزرگمهر ریاحی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۳، چاپ اول.
- ۴۶- دروویل، گاسپار: سفر در ایران، ترجمه منوچهر اعتماد مقدم، تهران، انتشارات شبانیز، ۱۳۶۴، چاپ اول.
- ۴۷- سفرنامه دروویل، ترجمه جواد محیی، تهران، انتشارات گوتمبرگ، ۱۳۴۸، چاپ دوم.
- ۴۸- دورانت، ویل واری یل: تاریخ تمدن (آغاز عصر خرد)، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، کتاب هفتم، تهران، ناشر اقبال، ۱۳۴۸.
- ۴۹- دوراند، ا. ار: سفرنامه دوراند، ترجمه علیمحمد ساکی، خرم‌آباد، کتابفروشی محمدی، ۱۳۶۴.
- ۵۰- دوسرسی، کنت لوزان: ایران در ۱۸۳۹ - ۱۸۴۰ م، ترجمه دکتر احسان اشراقی، تهران، انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
- ۵۱- دوکلوستر، آ: تاریخ نادرشاه، ترجمه دکتر محمد باقر امیرخانی، تبریز، کتابفروشی سروش، ۱۳۶۴.

- ۵۲- دومرگان، ژاک: هیئت علمی فرانسه در ایران، ترجمه دکتر کاظم اودیدی، تبریز، انتشارات چهر- تبریز، ۱۳۳۸.
- ۵۳- دهخدا، علی اکبر: لغتنامه، زیر نظر دکتر محمد معین، حرف خ، تهران، چاپخانه وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱.
- ۵۴- راوندی، مرتضی: زندگی روزمره ایرانیان در خلال روزگاران، تهران، چاپخانه سپهر، ۲۵۳۵، چاپ دوم.
- ۵۵- تاریخ اجتماعی ایران، جلد پنجم، تهران، ناشر مولف، ۱۳۶۴، چاپ اول.
- ۵۶- رایت، دنیس: ایرانیان در میان انگلیسها، ترجمه منوچهر طاهرنیا- آشتیانی، تهران، بی نا، ۱۳۶۲.
- ۵۷- ریچاردز، فرد: سفرنامه فرد ریچاردز، ترجمه مهین دخت صبا، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.
- ۵۸- سانسون: سفرنامه سانسون، ترجمه دکتر تقی تفضلی، تهران، بی نا، ۱۳۶۴.
- ۵۹- سایکس، سرپرسی: سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس، «دوهزار میل در ایران»، ترجمه حسین سعادت نوری، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۳۶، چاپ دوم.
- ۶۰- سرنا، کارلا: سفرنامه مدام کارلا سرنا، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، انتشارات کتابفروشی زوار، ۱۳۶۲، چاپ اول.
- ۶۱- سلطانزاده، حسین: تاریخ مدارس ایران، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۶۴، چاپ اول.
- ۶۲- سمیعا، میرزا: تذکرة الملوك، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، بی نا، ۱۳۳۲.
- ۶۳- سولتیکف، الکسیس: مسافرت به ایران، ترجمه دکتر محسن صبا، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶.
- ۶۴- سیرو، ماکسیم: کاروانسراهای ایران و ساختمانهای کوچک میان راهها، ترجمه عیسی بهنام، قاهره، انتشارات سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران، ۱۹۴۹ م.
- ۶۵- سیوری، راجر: ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۶۳.
- ۶۶- شاردن، ژان: سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، جلد سوم و چهارم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶.

- ۶۷- شریعتی، علی: *راهنمای خراسان*، تهران، انتشارات الفبا، ۱۳۶۳، چاپ دوم.
- ۶۸- شعبانی، رضا: *تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه*، جلد اول، تهران، انتشارات نوین، ۱۳۶۹، چاپ دوم.
- ۶۹- شمس المحدثین خراسانی، محمد: *یادگار طوس*، مشهد، چاپخانه خراسان، بی تا.
- ۷۰- شوستروالسر، سیبلا: *ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپایی*، ترجمه غلامرضا ورهرام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، چاپ اول.
- ۷۱- شبیانی، ژان. *سفر اروپاییان به ایران*، ترجمه سید ضیاءالدین دهشیری، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳.
- ۷۲- شیل، لیدی: *خاطرات لیدی شیل*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نشر نو، ۱۳۶۸، چاپ دوم.
- ۷۳- شیندلر، ا. هوتوم: *سه سفرنامه (هرات، مرو، مشهد)*، به کوشش قدرت الله زعفرانلو، تهران، انتشارات توس، ۲۵۳۶، چاپ دوم.
- ۷۴- صدیق، عیسی: *تاریخ مختصر تعلیم و تربیت*، تهران، مطبعه روشنائی، ۱۳۱۶.
- ۷۵- صدیقی، محمود: *کتابشناسی توصیفی جغرافیای تاریخی خراسان*، به راهنمایی رحمت الله فتاحی، مشهد، انتشارات کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۷۶- صفا، ذبیح الله: *حماسه سرایی در ایران*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- ۷۷- طاهری، ابوالقاسم: *جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان*، تهران، انتشارات شورای مرکزی جشن شاهنشاهی ایران، ۱۳۴۸.
- ۷۸- غروی، محمد: *یادی از جهانگردان بنام خارجی و سفرنامه های ایشان تا اوایل قرن هجدهم میلادی*، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، تبریز، ۱۳۵۰، سال بیست و سوم.
- ۷۹- غزالی، ابو حامد محمد: *کیمیای سعادت*، جلد اول، تهران، کتابخانه و چاپخانه مرکزی، ۱۳۴۵، چاپ سوم.
- ۸۰- فریزر، جیمز بیلی: *سفرنامه فریزر (سفر زمستانی)*، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۴، چاپ اول.
- ۸۱- فلاندن، اوژن: *سفرنامه اوژن فلاندن*، ترجمه حسن نورصادقی، اصفهان، چاپخانه روزنامه نقش جهان، ۱۳۲۴، چاپ اول.

- ۸۲- فوریه: سه سال در دربار ایران، ترجمه عباس اقبال آشتیانی، به کوشش همایون شهیدی، تهران، انتشارات دنیای کتاب، بی تا.
- ۸۳- قاجار، ناصرالدین شاه: سفرنامه دوم خراسان، تهران، انتشارات کاوش و شب تاب، ۱۳۶۳، چاپ اول.
- ۸۴- کاتف، فدت آفانس یویچ: سفرنامه کاتف، ترجمه محمد صادق همایون فرد، ویرایش عبدالعلی سیاوشی، تهران، کتابخانه ملی ایران، ۲۵۳۶.
- ۸۵- کارری، جملی: سفرنامه کارری، ترجمه دکتر عباس نخجوانی - عبدالعلی کارنگ، تبریز، انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی، ۱۳۴۸.
- ۸۶- کرزن، جرج. ل: ایران و مسأله ایران، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۷، چاپ دوم.
- ۸۷- ایران و قضیه ایران، ترجمه ع. وحید مازندرانی، جلد دوم، تهران، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹.
- ۸۸- کروسینسکی، تادوزایودا: سفرنامه کروسینسکی، ترجمه عبدالرزاق دنبلی (مفتون)، تصحیح دکتر مریم میراحمدی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۳، چاپ اول.
- ۸۹- کلاویخو، گنزالز: سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴، چاپ دوم.
- ۹۰- کمپفر، انگلبرت: سفرنامه کمپفر به ایران، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۰، چاپ دوم.
- ۹۱- کوتزبو، موريس وان: مسافرت به ایران به معیت سفیر کبیر روسیه در سال ۱۸۱۷ م، ترجمه محمود هدایت، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۸.
- ۹۲- کولیوررایس، کلارا: زنان ایرانی و راه و رسم زندگی آنان، ترجمه دکتر اسدالله آزاد، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.
- ۹۳- گابریل، آلفونس: تحقیقات جغرافیائی راجع به ایران، ترجمه فتحعلی خواجه نوری، تصحیح هومان خواجه نوری، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۸، چاپ اول.
- ۹۴- گروه نویسندگان: آستان قدس دیروز و امروز، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ۲۵۳۶.
- ۹۵- گلی، امین: تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمنها، تهران، نشر علم، ۱۳۶۶، چاپ اول.

- ۹۶ - گوینو، جوزف آرتور کنت دو: *ایران از نگاه گوینو*، ترجمه ناصح ناطق، تهران، انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۴.
- ۹۷ - جنگ ترکمن، ترجمه سید محمد علی جمالزاده، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۷، چاپ اول.
- ۹۸ - لسترنج: *جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴، چاپ دوم.
- ۹۹ - لمبتون، ا. ک. س: *مالك و زارع در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
- ۱۰۰ - مراغه‌ای، زین العابدین: *سیاحتنامه ابراهیم بیك*، جلد اول، تهران، نشر اسفار، ۱۳۶۴، چاپ اول.
- ۱۰۱ - مشار، خانبابا: *فهرست کتابهای چاپی فارسی از آغاز تا سال ۱۳۴۵*، جلد دوم (حرف ذی)، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲.
- ۱۰۲ - معزی، نجفقلی: *راههای ایران*، تهران، انتشارات وزارت راه، ۱۳۲۲.
- ۱۰۳ - مك گرگر، سی. ام: *شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان در ۱۸۷۵ م*، ترجمه مجید مهدیزاده، جلد اول، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
- ۱۰۴ - *شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان در ۱۸۷۵ م*، ترجمه اسدالله توکلی طبسی، جلد دوم، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
- ۱۰۵ - منشور گرگانی، محمد علی: *رقابت شوروی و انگلیس در ایران*، تهران، انتشارات عطائی، ۱۳۶۸، چاپ اول.
- ۱۰۶ - موزر، هنری: *سفرنامه ترکستان و ایران*، ترجمه علی مترجم، به کوشش محمد گلبن، تهران، انتشارات سحر، ۲۵۳۶، چاپ اول.
- ۱۰۷ - مؤید، احسان الله: *سفرنامه افسران و کارمندان آلمانی در خدمت کمپانی شرقی - غربی هلند*، مجله هنر و مردم، تهران، دیماه ۲۵۳۶، سال شانزدهم، شماره ۱۸۳.
- ۱۰۸ - میراحمدی، مریم: *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر صفوی*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱، چاپ اول.
- ۱۰۹ - میرزانف، عبدالغنی: *تصویر شهر مشهد و حرم امام رضا (ع) در سفرنامه واضح*، نشریه

- دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد، مشهد، پائیز ۱۳۵۳، شماره ۱۲.
- ۱۱۰ - میرزا عبدالرئوف، میرزا سراج الدین: *تحف اهل بخارا*، تهران، انتشارات بوعلی، ۱۳۶۹، چاپ اول.
- ۱۱۱ - میرنیا، سید محمد علی: *ایلها و طایفه‌های عشایری خراسان*، تهران، انتشارات نسل دانش، ۱۳۶۹، چاپ اول.
- ۱۱۲ - طوایف ترکمان در دشت گرگان و خراسان، مشهد، انتشارات اطلس، ۱۳۶۶، چاپ اول.
- ۱۱۳ - نصر، سید تقی: *ابدیت ایران از دیدۀ خاورشناسان*، تهران، چاپخانه کیهان، ۱۳۵۰، چاپ دوم.
- ۱۱۴ - نقوی، نقیب: *فهرست مقالات مربوط به خراسان*، مشهد، انتشارات کتابخانه جامع گوهرشاد، ۱۳۶۴، چاپ اول.
- ۱۱۵ - *مقاله نامه خراسان*، مشهد، انتشارات معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲، چاپ دوم.
- ۱۱۶ - نوربخش، مسعود: *مسافران تاریخ*، تهران، انتشارات جیران، ۱۳۶۴، چاپ اول.
- ۱۱۷ - نوردن، هرمان: *زیر آسمان ایران*، ترجمه سیمین سمیعی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۲۵۳۶.
- ۱۱۸ - نیک بین، نصرالله: *منتخبی از زیباترین شاهکارهای نظم و نثر از ادبیات آلمان*، تهران، انتشارات فرخی، ۱۳۵۰.
- ۱۱۹ - واتسن، رابرت گرنت: *تاریخ ایران دوره قاجاریه*، ترجمه ع. وحید مازندرانی، تهران، چاپخانه سپهر، ۲۵۳۶، چاپ چهارم.
- ۱۲۰ - وامبری، آرمینیوس: *سیاحت درویش دروغین در خانات آسیای میانه*، ترجمه فتحعلی خواجه‌نوریان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، چاپ سوم.
- ۱۲۱ - وره‌رام، غلامرضا: *نظام سیاسی و سازمانهای اجتماعی ایران در عصر قاجار*، تهران، انتشارات معین، ۱۳۶۷، چاپ اول.
- ۱۲۲ - ویشارد، جان: *بیست سال در ایران*، ترجمه علی پیرنیا، تهران، انتشارات نوین، ۱۳۶۳، چاپ اول.

- ۱۲۳ - ویلز: *ایران در يك قرن پیش* «سفرنامه دکتر ویلز»، ترجمه غلامحسین قراگوزلو، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۶۸، چاپ اول.
- ۱۲۴ - ویلسن، چارلز جیمز: *تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه*، ترجمه سید عبدالله به‌کوش جمشید دودانگه - مهرداد نیکنام، تهران، انتشارات زرین، ۱۳۶۳، چاپ اول.
- ۱۲۵ - ویلسن، سرآرنولد: *خلیج فارس*، ترجمه محمد سعیدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶، چاپ دوم.
- ۱۲۶ - هاکس، مریت: *ایران افسانه و واقعیت*، ترجمه محمد حسن نظری نژاد - محمد تقی اکبری - احمد نمایی، مشهد، انتشارات معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
- ۱۲۷ - هدین، سون: *کویرهای ایران*، ترجمه پرویز رجبی، بی‌م، انتشارات توکا، ۲۵۳۶، چاپ اول.
- ۱۲۸ - همایون، غلامعلی: *اسناد مصور اروپائیان از ایران*، جلد یکم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
- ۱۲۹ - همایونفر محمد صادق: *فهرست توصیفی سفرنامه‌ها و کتابهای تاریخی روسی موجود در کتابخانه ملی ایران*. تهران، انتشارات کتابخانه ملی ایران، ۱۳۶۲.
- ۱۳۰ - هنوی، جونس: *زندگی نادرشاه*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۴.
- ۱۳۱ - هیزیش، بروگش: *سفری به دربار سلطان صاحب قران*، ترجمه مهندس کردبچه، جلد دوم، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۷، چاپ اول.